



- ۸ نقش تربیتی و سیاسی امام حسن عسکری (ع)
- ۱۶ الگوها و اسوه‌ها فاطمه معصومه (ع)
- ۲۳ داستان عیسی (ع) در کلام خدا



- ۳۸ اعلامیه فدائیان اسلام  
دست‌نوشته نواب صفوی
- ۴۳ ۲۷ دی رهبران فدائیان اسلام اعدام شدند
- ۴۸ نواب صفوی در دادگاه فدائیان اسلام
- ۵۲ قیام ۱۹ دی
- ۶۲ ۲۶ دی ماه سالروز فرار شاه
- ۶۶ شورای انقلاب تشکیل شد

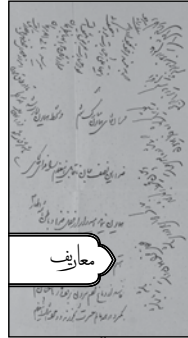


# زاد

کتاب ماه  
دی ماه هزار و سیصد و نود و شش

ربیع‌الثانی ۱۴۳۹ هجری قمری

لطفاً برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۸۳۴۶۲۱۱ تماس بگیرید.  
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.



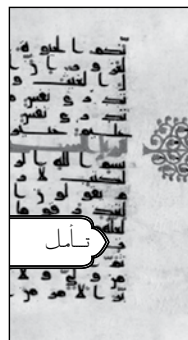
امیر کبیر

۷۲



کتاب مقدس  
عهد قدیم و عهد جدید

۸۴



پرسش و پاسخ

۹۲-۱۳۲





# ابتدا

همشتمین شماره کتاب ماه زاد در ماه ربیع‌الثانی مصادف با دی‌ماه ۱۳۹۶ را پیش‌رو دارید.

نامی که بر کتاب ماه عنوان شده است ( زاد )، اینگونه به ذهن تبادر می‌کند، که این کتاب بایستی دارای محتوایی باشد که به داشته‌های خواننده بیفزاید . اندیشه و معرفت میدان اصلی مخاطبان این محصول فرهنگی است. این طور به نظر می‌رسد که مخاطبان خاص کتاب ماه ( زاد ) طبقه‌ای از جامعه‌ای هستند که مورد سوال قرار می‌گیرند .

سوال‌هایی از باورهای اعتقادی، فرهنگی، فقهی و سیاسی و امروز این طبقه خاص نخبگانی، نه فقط مورد سوال عام جامعه هستند، بلکه به تلقی درست یا نادرست مسئول احوالات یومیه جامعه اسلامی و ایرانی نیز شمرده می‌شوند . بحث بر این نیست که آیا روحانیت امروز واقعاً مسئول تمام ما وقع حکومت هستند یا خیر، ولی انگاشت مردم بر این قرار گرفته است که حداقل مسبب و یا محرک به این سمت و سو بوده و هستند و لذا بایستی پاسخگوی رفتار دولت و قوای دیگر نیز شمرده شوند.

حال این توقع اصلی و واقعی و حق است یا خیر، مجال دیگری می‌طلبد . اما نکته‌ای که نباید مغفول واقع گردد، این است که در برخی موارد جابجایی نادرستی شکل گرفته است و آن اینکه طبقات دیگری به غیر از روحانیت متکفل نیازهای معنوی مردم شده‌اند که نه برای این کار تربیت شده و آموزش دیده‌اند و نه اهلیت حضور در این مقام را دارند .

نگاه پشتوانه‌ای کتاب ماه ( زاد ) به این دقت اصولی است که به کمک مخاطبین خاص خود که طبقه روحانیت پاسخگو هستند، بیاید .

پاسخگویی به آنچه برای آن آموزش دیده‌اند و حوزه‌های علمی و معرفتی ایشان را برای بازتوانی جامعه دینی تربیت نموده است، وظیفه اصلی روحانیت است . همواره علم و معنویت میدان عمل انسان‌های خدا هدف است . خدا هدفی یعنی راه نمودن و راه پیمودن و این برگرفته از مقام آموزش و آموختن است .

**گروه تدوین کتاب ماه**

(زاد)





معارف

## نقش تربیتی و سیاسی امام حسن عسکری علیه السلام

### سرآغاز

از روزگاران بسیار دور تا به امروز، همواره زندگانی و رفتار مردان بزرگ که در بُعدی از ابعاد انسانی برجستگی داشته اند، مورد توجه بوده است. در این میان، پیامبران الهی و پیشوایان مکتب علوی، یگانه افرادی هستند که تمام صفات برجسته را دارا می باشند و از سوی پروردگار به عنوان الگوهایی شایسته برای همگان معرفی شده اند.

این نوشتار، نگاهی است گذرا به گوشه هایی از تلاش فرهنگی «امام حسن عسکری علیه السلام»، همراه با بررسی کوتاهی از اوضاع سیاسی و اجتماعی آن دوران.

### تولد و شهادت

امام حسن عسکری علیه السلام یازدهمین پیشوای جهان، به سال ۲۳۲



ق. در شهر «مدینه» دیده به جهان گشود. پدر بزرگوارش «امام هادی علیه السلام» است.

نام مادر گرامی آن حضرت، «سوسن» یا «حَدِيثَه» ۲ می باشد. او بانویی نیکوکار، پارسا و دانشمند بود که پس از شهادت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام چندی مسئولیت امور شیعیان را به عهده داشت و پناهگاه شیعیان شمرده می شد.

از آنجا که امام علیه السلام همچون پدرش به دستور خلفای عباسی در محله «عسکر» (منطقه نظامی) ساکن بود، به «عسکری» معروف گردید. ۳ کنبه اش «ابومحمد» و القاب معروفش: «نقی» و «زکی» می باشد. شش سال امامت نمود و در ۲۸ سالگی به دست «معتمد» عباسی به شهادت رسید. ۴

## جهاد فرهنگی و سیاسی

امام حسن عسکری علیه السلام در هدایت مردم و دفاع از اسلام، لحظه ای قرار نداشت. سراسر عمر کوتاه خود را به جهاد و مبارزه در راه خدا اختصاص داد. اگرچه امام عسکری علیه السلام در اوج جوانی به شهادت رسید، لیکن تلاش و مبارزات فراوان آن حضرت در دو جبهه «فرهنگی» و «سیاسی»، ثمرات گوناگونی به همراه داشت.

در بعد فرهنگی، باعث نجات اسلام از کجروی های فکری و بروز عقاید خرافی شد و در بُعد سیاسی نیز چهره شوم حکومت های عباسی را - که به نام امیرالمؤمنین و یا خلیفه مسلمین، ریاست می نمودند - آشکار ساخت.

## پیکار سیاسی

پیکار امام حسن عسکری علیه السلام، از پسوند «عسکر» در نام مبارکش نشانی پیدا است. عسکر، در زبان فارسی به معنای لشکر و پادگان به کار برده می شود. آن حضرت به خاطر ترسی که در دل حاکمان بنی عباس ایجاد شده بود، تمام مدت امامت خود را در محله نظامیان، بالاجبار سکونت داشت. «متوکل»، خلیفه عباسی به خاطر ترس شدیدی که از امام هادی علیه السلام و فرزند بزرگوارش

امام حسن علیه السلام داشت، آن دو وجود پربرکت را از مدینه به سامرا تبعید نمود و تا پایان عمر در حلقه و مراقبت لشکریانش نگه داشت. ۵. بدین ترتیب، امام حسن عسکری علیه السلام تمام دوران امامت خود را در تبعید، محاصره مأموران عباسی و یا در زندان سپری نمود. با این همه، در مدار مخالفت حکومت بنی عباس گام بر می داشت. نه چون عالمان درباری برای ماندگاری حکومت، دعا می کردند و نه در ایجاد سلطنتی مانند دیگر شخصیت های مذهبی، به دست بوسی خلیفه می شنافت. حتی وقتی که خلیفه به مسافرت می رفت، در هنگام بازگشت که همه چهره های علمی، فرهنگی، نظامی و سیاسی به پیشوازش می رفتند و همه قبایل به ترتیب منزلت خانوادگی بر سر راهش، همراه با پرچم های ویژه می ایستادند، امام عسکری علیه السلام حضور نمی یافت و بدین گونه، مشروعیت حکومت ظالم عباسی را زیر سؤال می برد.

ترس حکومت از امام تا بدانجا بود که جاسوسان مرتب نزد امام عسکری علیه السلام آمد و شد داشتند و تمام رفتار و گفتار آن حضرت را مو به مو گزارش می کردند. هیچ کس اجازه ورود نزد آن حضرت نداشت. برخی مأموران برای چاپلوسی، امام را نزد پادشاه عباسی خطرناک و در پی دست یازیدن به حکومت، معرفی می کردند و از فعالیت های سیاسی و ارتباط ایشان با برخی شیعیان و مخالفان حکومت خبر می دادند.

مبارزه دلیرانه و تلاش خستگی ناپذیر حضرت عسکری علیه السلام باعث شد تا نیمی از شش سال امامتش، در زندان سپری گردد و در زندان مخوف عباسی زیر شدیدترین شکنجه قرار گیرد.

یکی از روش های شکنجه، تنوری بود از چوب و پراز میخ؛ بدین گونه که میخ ها را از بیرون کشیده بودند، چنانکه نوک تیز آن به مقدار دو یا سه سانتی متر از جداره داخل تنور پیدا بود. امام عسکری علیه السلام و برخی شیعیان آن حضرت را درون آن قرار می دادند و درپوشی بر آن می نهادند و آن را به سرعت روی زمین می غلطانیدند. میخ ها در بدن فرو می رفت و دردی جانکاه داشت. ۶.

## دشمنی دیرینه بنی عباس با علویان

عباسیان کسانی بودند که با شعار «الرضاء من آل محمد صلی الله علیه و

آله وسلم» حمایت مردم را به خود جلب کرده و براریکه قدرت تکیه زدند. بزرگ ترین دست آویز آنان نیز در مدّت شصت سال تلاش و تبلیغ، بهره گیری از خون پاک سرور شهیدان، حضرت امام حسین علیه السلام بود. آنان به خوبی می دانستند که وارثان حقیقی خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «امامان شیعه» می باشند. از این رو، علویان را همواره یگانه رقیب خویش در حکومت می شمردند و تمام سعی خود را در نابودی آنها به کار می گرفتند. زندان های خود را از مردان و زنان علوی پر ساخته و حتی بزم عیاشی خود را در کاخهایی می چیدند که دیوارهای آن، مدفن جوانان علوی بود و در زیر سنگ فرشهای ایوان و تالارهای آن، صدها جوان زیبای علوی زنده به گور شده بودند.

خلفا و کارگزاران بنی عباس تمام دارائی علویان را گرفته بودند، چنانکه از فقر و ناداری، چهره ای رنجور و قامتی ضعیف داشتند. با این همه، آتش دشمنی عباسیان جز با نابودی کامل و حتی زدودن نام و یاد علویان از دلها، خاموش نمی شد.

## ویژگی های شخصی امام حسن عسکری (ع)

ویژگی های برجسته آن حضرت فراوان است، اما دو چیز بیشتر از همه موجب دشمنی بنی عباس می شد:

### الف) شخصیت آن حضرت.

امام حسن عسکری علیه السلام در میان مسلمانان آگاه و دیندار، مقامی بلند و منزلتی نیکو داشت. آوازه دانش و فضل وی در سراسر بلاد پهناور اسلام پیچیده بود. مقام معنوی امام در گستره جهان اسلام، برای خلفای عباسی بسیار گران می آمد؛ به ویژه اینکه می دیدند بسیاری از درباریان، فرماندهان و بزرگان مسلمان از حجاز، عراق و ایران و حتی برخی شخصیت های عباسی شیفته آن بزرگوار شده و از ایشان به چشمه سار علم، زهد، پارسایی، سخاوت، فتوّت، سیادت و عظمت یاد می نمایند، در آتش رشک و حسد می سوختند. چنانکه حسادت و حساسیت نسبت به امام حسن عسکری علیه

السلام بر چهره همه پادشاهان عباسی پیدا بود.

(ب) وجود مبارک امام زمان علیه السلام .

در میان مردم، اخباری که از وجود مبارک امام زمان علیه السلام خبر می داد، به تواتر می رسید. و از اینکه همگان شنیده بودند که به وسیله ایشان جهان پر از عدل و داد می گردد، موجی از شادی و افقی از امیدواری در میان آگاهان و ستمدیدگان می گشود.

این اخبار، ذهن حاکمان بنی عباس را نیز به خود مشغول می نمود. چنانکه جاسوسان فراوانی در اطراف خانه امام گماشته بودند تا بلکه خبر میلاد «مهدی موعود» را به گوش آنان برسانند. با این همه، امام عسکری علیه السلام هم ارتباط خود با شیعیان را حفظ می نمود و هم در پنهان ساختن وجود مبارک امام زمان علیه السلام موفق بود. ۷.

## امام؛ احیاگر اسلام

دوره عباسی. به ویژه در زمان امام حسن عسکری علیه السلام. از هر نظر بدترین دوره اسلامی بود؛ چرا که به علت عیاشی و ستم پیشگی حاکمان و منصب داران و نیز بی خبری و فقر عمومی در سایر بلاد اسلام، بسیاری از ارزشهای اسلامی از بین رفته بود و اگر تلاش شبانه روزی امام عسکری علیه السلام یاری گر اسلام نمی گردید، نام و یاد اسلام در ورطه سیاست های حکومت عباسی به نابودی کشیده می شد.

امام عسکری علیه السلام به حسب سختی زمان و اقتضای شرایط مکان. که طوفان بی دینی و لاپالی گری بر سرزمین های اسلامی می وزید. از نیروی «کرامت» که خداوند آن را در وجود اولیای خاص خود قرار می دهد، در راه تقویت ایمان شیعیان و دیگر شیفتگان وادی حق، بهره می جست.

معجزات و کراماتی که با نیروی معنوی آن حضرت رخ می نمود، نقش اساسی در هدایت مسلمانان به سوی ارزش های اسلامی داشت. چنانکه در همان فضای آلوده و تاریک، که در سراسر سرزمین های اسلامی جریان داشت، بسیاری از اندیشمندان و آگاهان، امام را به عنوان حقیقت زلال اسلام می دانستند و در

مشکلات مادی و معنوی به امام حسن علیه السلام پناه می بردند. گرچه امام عسکری علیه السلام زیر نظر مستقیم دولت عباسی قرار داشت؛ لیکن درایت و کاردانی آن حضرت چنان بود که در بیشتر سرزمین های اسلامی «نماینده» داشت و از حال مسلمانان آگاه بود. برخی از مساجد و اماکن دینی در شهرها به امر مبارک ایشان ساخته شد؛ از جمله مسجد امام حسن عسکری علیه السلام (مسجد جامع) در قم. این مطلب، نشانگر آن است که آن بزرگوار به وسیله نمایندگان خود و با نیروی امامت، از تمام کاستی ها و مشکلات مردم آگاه بوده است.

دانشگاه مخفی امام علیه السلام، حوزه آگاهی و رشد اسلامی همگان به شمار می رفت که ثمره آن، پرورش صدها دانشمند و اسلام شناس بود. چنانکه از کتب رجال و حدیث پیداست، حداقل ۵۰۰ نفر از جویندگان و علاقه مندان به مسائل اسلامی، از محضر آن حضرت بهره برده اند. در کتاب های رجالی نام ۱۰۷ نفر آمده که به عنوان اصحاب خاص امام علیه السلام از آن وجود مبارک، روایت کرده اند؛ و این، نشانه حجمی گسترده و چشمگیر از تلاش علمی امام علیه السلام در بدترین دوران حکومت عباسی است. تا زمانی که آن جناب زنده بود، هیچ کس قدرت سوء استفاده و تحریف مسائل اسلامی را نداشت.

آن حضرت در گستره سیاسی نیز میزان حق و باطل بود. از هر قیام ضد دولتی که در جهت عدالت و حقوق مردم انجام می گرفت، مخفیانه حمایت می کرد و اگر کسانی در پی بهره گیری از نیروی مردمی برای مقاصد سیاسی خویش دست به فعالیت می زدند، حضرت قاطعانه می ایستاد و دسیسه آنان را آشکار و خنثی می نمود.

در زمان امامت آن حضرت، فردی به نام «یحیی بن عمر طالبی» بر ضد خلیفه عباسی به پا خاست؛ هدفش چنانکه از لای سخنان و شعارهایش پیدا می شود، عدالت اجتماعی و تقسیم غنائم میان ضعیفان و تهی دستان مسلمان بود. در جنگی که بین «یحیی» و «مستعین»، پادشاه ستمگر عباسی در گرفت، یحیی کشته شد و به دستور مستعین و بعد «معتز» جنازه او را بر دروازه بغداد نصب نمودند و مردم را وادار به اظهار بیزارى و بدگویی از قیام کنندگان کردند. در میان بزرگان و چهره های برجسته اسلامی، تنها امام عسکری علیه السلام است که از زبان مبارکش کلمه ای بر ضد قیام کنندگان شنیده نشد. ۹

رهبری قیام زنگیان، با فردی به نام «علی بن عبدالرحیم» از قبیله عبدالقیس بود. او خود را علوی و از نوادگان «زید شهید» می نامید. مردم را به یاری فرامی خواند؛

برخی به وی گرویدند و شعار خود را دفاع از مردم قرار دادند. چون از ناحیه ای از شامات به نام «زنج» بود، به این نام نیز معروف شد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: «صاحب الزنج لیس مئا اهل البیت». ۱۰

## جمال امامت در آینه کرامت

«ابوهاشم جعفری»، از یاران امام عسکری علیه السلام، می گوید: در زندان بودیم که امام عسکری علیه السلام را به زندان آوردند. برادرش «جعفر» نیز همراه او بود. دورش جمع شدیم و از هر موضوعی پرسش نمودیم. اتفاقاً مردی «جمحی» در زندان بود که خود را علوی معرفی می نمود. امام، نگاهی به سوی او کرد و فرمود:

«اگر غیر خودی در میان ما نبود، زمان آزادی هر یک از شما را می گفتم.»  
گفتم: ای پسر رسول خدا! مگر این، از ما نیست؟ او خود را علوی می نامد!  
فرمود: «این مرد، جاسوس است و زیر لباسش کاغذی است که اسامی زندانیان نوشته شده و همه سخنان شما را گزارش می کند.»  
ابوهاشم می گوید: لباس او را گشتیم؛ لیستی که امام به آن اشاره فرموده بود را، پیدا کردیم. ۱۱

«علی بن ابراهیم» می گوید:

در زندان بودیم. امام حسن عسکری علیه السلام هم در زندان با ما بود. هر روز غلام امام از منزل ایشان بسته ای می آورد و همه ما روزه خود را با آن افطار می کردیم. چند روز بعد، من به قسمت دیگر زندان منتقل شدم و نمی توانستم از غذای امام افطار کنم. نان خشکی بیش نداشتم و هر روز با آن افطار می کردم. یک روز از شدت ضعف، حالم دگرگون شد. نزد امام عسکری علیه السلام رفتم. هنوز چیزی نگفته بودم که به غلام خود فرمود: «برای علی بن ابراهیم غذا بیاور که روزه نیست.» سپس به من فرمود: «روزه با نان خالی، بدن را ضعیف می کند و توان آدم را به تحلیل می برد. گاهی از گوشت استفاده کن تا بدین حال دچار نشوی. گوشت، باعث می شود تا بهتر روزه گیری و توفیق بیشتری در عبادت پروردگار متعال داشته باشی.»  
من از این برخورد امام تعجب کردم؛ زیرا کسی از وضع من خبر نداشت و به هیچ کس هم حرفی نزنده بودم. روز بعد، چیزی پیش آمد که بر شگفتی

من افزوده شد. امام علیه السلام روزها روزه داشت و شب ها به عبادت مشغول بود و کمتر سخن می گفت. صبح روز بعد، غلام ایشان به عادت همیشه غذا آورد. امام علیه السلام فرمود تا غذاها را به ما تحویل دهد. سپس فرمود: «من امروز آزاد می شوم و این غذاها روزی شماست!»  
به خدا سوگند! هیچ حرف و سخنی از آزادی نبود. اما آن حضرت عصر همان روز از زندان آزاد گردید. ۱۲

### روشنی دیدگان

با تولد امام زمان علیه السلام شادی، چهره مبارک امام حسن عسکری علیه السلام را فرا گرفت و فرمود:

«سپاس خداوندی را که به من فرزندی داد که: اشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خُلُقاً وَ خُلُقاً یَحْفَظُهُ اللهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِی غِیْبَتِهِ ثُمَّ یَظْهَرُ، یَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا کَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا؛ او از نظر صورت و سیرت، شبیه ترین مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است و خداوند پس از یک غیبت طولانی، آشکارش می نماید و زمین را پر از عدل و داد می کند، در حالی که پر از بی عدالتی و ستم پیشگی می باشد.» ۱۳

### پی نوشت

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳؛ کشف الغمّه فی معرفه الائمه، ج ۳، ص ۲۸۴.
۲. ارشاد، شیخ مفید، ص ۶۵۴، البته نامه‌های دیگری نیز برای مادران حضرت نوشته اند. (اعلام الوری، علامه طبرسی، ص ۳۶۶).
۳. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص ۶۵.
۴. دلائل الامامه، محمد بن جریر طبری، ص ۲۲۳.
۵. مناقب آل ابیطالب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۹؛ اعلام الوری، ص ۳۵۱.
۶. المحاسن و المسامی، ص ۵۳۱؛ تاریخ الفخری، ابن طقطقا، ص ۲۱۴.
۷. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۱۹۴.
۸. رک: رجال طوسی؛ الغیبه؛ رجال کشی؛ معجم رجال الحدیث.
۹. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۶، ۶۴؛ انتشارات علمی و ایران، تهران.
۱۰. حیاة الامام العسکری (ع)، ص ۲۸۳، ۲۷۷.
۱۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۵۹.
۱۲. مناقب آل ابیطالب، ج ۴، ص ۴۶.
۱۳. سیری در تاریخ تشیع، به نقل از: کمال الدین،

## الگوها و اسوه‌ها

فاطمه معصومه علیها السلام

تاکنون آن چه از اسوه‌های دینی معرفی شده، از مردان با فضیلت و اصحاب بزرگوار پیامبر خدا (ص) یا امامان معصوم (علیهم السلام) بوده است. از آن جا که در میان الگوهای مکتبی، زنان با فضیلت نیز فراوانند و گروه بسیاری از خوانندگان و مشترکان این مجله نیز خواهران متعهد می‌باشند، در این شماره به سراغ یکی از بانوان نمونه و الگوهای دینی می‌رویم، باشد که از این سرمشق شایسته، درس‌ها بیاموزیم و پیروی کنیم

### گلی از بوستان امامت

نهالی که در بوستان امامت برآید و از آب عفاف و نور فضیلت سیراب شود و توان بگیرد و با گذشت زمان، خود به شاخه‌ای پر بار و زیبا از «شجره طیبه» دودمان حضرت رسول (ص) تبدیل گردد، شایسته الگوگیری است. بی دلیل نیست که این بانوی پاک را «کریمه اهل بیت» نامیده‌اند، چون کرامت‌ها



و بزرگواری های این خاندان را در خود در حدّ اعلا جمع کرده است. حضرت فاطمه معصومه (س) در سال ۱۷۳ هجری در مدینه دیده به جهان گشود و در خانه ای بزرگ شد که پدری چون امام کاظم (ع) و برادری چون حضرت رضا (ع) در آن می زیست.

نام مادر آن حضرت را «خیزران»، یا «نجمه» یا «اروی» گفته اند که بانویی لایق و پاک و با ایمان بود و چون حضرت رضا (ع) را به دنیا آورد، به لقب «طاهره» آراسته شد.

فاطمه معصومه (س) در دامان ایمان و پاکی رشد کرد و در چشمه عفاف و عصمت و علم و حکمت به طهارت روح و جان رسید. نسب و تبارش نبوی، فاطمی و علوی بود. جدّ او از طرف مادر از نسل امام حسن مجتبی (ع) و از طرف پدر از نسل امام حسین (ع) بود. از این رو در زیارت نامه اش خطاب به او گفته می شود: «السلام علیک یا بنت الحسن و الحسین».

عبادت و ادب، شاخ و برگ روییده بر آن «سرو پاک دامنی» بود. ویژگی های روحی و خصایص فردی و خلق و خوی والایش سبب شده بود که او را کریمه خاندان رسالت بنامند و با این لقب در زبان عالمان و فقیهان شیعه از او یاد می شد؛ لقبی که از میان بانوان اهل بیت، تنها مخصوص او بود.

لقب های دیگر او هر کدام گویای فضایل اوست؛ همچون: «محدّثه»، «عابده»، «مقدامه» و «معصومه». این القاب پاک، یادآور حضرت زهرا (س) است که حضرت معصومه (س) هم شرافت و نجابت را از آن بانو به ارث برده است.

## در سایه تربیت رضوی

فاطمه معصومه (س) برای حضرت رضا (ع) فقط یک خواهر نبود و چنان نبود که محبت و احترامش به آن حجّت خدا، تنها به دلیل برادری و حسّ عاطفی باشد. گرچه هر دو از یک پدر و مادر بودند، لیکن فاطمه معصومه، تربیت شده برادرش علی بن موسی الرضا (ع) بود و آن چه از این امام معصوم فرا گرفته بود، افزون بر تربیتی بود که در دامان پدر و مادری شایسته یافته بود. شرایط ویژه زندگی او، سبب شده بود از پدر دور باشد و به برادر نزدیک تر.

خانواده او، خانواده یک زندانی مغضوب دستگاه خلافت بود. موسی بن جعفر (ع) بزرگ این خاندان، به دستور هارون الرشید در زندان به سر می برد. آن حبس و زندان سال ها طول کشید و تا شهادت آن حضرت ادامه یافت. فرزندان آن امام، از جمله دختر بزرگوارش حضرت معصومه (س) به فراق پدر مبتلا بود، ولی چون اسارت پدر برای خدا و دین و حریت بود با همه سختی هایش، برای فرزندان قابل تحمل بود، چون خدا از این بنده صالح رضایت داشت.

در همه سال هایی که امام کاظم (ع) از این زندان به آن زندان می رفت و مظلومانه غربت محبس ها را تحمل می کرد، امام رضا (ع) عهده دار تربیت و متکفل زندگی خواهرش فاطمه معصومه (س) و دیگر خواهرانش بود. رسالت رهبری و مسئولیت رسیدگی به تربیت فرزندان و حل مشکلات خانواده امام کاظم (ع) بر دوش او بود، حتی رسیدگی به خانواده های علوی که امام کاظم (ع) سرپرستی یا سرکشی و رسیدگی به آنان را عهده دار بود، در آن دوران سخت و غم آلود، بر عهده علی بن موسی الرضا (ع) بود.

مورخان شمار خانواده های تحت تکفل امام هفتم را تا پانصد خانواده هم ذکر کرده اند.

تأثیر تربیتی امام رضا (ع) بر خواهرش را نمی توان نادیده گرفت. بی دلیل نبود که این بانوی بزرگ و جوان، در دانش و کمال و ایمان و نقل حدیث و در راه هجرت و فداکاری در راه عقیده، پایگاه و جای گاه بلندی یافته و دل های عاشقان عترت را مجذوب خویش ساخته بود. وی به مرز «عصمت» رسیده بود، گرچه وی را از چهارده معصوم نشمرده اند، اما در مقام معنوی و پارسایی، تالی تلو عصمت بود. عالمان فرزانه و فقیهان بلند مرتبه، پیوسته به آستان بوسی او افتخار می کرده اند و سلام بر او را در هر صبح و شام، توفیقی الهی برای خود می شمرده اند.

### فاطمه علیها السلام، راوی حدیث

در دودمان امامت، زمینه از هر جهت فراهم بود تا فرزندان - چه دختر چه پسر - با علم دین و قرآن و حدیث و فقه آشنایی کامل داشته باشند. فاطمه معصومه (س) نیز از این موهبت برخوردار بود و آن گونه که گفته اند، «عالمه محدّثه راویه» بود. (۱) هم احادیثی را از پدران ارجمندهش روایت می کرد و

هم زنان و مردانی صاحب دانش و آشنا با حدیث، از زبان این بانو احادیثی را روایت کرده اند. در سلسله سند برخی روایات، نام «فاطمه دختر موسی بن جعفر» دیده می شود و عالمانی از شیعه و سنت، روایات او را در ضمن احادیث صحیح و ثابت شده و مورد قبول نقل کرده اند. یکی از روایاتی که با سندهای متصل به حضرت زهرا و پیامبر خدا از او نقل شده، درباره «حدیث غدیر» و مورد دیگر درباره «حدیث منزلت» است. (۲) حدیث دیگری که اسناد آن به رسول خدا (ص) می رسد و این بانو آن را روایت کرده، درباره قضایای مربوط به معراج و مشاهدات پیامبر (ص) در شب معراج است. حدیث دیگری هم با همین سند به پیامبر اکرم (ص) می رسد و مضمونش طهارت و پاکی سیدالشهدا هنگام ولادت و عدم احتیاج به تمییز کردن است. نقل حدیث از فاطمه معصومه و اهتمام و توجه عالمان به آن چه از زبان او به عنوان «حدیث» وارد شده و در مجموعه های حدیثی ثبت گشته است، جای گاه معتبر این دختر جوان و دانشمند را نزد ارباب بصیرت می رساند. (۳)

## هجرت در پی برادر

وقتی حضرت رضا (ع) با اجبار مأمون عباسی در سال ۲۰۰ هجری از مدینه به خراسان رفت، حضرت معصومه (س) پس از مدتی به قصد دیدار برادر عازم خراسان شد. این هجرت یک سال پس از سفر برادر به «مرو» بود، اما حوادث سفر به شکل دیگری رقم خورد و این بانوی پاک، موفق به دیدار برادر نشد. حضرت معصومه (س) همراه گروهی از هاشمیان و بعضی از بستگان، این راه طولانی را در پیش گرفت. در مسیر هم حوادث و درگیری هایی پیش آمد. وقتی این کاروان به شهر ساوه رسید فاطمه معصومه (س) بیمار شد. قراین نشان می داد که او از این بیماری جان سالم به در نخواهد برد. از این رو پرسید: تا «قم» چه قدر فاصله است؟ گفتند: ده فرسخ. از همراهان خواست هر طور شده او را به قم برسانند. قم در آن زمان، شهری شیعه نشین بود و محبان اهل بیت و راویان و عالمان بسیاری در این دیار مقدس می زیستند. وقتی خبر عزیمت آن بانو به بزرگان شهر قم رسید، عده ای از چهره های معروف و معتبر قمی که در پیشاپیش آنان «موسی بن خرزج اشعری»

حضور داشت، برای استقبال از او از شهر بیرون شدند. موسی بن خزر ج جلوتر رفت و زمام ناقه دختر موسی بن جعفر (ع) را گرفت و وارد شهر شد و همراه با استقبال شایانی که مردم داشتند، موبک فرخنده او را به خانه خود برد و با افتخار، پذیرایی و خدمت او را بر عهده گرفت. (۴)

## رحلت جان گداز

هفده روز از ورود حضرت معصومه (س) به قم گذشته بود، لکن حال او روز به روز وخیم تر گشته بود و معالجات اثری نداشت. تا این که سرانجام چشم از جهان فرو بست. درگذشت وی در روز دهم ربیع الثانی سال ۲۰۱ هجری بود. (۵)

به دستور موسی بن خزر ج، پیکر او را غسل دادند و کفن کردند و برای خاک سپاری به قطعه زمینی به نام «بایلان» بردند که متعلق به خود موسی بود. میان خاندان او بحث بر سر این بود که پیکر مطهر دختر امام کاظم (ع) را چه کسی بردارد و در قبر بگذارد؟ تصمیم گرفتند خادم پیر و با ایمانی به نام «قادر» که در دودمان آنان بود، این کار را انجام دهد. کسی را در پی او فرستادند.

اما در همان لحظه چشمشان به دو تک سوار نقاب دار افتاد که از سوی ریگ زارهای بیرون شهر نزدیک می شدند.

فرود آمدند و بر پیکر آن بانو نماز خواندند و وارد سردابی شدند که آماده شده بود، جنازه را به آن جا بردند و به خاک سپردند، سپس بیرون آمده و بی آن که کلمه ای با کسی بگویند و شناخته شوند، رفتند. (۶)

پس از آن، سایه بانی از حصیر بر قبر او ساختند و زمان گذشت، تا آن که زینب دختر امام جواد (ع) قبه ای بر روی قبر عمه اش حضرت معصومه بنا کرد. با گذشت زمان، این منقطه آبادتر شد و شیعیان به آن عنایت خاصی پیدا کردند و طبق توصیه ای که از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) به زیارت قبر آن بانوی با فضیلت شده بود، مرقد آن بزرگوار زیارت گاه گشت و عالمان بسیاری به این شهر کوچ کردند و در جوار حرم مطهر او حوزه علمیه شکل گرفت و قم به یکی از عظیم ترین پایگاه های تشیع و تبلیغ اسلام، تبدیل شد.

## فضایل بسیار

جایگاه والای حضرت معصومه نزد امامان و اهل بیت (علیهم السلام) از این نقل تاریخی به خوبی روشن می شود:

روزی گروهی از مردم «ری» به دیدار حضرت صادق (ع) در مدینه رفته بودند. هنگام ملاقات، خود را گروهی از اهالی ری معرفی کردند. حضرت فرمود: مرحبا به برادران قمی ما. گفتند: ما از ری آمده ایم! حضرت باز همان سخن را تکرار فرمود. چند بار دیگر آنان تأکید کردند که اهل ری هستید، اما پاسخ حضرت صادق (ع) همان جمله بود. سپس امام افزود:

خداوند حرمی دارد که آن «مکه» است. پیامبر (ص) نیز حرمی دارد که «مدینه» است. امیرمؤمنان (ع) هم حرمی دارد که «کوفه» است. ما امامان هم حرمی داریم که «شهر قم» است. به زودی دختری از فرزندانم به نام «فاطمه» در آن جا به خاک سپرده خواهد شد. هر کس قبر او را زیارت کند، بهشت او واجب می شود.

به گفته راوی حدیث، این سخن امام صادق (ع) وقتی بود که هنوز حضرت موسی بن جعفر (پدر حضرت معصومه) به دنیا نیامده بود. (۷)

در روایات متعددی، پادشاه زیارت عارفانه او «بهشت» بیان شده است. در روایت دیگری است که حضرت رضا (ع) از سعد بن سعد پرسید: ای سعد! قبری مربوط به ما اهل بیت نزد شماست؟ گفت: آری، فدایت شوم، قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر (ع) است. امام رضا (ع) فرمود: آری، هر کس با معرفت زیارتش کند، بهشت برای اوست: «نعم، من زارها عارفاً بحقها فله الجنة». (۸)

قم، اکنون حرم اهل بیت و حریم امامان معصوم است. بانویی در این شهر مدفون است که بارگاهش همچون نگینی در این خطه کویری می درخشد و حرمش چشمه پر فیض است و پروانگانی شیفته علم و معرفت از سراسر ایران، بلکه از کشورهای اسلامی دیگر به این شهر می آیند، تا هم بارگاه منور او را زیارت کنند، هم از علوم ائمه و معارف اهل بیت در این شهر استفاده کنند. در شرح حال بزرگانی همچون: امام خمینی، ملا صدرا، علامه طباطبائی، آیه الله مرعشی و... نمونه های متعددی نقل شده که این بزرگان در آستانه مقدسه او چه احترام ها و ادب ها و زیارت ها و حاجت گرفتن هایی داشته اند

و حق و جای گاه او را می شناختند و برای حل مشکلات خود به او متوسل می شدند.

شخصیت عظیم او، الگوی عفاف و علم و ایمان است و مرقد نورانی اش، جاذبه ای که دل های دوست دار خاندان عصمت را همچون مغناطیسی به سوی خود می کشد. باشد که از این اسوه فضیلت، سرمشق ایمان و عفاف بگیریم.

### پی نوشت

- (۱) اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۳۹۱؛ به نقل از ریاض العلماء.
- (۲) الغدیر، ج ۱، ص ۱۹۷.
- (۳) به مواردی از احادیث منقول از ایشان و منابع آن، در مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۹ اشاره شده است.
- (۴) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۰.
- (۵) مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۲۵۷.
- (۶) بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۲۹۰.
- (۷) بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۷؛ مستدرک سفینه البحار، ج ۸، ص ۵۹۶.
- (۸) بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۶۵.

## داستان عیسی علیه السلام در کلام خدا

نویسنده: مریم پشم فروش

پیامبران عظیم‌الشان علاوه بر دارا بودن ویژگیهای مشترک، هر کدام با توجه به بستر جامعه و نیازهای زمان خود دارای خصوصیات و توانمندیهای خاص و منطبق بر آن ضروریات نیز بودند. و بدین ترتیب است که هر پیامبری با آن ویژگی بارز و برجسته شناخته می‌شود. از جمله پیامبرانی که از ویژگیها و توانمندیهای فوق‌العاده برخوردار بود، عیسی مسیح است. قرآن از وی تحت عنوان روح الله یاد کرده، این یکی از ویژگی‌های بسیار برجسته وی می‌باشد که منحصر به فرد بوده و فقط خاص خود اوست.

قرآن سند کاملاً معتبری است که در آن بسیاری حقایق روشن شده و توانسته با ذکر دقیق بسیاری از حوادث خط بطلانی بر بسیاری از تحریفها و بهتانها بکشد. از جمله این حوادث، که به شدت دچار تحریف شده است، چگونگی تولد و عروج عیسی مسیح می‌باشد. نکته قابل توجه این است که راجع به زندگی عیسی و انساب او جز قرآن هیچ سند مدون و قطعی در دست نیست. و قرآن توانست با ذکر آیات متعددی در این زمینه بسیاری از حقایق را برملا کند و

- توحیدی بودن دین مسیح را به اثبات برساند.
- شیوه اشارات قرآن به داستان عیسی (ع) را به چهار دسته می توان تقسیم کرد:
- الف: چگونگی روند خلقت عیسی مسیح و مردود شمردن این موضوع که عیسی پسر خداست
- ب: چگونگی ولادت عیسی مسیح (ع)
- ج: ویژگیها و همچنین تواناییهایی که خداوند به او ارزانی داشته بود
- د: عروج عیسی مسیح

## خلقت عیسی به عنوان یکی از بدیع ترین خلقت های خداوند

چگونگی آفرینش عیسی (ع) یکی از شاهکارهای خلقت میباشد که برای صاحبان خرد دلیلی دیگر بر تکمیل دلایل بی حد توانایی های خداوند و برای اهل فریب و نیرنگ بهانه ای برای دروغ بستن به پروردگار و بین آنانکه به خداوند خودایمان و یقین داشتند و آنانکه همواره حق را می دیدند اما راه باطل و خطا را پیشه می کنند مرز بندی ایجاد کرد.

در قرآن سوره های متعددی وجود دارد که چگونگی خلقت حضرت عیسی (ع) را طرح کرده، از جمله سوره مریم آیات ۱۶ تا ۲۱ توجه کنید:

و اذ کرفی الکتاب مریم اذ انتبذت من اهلها مکانا شرقیا.

و یاد کن در کتاب مریم را گاهی که برگرفت دور از خاندان خویش جایگاهی را در خاور.

فاتخذت من دونهم حجابا فارسلنا الیها روحنا فتمثل لها بشرا سویا.

پس برگرفت دور از آنان پوششی پس فرستادیم بسوی او روح خود را تا نمایان شد برای او به شکل مردی درست.

قالت انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا.

گفت همانا پناه می برم بخدای مهربان از تو اگر هستی پرهیزکار.

قال انما انا رسول ربک لاهب لک غلاما زکیا.

گفت همانا منم فرستاده پروردگار تو تا ببخشم بتو پسری پاک.

قالت انی یکون لی غلام ولم تمسننی بشر ولم اک بغیا.

گفت چگونه باشدم پسری و بمن نزدیک نشده است بشری و نبوده ام بغی.



قال كذالك قال ربك هو علي هين و لنجعله آيه للناس و رحمه منا و كان امرا مقضيا.

گفت بدین سان، گفت پروردگار تو آن است بر من آسان و تا بگردانیمش آیتی برای مردم و رحمتی از ما بوده است و کاری گذشته.

این آیات بشارت داشتن پسری که آیت و نشانه‌ای و همچنین رحمتی برای مردم را طرح می‌کند. اما چگونگی خلقت او را در این آیات می‌توان مشاهده کرد:

و مریم ابنت عمران التي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا و صدقت بكلمات... تحریم - ۱۲.

مریم دختر عمران همان کسی که نگهدارنده نفس خود بود و ما دمیدیم در رحم او از روح خودمان...

و التي احصنت فرجها فنفخنا فيها من روحنا و جعلناها... انبیاء - ۹۱

او کسی است که نگه داشت نفس خود را و ما از روح خود دمیدیم در رحم او...

این آیات در عین اینکه به شرح خلقت عیسی که به صورت غیر معمول بوده اشاره می‌کند، تأکیدی است مبنی بر اینکه عیسی مخلوق خدا بوده و نه فرزند او.

قرآن در آیه‌ای دیگر به وضوح پرده از راز این خلقت غیر معمول برداشته و به تمام ادعاهای واهی کسانی که در زمان رسول خدا(ص) می‌گفتند عیسی پسر خداست خط بطلان می‌کشد توجه کنید:

ان مثل عیسی عندالله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون. آل عمران - ۵۹

همانا مثل عیسی نزد خدا مثل آدم است که بیافریدش از خاک و سپس بدو گفت بشو پس شد.

خلقت عیسی مسیح جلوه‌ای از تواناییهای بی‌پایان خداوند می‌باشد. اینکه هر چه می‌خواهد می‌شود و همه چیز تحت اراده و اختیار او می‌باشد.

## چگونگی ولادت عیسی مسیح (ع)

برای بررسی چگونگی تولد مسیح لازم است که سابقه خانوادگی، ویژگیهای اجداد و خاندان عیسی مسیح و مادرش مریم مورد بررسی قرار گیرد. همچنان که یکی از مواردی که قرآن متعدد به آن پرداخته، و دو سوره

از قرآن را تحت عنوان آل عمران و مریم قرار داده دلیلی است بر اصرار قرآن به تصحیح اذهان مردم در این مورد. قرآن در آیات ۳۳ تا ۳۵ از سوره آل عمران اجداد حضرت مسیح را به پاکی یاد کرده:

ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران على العالمين .

همانا خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید.

ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم .

نژادی که بعضیشان از بعضی دیگر است و خداوند شنوای داناست .

اذ قالت امراه عمران رب انى نذرت لك ما فى بطنى محرراً فتقبل منى انك انت السميع العليم .

هنگامیکه زن عمران گفت: پروردگارا، همانا نذر کرده‌ام آنچه در شکم دارم برای تو آزاد سازم (در خدمت تو قرار دهم) پس از من بپذیر، همانا تو شنوای دانایی .

فلما و ضعتها قالت رب انى وضعتها انثى و الله اعلم بما وضعت و ليس الذكر كالانثى و انى سميتها مریم و انى اعیذها بك و ذریتها من الشيطان الرجیم .

و هنگامیکه بنهادش گفت پروردگارا همانا زاییدمش مونث و خدا داناتر است بدانچه بنهاد در حالیکه نیست مونث مانند مذکر و اسمش را مریم نهادم و او را از شر شیطان رانده شده در پناه تو قرار می‌دهم .

ذریه خانواده عمران با توجه به آیاتی که ذکر شد ذریه‌ای برگزیده بودند. واژه اصطافی به معنای برگزیدن، تصفیة و گزینش می‌باشد. خداوند در در ابتدای آیه که ذکر شد تصریح دارد که آدم و نوح را به طور فردی و آل عمران و آل ابراهیم را به صورت خانوادگی برگزیده است. البته این برگزیدگی شامل همه ذریه و نژاد آنها نمی‌شود، چنانچه در دعایی که ابراهیم می‌کند (... قال و من ذریتی؟ قال لا ینال عهدى الظالمین - بقره ۱۲۴ و ۱۲۸) این به معنای این است که تبصره و استثنائاتی نیز وجود دارد .

اشاره اینکه... ذریه بعضها من بعض ... نیز بر عدم مطلقیت این برگزیدگی در خاندان است. قرآن داستان را از جایی شروع می‌کند که زن عمران که اجداد آل عمران و آل ابراهیم می‌باشد نذر می‌کند که فرزندی را که در شکم دارد برای خدا آزاد کند. این آیه (... نذرت لك ما فى بطنى محرراً) این محررانبايد به معنای آزاد شده یا آزاد شونده از بندگی یا بردگی باشد، چون آل عمران نه خود برده بودند و نه برده دار، این اصطلاح به معنای آزادبودن یا تصفیة شدن

از قیود روحی ناپاک و غرائز نفسی و یا اینکه آزاد از شرایط محیطی و تاثرات آن باشد. که هر دو ملازمند و سرانجام هر دو آنها یکی می‌باشد. رهایی از بند هر چیزی. و می‌بینیم که سرانجام هم همینطور شد. همچنین از مضمون آیه بعد چنین برمی‌آید که در ابتدا زن عمران تصور داشتن فرزند ذکور را داشته و از اینکه دختری زاییده ناخشنود می‌شود چرا که وقتی زایمان می‌کند و فرزند را مونث می‌بیند می‌گوید: ... انی وضعتها انثی ... من زاییدم دختری. اما قسمت بعدی آیه (... والله اعلم بما وضعت...) و همچنین (... ولی الذکر کالانثی...) این جمله معترضه خداست. تفسیرهای متعددی آمده است که برخی این جمله را ادامه سخنان زن عمران می‌دانند. در حالی که برخی آن را کلام خداوند می‌دانند. مرحوم طالقانی نیز در پرتوی از قرآن این جمله را جمله معترضه خداوند دانسته و تحلیلی از این قسمت ارائه می‌دهد به این مضمون که بنا بر قرائت مشهور که تای، بما وضعت، به سکون آمده است این کلام باید معترضه و اعتراض به خبر زن عمران باشد: (وضعتها انثی) و منظور این است که خدا خود داننا تر است بدانچه زاییده شده. جمله معترضه خداوند نیز که با اعلم بما وضعت آمده بجای ربها یعلم و یا یعلم الله ما وضعت .. آمده، احاله به علم خاص و برتر و ثابت خداوند درباره آن مولود است. در مقابل اندیشه مادرش که می‌پنداشت دختری چون دختران دیگر آورده است. و یا اینکه این دختر با آنچه که در نذر در نظر داشته همخوانی ندارد. با این بیان، آن علم خدا همان علم برتر و عمیق تر پیچیدگیها و رموز درونی مریم باید باشد که معلوم کسی نگردیده است و منشأ ولادت مسیح بدون وجود پدر است. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان راجع به ولیس الذکر کالانثی این جمله مذکور را از طرف پروردگار خود دانسته و چنین تفسیر می‌کند که چون خداوند با علم خود مرتبه والا و برتر مریم را نسبت به پسری که مورد آروزی مادر بوده می‌دانسته این جمله را ذکر می‌کند. به عبارتی مادر مریم از ویژگیها و توانائیهای خاص مریم اطلاعی نداشته و احساس می‌کرده که اولاد این دختر مانند دختران دیگر بوده و همچنین مذکر نبودن او و مونث شدنش مانعی در اجرای نذرش خواهد بود. قرار گرفتن واژه مذکر و بعد از آن مونث نیز تاییدی است بر این سخن. اما خداوند با مشیت خود نشان داد که یک دختر می‌تواند چنین مسئولیت سنگینی را بردوش کشد و به خدمت پروردگار خود درآید. بطوریکه فرزندی بلند مرتبه و نیکو به او عطا کند رسالت بزرگی را به دوش کشد. در آیه بعد چنین آمده:

فتقبلها ربهبا بقبول حسن و انبتها نباتاً حسنا و كلفها زكريا كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا قال يا مريم انى لك هذا قالت هومن عندالله ان الله يرزق من يشأ بغير حساب.

پس پذیرفتش خدا پذیرفتنى نیکو و او را به تربیتى نیکو پرورش داد و زکریا را برای کفالت و نگهداری او برگماشت. هر وقت زکریا به محراب او می رفت روزی نزد او می یافت به او گفت ای مریم این روزی از کجا آمده مریم گفت این روزی از جانب پروردگارم، به هر که خواهد روزی بی حساب خواهد داد.

پس بدین ترتیب با فضائل و امکاناتی که خداوند به مریم عطا می فرماید زمینه های تولد عیسی مسیح را فراهم می کند در مورد آیه در انبتها نباتا حسنا در تفسیر پرتوی از قرآن چنین آمده: پروردگارش او را پذیرفت، پذیرفتنی نیکو همچون بذر پرمایه و مستعد، نباتاً اسم نوعی مفعول له می باشد به معنی او را رویاند تا همچون گیاهی شد.

این استعاره رویش چون گیاه نیکو و زیبا که برای هیچ انسان گزیده ای جز مریم در قرآن نیامده، گویا چگونگی روحیات خاص و راز جسمی مریم را که همان الله اعلم بما وضعت نمایانده است، می باشد. همچنانکه گیاهان رویش سریع و برگ و گل های نیکو و شکوفه های معطر دارند، دارای ترکیب مزدوج از زیننه و همچنین بدنبال آن بعد از ذکر کفالت مریم مادینه هستند و در بیشتر آن ها این ترکیبها در یک بوته گل می باشد.

بطوریکه برای تولید مثل نیازی به تقارب ندارند. همچنین به دنبال آن بعد از ذکر کفالت مریم توسط زکریا موضوع روزی و طعمای که از جانب خدا به او ارزانی میشده طرح میشود... وجد عندها رزقا... مرحوم طالقانی چنین تفسیر می کند: رشد روحی و برآزندگی مریم توجه بیشتر زکریای پیغمبر را جلب کرد تا او را به معبد آورد و به تربیت و تغذیه روحی او پرداخت و گاه بیگاه به محراب خاص عبادتش می شتافت... کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا... کلمه کَلَّمَا دلالت به تکرار دارد و علیها اشعار به تفوق و سرپرستی او و کلمه وجد رویت آن چه را که نبوده و رزقا به نوعی خاص و نامعین از روزی دارد و محراب جا و غرفه خاص و مقدسی بوده است که جایگاه مخصوص مسجد می باشد و شاید علت اینکه مقام درگیری و جنگ با هواهای شیطانی است، یا جایگاهی است که شخص خود را در آن جا از مشاغل دنیا برهنه می سازد، از این تعبیرات و ترکیب کلمات معلوم میشود که زکریا پیغمبر سرپرست بیت المقدس که برای سرپرستی و تربیت روحی مریم

گزیده شده بود به تناوب داخل آن مکان مقدس می شده و هرگاه که وارد محراب میشده یک گونه روزی خاص نزد مریم می یافته. مفسرین این رزق خاص و گوناگون را به میوه های تازه و ناپهنگام تفسیر کرده اند که در زمستان میوه تابستانی و در تابستان میوه زمستانی بود. این تفسیر با تشبیه انبتهای ناباتا حسنا تناسب دارد که گویا آن میوه های متنوع از همان گیاه نیکو و رویان و تراونده برمی آید و در چشم زکریا بارز و نمایان میشده. و تغذیه جسمی و روحی مریم در آن مکان و محیط مقدس سبب رشد و تعالی بی حد او می شود تا جائیکه ملائک مژده برگزیده شدن او بر زنان دو عالم را می دهند: و اذ قالت الملائکه یا مریم ان الله اصطفیک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین.

آنگاه که فرشتگان گفتند: ای مریم همانا خدا برگزیدت و پاکت کرد و برگزیدت بر زنان جهانیان.

و بدین ترتیب مقدمات آن تولد غیر معمول و آن مولود پاک و پیام آور صلح و آشتی مولودی که هر جا پا می گذاشت آن جا را سراسر رحمت فرا می گرفت، فراهم می شود.

به سوره مریم آیات ۲۳ تا ۲۶ توجه کنید:

فاجأهاالمخاض الی جذع النخلة قالت یالیتنی مت قبل هذا و کنت نسیا منسیا.

پس بیآوردش درد زاییدن رفت بسوی شاخه خرما و گفت کاش مرده بودم پیش از این و می شدم فراموشی فراموش شده.

فناد من تحتها الا تحزنی قد جعل ربک تحتک سریا.

پس بانگ زد به او از زیر درخت که اندوهگین مباش همانا نهاد پروردگار تو زیر پایت جویی را

وهزی الیک بجذع النخلة تساقط علیک رطبا جنیا.

و بجنبان بسوی خود شاخه خرما را میریزد بر تو رطبی تازه چیده شده.

فکلی و اشربی و قری عینا فاماترین من البشر احدا فقولی انی نذرت للرحمن صوما فلن اکلم الیوم انسیا.

پس بخور و بیاشام و چشم روشن باش و اگر دیدی از مردم کسی را بگو همانا نذر کرده ام برای خدای مهربان روزه را و هرگز سخن نگویم امروز با کسی.

در آیاتی که از نظر گذشت، روشن شد که حضرت مریم زمانیکه مشغول به عبادت در صومعه بوده است از جانب خداوند برای او مائده فرستاده

می‌شده، بدیهی است که فرستاده شدن آن روزی از جانب خدا نه از جهت نیاز و نه از جهت اینکه معجزه‌ای باشد برای آگاهی و عبرت مردم، چرا که شیوه نزول آن روزی به شیوه‌ای نبوده که توجه مردم را برانگیخته باشد. به نظر می‌رسد که این روزی مقدمات ایجاد توانایی در حضرت مریم برای بارور شدن و زاییدن بوده، چنانچه در زمان تولد عیسی مسیح و عارض شدن درد بر وی، نیاز به کمک در حدی بوده که آرزوی مردن و فراموش شدن می‌کند، و وحی می‌آید که به سمت درخت خرما و آب برود و نگران نباشد، و بدین ترتیب همه دردها و ناراحتی‌های او برطرف می‌شود. بدیهی است روزی‌هایی که از جانب خداوند بر حضرت مریم عرضه می‌شده اثری به مراتب فوق‌العاده‌تر اثر رفع تشنگی و گرسنگی ساده داشته است و بدین ترتیب عیسی مسیح پیامبر صلح و رحمت بدینا می‌آید.

## مقام و منزلت عیسی مسیح (ع) در قرآن

- ۱) او کلمه الله بود
- ۲) انالله یبشرك بکلمه منه اسمہ المسیح عیسی ابن مریم. آل عمران - ۴۵
- ۳) دارابودن بینات و موید بودن به روح القدس
- ۴) و اتیناعیسی ابن مریم البینات و ایدناه بروح القدس... البقره - ۸۷ و ۲۵۳
- ۵) سخن گفتن در گهواره مانند یک کهنسال
- ۶) تکلم الناس فی المهد و کهلا... مائده - ۱۱۰
- ۷) دارا بودن حکمت و دانش
- ۸) علمتک الکتاب و الحکمہ... مائده - ۱۱۰
- ۹) ساختن پرنده از گل و به اذن خداوند جان بخشیدن به او
- ۱۰) تخلق من الطین کیهی الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیرا. مائده - ۱۱۰
- ۱۱) بینا کردن کور و درمان کردن بیماری برص و زنده کردن مردگان به دستور خداوند
- ۱۲) و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی... مائده - ۱۱۰
- ۱۳) حضرت مریم و پسرش آیتی بودند برای جهانیان
- ۱۴) و جعلناها و ابنها آیه للعالمین. انبیاء - ۹۱

۸) آیت و رحمتی بود برای جهانیان

و لنجعله آیه للناس و رحمه منا... مریم - ۲۱

۹) و در دل‌های آنان که او را پیروی کردند مهربانی و رحمت قرار دادیم

وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رأفه و رحمه... حدید - ۳۷

۱۰) فرخنده و پر برکت است هر جا که باشد و مادام که زنده است نماز می‌خواند و زکوت می‌دهد .

و جعلنی مبارکاً این ما کنت و اوصانی بالصلوٰه الزکوة ادمت حیا... مریم - ۳۱

۱۱) نسبت به مادرش نیکوکار بود و سرکش و سنگدل نبود

و برأوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیاً. مریم - ۳۲

۱۲) او است سخنی حق که درباره آن تردیدهای کند

ذلک عیسی ابن مریم قول الحق الذی فیہ یمترون. مریم - ۳۴

۱۳) او مسیح بود

مسیح به معنای بسیار سیاح کننده است. به سبب اینکه ایشان همواره

در حرکت بود و جابجا می‌شد و دوم اینکه بیماران را مسح می‌کرد(دست

می‌مالید) تا به این شکل بیماری را از آن‌ها دور کند

ما المسیح ابن مریم... مائده - ۷۵

۱۴) او به تحقیق رسول بود

ما المسیح ابن مریم الا رسول... مائده - ۷۵

۱۵) سلام بر من روزی که به دنیا آمدم، روزی که از دنیا می‌روم ، و روزی که

برانگیخته خواهم شد

والسلام علی یوم ولدت و یوم اموت و یوم ابعث حیا. مریم - ۳۳

۱۶) همانا بنده خدا بود و کتاب به او عطا شده بود و نبی بود

قال انی عبدالله اتانی الکتاب و جعلنی نبیا. مریم - ۳۰

با توجه به آیه درمی‌یابیم که حضرت مسیح نبی بود. اما مقام نبوت او تفاوت

قابل ملاحظه‌ای با دیگر انبیاء دارد، این تفاوت در زمان به نبوت رسیدن وی

می‌باشد. او در حین تولد نبی بود. در واقع این آیه زمانی نازل شد که حضرت

مریم عیسی مسیح را به نزد اطرافیان می‌آورد و آنها با تعجب راجع به آن طفل

از وی پرسش می‌کنند حضرت مریم نیز به طفل اشاره می‌کند، به این شکل او

جواب شما را خواهند داد:

فاشارت الیه قالوا کیف نکلم من کان فی المهد صبیاً. مریم - ۲۹

پس (حضرت مریم) او را نشان داد، گفتند چگونه سخن گوئیم در

حالی که در گهواره است.

و عیسی مسیح در گهواره می فرماید: قال انی...

ذکر این نکته ضروری به نظر می رسد که، در عین اینکه حضرت مسیح و حضرت مریم هر دو از ویژگیهای خاصی برخوردار بوده اند ولی قرآن تاکید دارد که هر دو بشر بودند نه فرشته یا موجودی فوق انسانی، بلکه انسانهایی بوده اند با ویژگیهای و تواناییهای فوق العاده، بطوری که در آیه ای که ذکر خواهد شد، قرآن تصریح می کند که هر دوی آن ها غذا می خوردند ضرورت طرح این موضوع تاکید است بر نیازمند بودن و باطبع انسان بودن آن ها. مالمسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقه کانایاکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یوفکون. مریم - ۲۹ نیست مسیح پسر مریم جز پیغمبری که بگذشت پیش از او پیامبرانی و مادرش زنی راستگو و می خوردند خوراک بنگر چگونه برای ایشان بیان کنیم آیتها را سپس بنگر چگونه دروغ می گویند.

## عروج عیسی مسیح، پایان حیاتش در روی زمین و آغاز فتنه ها

یکی از موضوعات بحث برانگیزی که تا زمان نزول قرآن هیچ سند و مدرکی مبنی بر رد آن وجود نداشت، مصلوب شدن عیسی مسیح بود. بنابر آنچه که در اناجیل ذکر شده، نقل کرده اند که یهودیان حضرت عیسی را به صلیب کشیده و کشته اند و پس از مرگ، او زنده شده و از قبر خارج گردیده است. اما قرآن در سوره های آل عمران و نساء و مائده تصریح بر آن دارد که او را نکشته و مصلوب نساخته اند. بلکه او به سوی خداوند عروج کرده، توجه کنید:

اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک و مطهرک... آل عمران - ۵۵

و هنگامیکه گفت خدا ای عیسی همانا بازگیرنده ام و بالا برنده ام ترا بسوی خود و پاک گرداننده ام ترا...

و یا در جای دیگر می فرماید:

و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلیوه  
ولکن شبه لهم ان الذین اختلفوا فیہ لفی شک منه ما لهم به من علم الا



اتباع الظن و ما قتلوه یقیناً. نسا - ۱۵۷

و گفتارشان که ما کشتیم مسیح عیسی ابن مریم پیغمبر خدا را در حالیکه نکشتندش و نه بدار آویختندش بلکه مشبه شد برایشان و همانا آنانکه در او اختلاف کردند، در شکی از او هستند نیستشان بدان دانایی جز پیروی از پندارهای خویش، و نکشتند او را به یقین در این آیه قرآن علاوه بر اینکه تصریح دارد سرچشمه این دروغ که مسیح کشته شد و به دار آویخته شد را اوهمات و خیالات واهی خودشان می داند که هیچ پایه و اساسی ندارد، بلکه دوباره نیز در پایان آیه با تاکید (یقیناً) مجدداً ذکر می کند که او را نکشتند.

بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزاً حکیماً. آل عمران - ۱۵۸

بلکه بالا بردش خدا بسوی خویش و خداست عزتمند حکیم.

به وضوح در این آیات مشاهده می شود که قرآن بطور کلی به قتل رساندن مسیح را رد می کند و تاکید می کند که او به سوی خدا عروج کرده است. همچنین از مواردی که قرآن به ابطال آن پرداخته و برگفته خود تصریح دارد این است که عیسی فرزند مسیح نبوده و کسانی که را که به این موضوع اعتقاد و پافشاری دارند را کافر خطاب می کند.

لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسيح ابن مریم و قال المسيح یابنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماویه النار و ماللظالمین من انصار.

همانا کفر ورزیدند آنانکه گفتند خدا مسیح فرزند مریم است حالیکه گفت مسیح ای بنی اسرائیل پرستش کنید.

هر چه بلوغ فکری جامعه‌ای در سطح عالیتری قرار داشته ابزار یک پیامبر نیز دچار تحول و دگرگونی می شده، یکی از پیامبرانی که بسیار فراوان در تولدش در زمان حیاتش و در زمان عروجش از معجزات و توانمندیهای ویژه و شگفت آور برخوردار بوده عیسی مسیح است اینکه این مسئله بیانگر عدم بلوغ فکری جامعه آن زمان و نیز عناد و لجاجت مردم زمانه خویش خود بوده کاملاً بدیهی و مبرهن می باشد. این مجادلات و بهانه‌گیریهای حواریون به وضوح در قرآن ذکر شده زمانیکه به طور مستمر از عیسی (ع) تقاضاهای مکرر می کنند تا دلشان مطمئن شود اما اینطور نشده و در نهایت او را فرزند خدا خطاب می کنند. به آیات توجه کنید:

یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم و لا تقولوا علی الله الا الحق انما المسيح عیسی ابن مریم رسول الله و کلمته القتها الی مریم و روح منه فامنوا بالله و

رسله و لا تقولوا ثلثه انتھوا خیراً لکم انما الله اله واحد سبحان ان یکون له ولد له ما فی السموات و ما فی الارض و کفی بالله وکیلا لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله و لالملائکه المقربون و من یستنکف عن عبادته و یتکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً.

ای اهل کتاب در دین خود و در آیین خود مبالغه نکنید و نگویید بر خدا سخنی مگر به حق. جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم فرستاده خداست و سخن او که افکندش بسوی مریم و روحی است از او پس ایمان آرید بخدا و پیامبرش و نگویید سه تا. بس کنید! بهتر است شما را جز این نیست که خداوندی یکتاست و منزله از اینکه وی را فرزندی باشد. آنچه در آسمانها و زمین است از اوست بس است. وکیل است خدا هرگز سرنپیچد مسیح از آنکه بنده از برای خدا باشد و نه فرشتگان مقرب و انکس که سرنپیچد از پرستش او و گردن افرازد بزودی گرد آورند آنانرا بسوی خود همگی گزاره های قطعی و محکمی را در این آیات مشاهده میکنیم، گزاره هایی که خداوند به شدت و از موضع امر و نهی با مردم سخن میگوید و هیچ نرمی و ملایمتی وجود ندارد، آنجا که میگوید (... لا تقولوا ثلثه ... ) نگویید سه تا و یا (... انتھوا ... ) بس کنید، خاتمه دهید، و یا (... لن یستنکف المسیح ... ) هرگز سرنپیچد مسیح (... )، خداوند با کاربرد این عبارات به شدت با مسئله تثلیث و اینکه مسیح فرزند خداست برخورد می کند. و تا جایی که خود مسیح را در این مورد مواخذه کرده و می فرماید:

اذ قال الله یا عیسی ابن مریم انت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد عملته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب. مائده - ۱۱۶

و هنگامیکه گفت خدا ای عیسی بن مریم آیا تو گفתי بمردم که بگیرید من و مادرم را خدایانی جز خدا، عیسی گفت منزه می تو نرسد مرا که گویم آنچه را ناحق است اگر چنین سخنی گفته بودم تو می دانستی، میدانی آنچه را در نهان من است، و نمی دانم آنچه را در نهان توست، همانا تویی دانای نهانها.

چرا خداوند از عیسی (ع) چنین پرسشی می کند؟ مگر خداوند از همه کارها و سخنان بندگان اش آگاه نیست قطعاً می دانیم که هست چنانچه در دنباله آیه عیسی (ع) نیز همین ادله را طرح می کند. پس در پی چنین سوالی اهدافی وجود دارد، اهدافی که با وجود ادعای بر علم مطلق بر بندگان اش، علم مطلق

بر اوضاع و احوال آن‌ها و گفته‌ها و کردارشان، پیامبر عظیم‌الشان خود را مورد پرسش و مواخذه قرار می‌دهد، شاید طرح چنین پرسش دلیلی است بر اعلام کراهت خداوند از وجود چنین نسبت‌هایی و اینکه این چنین بندگان مخلص خود را مورد سوال قرار می‌دهد تا چه رسد به آنانی که خود وضع کننده چنین بهتان‌هایی بوده‌اند، دوم اینکه در این آیه عیسی (ع) در عین طرح توانایی خداوند به ذکر ناتوانایی خود می‌پردازد تا با این مقایسه به رد و ابطال خدا بودن خود نیز بپردازد. و در انتهای آیه بسط و توسعه بی‌کران دانایی او در نهانها، علام صیغیه مبالغه علم، به معنی بسیار دانامی باشد.

خداوند در آیات دیگر این چنین قوم عیسی را توصیف می‌کند. قومی که همواره در اندیشه‌ها و هواهای شیطانی خود ابرام و پافشاری داشتند و به حق رونمی آوردند. زخرف آیات ۶۵-۶۳

و لما جا عیسی بالبینات قال قد جئتکم بالحکمه و لایین لکم بعض الذی تختلفون فیه فاتقوا الله و اطیعون ان الله هو ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم فاختلف الاحزاب من بینهم فویل للذین ظلموا من عذاب یوم الیم . و هنگامی که عیسی با نشانیه‌ها و بینات آمد و گفت همانا آوردم برای شما حکمت را بیان کنم آنچه را که شما در آن اختلاف می‌کردید، پس بترسید و اطاعت کنید پروردگارا همانا خداست پروردگار من و شما پس بپرستیدش این است راهی مستقیم پس اختلاف کردند احزاب پس وای بر آنان که ستم کردند از روزی که عذابی بزرگ برای آنان است.

در خاتمه باید ذکر کرد که عیسی مسیح مبشر پیامی بسیار بزرگ بود، او بشارت آمدن پیامبری به نام احمد را بعد از خود، به مردم زمانه خویش داد ولی آن‌ها دست از عناد و لجبازی خود برنداشتند و در برابر، آن را سحر و جادویی آشکار تلقی کردند. به این آیه توجه کنید:

واذ قال عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله ایکم صدقا لما بین یدی من التوریه و مبشرا بر سول یاتی من بعدی اسمہ احمد فلما جا هم بالبینات قالوا هذا سحر مبین

و بخاطر آرموقعی را که عیسی بن مریم گفت ای بنی اسرائیل همانا من فرستاده خدایسوی شما هستم در حالیکه تصدیق دارم آن چه را از تورات که در نزد من است و بشارت دهنده هستم بر اینکه بعد از من فرستاده‌ای می‌آید که نامش احمد است. پس چون عیسی مسیح دلیل و برهان آورد گفتند این سحری آشکار است.





تایخ





## نگاهی به مانیفست فدائیان اسلام زمینی شدن بهشت آسمانی

جمعیت فدائیان اسلام اگر در عرصه عمل با ترور شهره هستند، اما در عرصه نظر با طرح ایده حکومت اسلامی شناخته می‌شوند. ایده‌ای که مشروح و مبسوط آن در سال ۱۳۲۹ توسط سیدمجتبی نواب صفوی، رهبر این حزب، در مجموعه‌ای به نام راهنمای حقایق یا نماینده کوچک حقایق نورانی جهان بزرگ آمده است.

این کتاب گرچه مانیفست فدائیان محسوب می‌شود اما فاقد ظرافت‌های نظری است و در بخش‌های مختلف کتاب، چه جایی که درصدد شناخت مشکل است و چه زمانی که ادعای حل مشکل را دارد، به کلیاتی بسنده شده و با طرح شعارهایی، گمان انداختن طرحی نو را نوید می‌دهد؛ هر چند در این طرح نو هم باز شاه، شاه می‌ماند و تنها به پدر خانواده تشبیه می‌شود که باید همان صفات و مزایای پدری و همان وظایفی که بایستی پدر انجام دهد را دارا باشد تا همه مردم از او درس ایمان و اخلاق بگیرند.

کتاب مذکور مشتمل بر سه بخش است. بخش نخست به توضیح دلایل و عوامل مشکلات ایران و جهان اشاره دارد که مهم‌ترین آن‌ها را چنین برمی‌شمارد: گسستن ریشه‌های نورانی ایمان به حقایق و انحراف بشر از مسیر دین فطری اسلام، اجرا نشدن احکام اسلام و قانون مجازات، مفاسد فرهنگی، نبودن فرهنگ و شهوت‌آموزی به نام علم، عریانی و عدم حجاب زنان، استفاده از مشروبات الکلی، استعمال مواد مخدر، قماربازی، سینماها، نمایش‌خانه‌ها، رمان‌ها، تصانیف و اشعار موهوم و شهوت‌انگیز و جنایت‌آموز، موسیقی و نغمه‌های غیرمشروع، دروغ و چاپلوسی و مداحی‌های فضیلت‌کش رادیو و جراید، فقر عمومی و بیکاری و کثرت بیچارگان و سرگردانان، فحشا و امور منافی اخلاق و عفت، رشوه‌خواری گسترده و رباخواری عمومی و بانکی، بی‌اعتمادی فراگیر در میان اقشار ملت و حکومت نسبت به یکدیگر.

همان‌طور که گفته شد در بخش دیگر کتاب (بخش دوم) شیوه‌های اصلاح آرایه می‌شود و برنامه‌هایی برای وزارتخانه‌های دولتی آرایه می‌شود که در این میان وزارتخانه‌ها و نهادهای دولتی، مفصل‌تر مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند. در مورد وزارت کشور نیز به اموری چون برگزاری نماز جمعه و جماعت در سراسر کشور تاکید شده که حضور شاه و نخست‌وزیر

نیز در این مراسم توصیه می‌شود. از دیگر وظایف این وزارتخانه که در راستای رفع فساد است، گسترش ازدواج موقت است که از نظر نواب یکی از مهم‌ترین عوامل جلوگیری از فحشاست، هم چنین جداسازی زنان و مردان در اماکن عمومی. در خصوص وزارت دادگستری، بر اجرای احکام اسلامی و قانون مجازات‌های اسلامی تصریح شده است و وزارت دربار نیز وظیفه جلوگیری از چاپلوسی و تملق را دارد. علاوه بر این برای وزارت بهداشتی مورد نظر لزوم ترمیم اساس طب تعیین شده است، بر این اساس، دروس طبی دانشگاه‌های پزشکی دنیا و دانشگاه اسلامی ایران با توجه به معارف و احکام نورانی اسلام و احیای طب سنتی. پیشنهاد اصلاحی این کتاب برای وزارت دارایی نیز ضرب سکه به نام امام زمان (عج) است و نه به نام حاکم وقت.

هر چند فدائیان در یک نگاه کلی، اساساً به علم اقتصاد اعتقادی نداشتند و بر آن بودند که «علم اقتصاد چیزی جز حقه‌بازی و مردم‌فریبی نیست... و به همین دلیل چنانچه یک بقال پاکی، در رأس دارایی قرار گیرد، بدون احتیاج به سخنان بی‌مغز مردم فریب‌علمای اقتصاد و مستشاران مالی و غیره، سرمایه ایران را حفظ می‌کند.» در همین بخش کتاب می‌آید که همه وزارتخانه‌ها باید پرچم سبز لاله‌الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله را در کنار پرچم ملی قرار دهند و در اوقات نماز در تمامی مراکز دولتی، صدای اذان طنین‌انداز شود. در بخش سوم کتاب، دیدگاه‌های فدائیان اسلام در مورد مشروطه و نهادهای سیاسی موجود اختصاص دارد. در این بخش به انحراف‌هایی که در مشروطیت ایجاد شد، اشاره می‌شود که از نظر کتاب، مهم‌ترین آن‌ها، «ریختن خون پاک عزیزترین پیشوای روحانی، شیخ فضل الله نوری» بود. در حقیقت اعدام شیخ، عامل بدبینی فدائیان به مشروطه بود. فدائیان اسلام مشروطه را ثمره فداکاری‌های مسلمانان بیچاره که از روی نادانی به جان هم افتاده بودند و اساس آن را شوره‌زار فاسدی می‌دانستند، که آثار شوم بسیاری داشته است. در کل، مطالعه این قسمت از کتاب حکایت از آن دارد که فداییان اسلام نه تنها اساس مشروطه را زیر سؤال می‌برند، بلکه آثار و پیامدهای آن را هم بسیار منفی و شوم می‌دانند. در ادامه همین بخش، همچنین در مورد آزادی انتخابات به جلوگیری از انتخاب افراد بی‌دین و لغو قانون‌های مخالف اسلام تأکید می‌شود که نهادی همچون شورای نگهبان را رهنمون می‌سازد. آن‌ها اعلام کرده‌اند: «نمایندگان مجلس شورا باید بفهمند که مجلس، مجلس قانون‌گذاری نیست، بلکه مجلس شورای اسلامی است



و تنها حق دارند بر طبق قانون مقدس اسلام در راه عظمت ملت مسلمان ایران شور نمایند و راه‌های مشروعی برای ارتقای ملت مسلمان ایران پیدا نمایند و بر زبان مصالح مملکت اسلامی سخنی نگویند و در انجام وظیفه خود در مجلس شورای ملی تحت نظر حوزه روحانیت و علمای پاک طراز اول قرار گیرند.» با این استدلال که «حق قانونگذاری تنها برای خداست و قانونی که از فکر پوسیده بشر قانونگذار بگذرد، با علم و عقل و اسلام منافات دارد.»

ادعای این کتاب چنین است: «توجه به کتاب و عمل به نظرات او موجب رستگاری بشر و آبادانی ایران و جهان خواهد شد.» به همین دلیل کتاب ادعای اصلاح بهبود اوضاع جهان را دارد و در پایان به جهانیان توصیه می‌کند: «پادشاهان و رؤسای جمهور دنیا، سفرای خارجه و وزرای مختار ممالک مختلف دنیا، رادیوها و جراید و دانشمندان و نویسندگان جهان و خطبای با ایمان و دانشمندان و نویسندگان ایران، این کتاب را به دقت ترجمه و مطالعه نموده، آرا و نظرات خود را به زبان فارسی و عربی به فرزندان اسلام و ایران ابلاغ کنند.» از این رو غیر از دولت ایران، همه دولت‌ها را پند می‌دهد که «حکومت‌های کوچک و بزرگ دنیا هم به آلت دست و گرفتار چنگال دیو شهوت و دنیاپرستی می‌شوند» و از زمامداران حکومت‌های اسلامی پرسیده می‌شود که کدام یک از احکام اسلام را اجرا نموده‌اند و از کوتاهی علمای اسلام در امر به معروف و نهی از منکر سخن به میان می‌آید. آن‌ها همه مسلمانان را آماج حمله قرار می‌دهند که فریفته «تیغ ژیلت و روغن سرو زلف و کراوات و شاپو و پاپیون و مرسی و بدن‌های عریان و محرک شهوت زنان» شده‌اند.

فدائیان در نهایت معتقد بودند اگر بر همه دستورات و توصیه‌های مطرح شده در کتاب، جامه عمل پوشیده شود، ایران بهشت جهان خواهد شد، به نحوی که: «بامدادان نسیم رحمت حق بر بوم و بر فضای ایران وزیده و پرچم سبز اسلام و ایران را به اهتزاز درآورده و ملت مسلمان ایران را از خواب ناز بیدار می‌کند. دیگر گرسنه و بی‌خانه‌ای نیست که خانه و خوراک و خواب ناز نداشته باشد. پس همه بیدار شده، نغمه‌های اذان و قرآن و دعا از فراز و بوم و بر هر مسجد و خانه‌ای برخاسته فضای ایران را پر از نغمه‌های روح پرور می‌کند. شهرداری هم به وظایف خود عمل نموده، شهرها آباد و آب‌ها فراوان است. درختان سبز و خرم بر و بوم ایران را زیبا نموده، آب‌های زلال از

جوی های پاک همه جا جاری و روان است. هیچ کس کینه کسی را به دل ندارد. چون از کسی بد ندیده... فقیر و گرسنه و سرگردانی باقی نمی ماند... کسی به مقدسات اسلامی توهین ننموده از این راه کینه های خطرناکی تولید نمی کند... دزد و خائنی نمانده به بازپرس و مفتش خائنی هم نیاز نیست... معارف نورانی اسلام همه جا را فرا گرفته همه دانا و همه دانشمندان... همه با ایمان و امانت دارند. دکانی نیاز به قفل پولادین نداشته، دکان دار و مشتری و مردم امینند... همه به هم اعتماد کامل دارند... عرق و شراب الکلی نیست، چاقوکشی و جنایت و آدم کشی هم نیست... بیچارگی و سرگردانی هم نیست... بدبینی و دشمنی عمومی ابداً وجود ندارد... همه همدیگر را دوست می دارند. آری، آری، همه با هم، همه پاک، همه با ایمان، همه دانا، همه خرسند، همه با نظافت، همه بی نیاز، همه نورانی، همگی امانت دار، همه جا امانت گاه، همه جا امین، همه جا سبز و خرم، همه جا آب های روان جوی های پاکیزه، همه جا خیابان های نظیف، چراغ های پر نور، همه جا عدالت، همه یکسان، آب های روان و درختان سبز و دل های پر محبت و فضایی پر از نغمه های قرآن و اذان...»

اگر بر این زیبایی و محاسن، ازدواج موقت هم، که بر عهده وزارت کشور مطلوب فدائیان بود، بیافزاییم، هر مسلمانی تصویری از بهشت قرآنی و آسمانی را به خاطر می آورد که نواب و یاران وی داعیه دار تحقق زمینی آن بودند و به صراحت می گفتند: «... گویا بهشت جهان است. آری اینک ایران بهشت این جهان و همان بهشتی است که بهشت برین آخرت را برای همگان، به یاری خدای مهربان، تامین می کند.»

## ۲۷ دی رهبران فدائیان اسلام اعدام شدند

در روز ۲۷ دی ۱۳۳۴ سیدمجتبی نواب صفوی رهبر جمعیت فدائیان اسلام و سه تن از یارانش در میدان تیرلشکر ۲ زهی تهران به جوخه اعدام سپرده شدند.

سیدمجتبی میرلوحی که بعدها نام خانوادگی مادرش نواب صفوی را برگزید، در سال ۱۳۰۳ هجری شمسی در خانی آباد به دنیا آمد. پدرش سیدجواد میرلوحی، روحانی و مادرش خانم نواب زنی مؤمنه بود. سیدجواد که در پی غائله متحدالشکل کردن لباس و محدودیت‌هایی که رژیم رضاشاه برای روحانیون به وجود آورد، از هیات روحانیت بیرون آمده بود، برای دادرسی از مظلومان، وکالت دادگستری را برگزید. او در همین کسوت بود که در پی مشاجره‌ای با علی‌اکبر داور، وزیر وقت عدلیه به مدت سه سال روانه زندان شد. او بعد از آزادی از زندان به زندگی ساده خود ادامه داد تا اینکه در سال ۱۳۱۵ شمسی درگذشت. خانواده سیدمجتبی در مدت زندان و پس از فوت پدر، توسط دایی وی سیدمحمود نواب صفوی اداره می‌شد. نواب در همین شرایط مدارج تحصیلی را طی کرد. او تحصیلات ابتدایی خود را در دبستان حکیم نظامی تهران و دبیرستان را در مدرسه صنعتی آلمانی‌ها گذراند. به دلیل علاقه به فراگیری دروس اسلامی همزمان با تحصیل در دبیرستان، دروس حوزوی را

نیز در مسجد قندی خانی آباد و سپس مدرسه مروی فراگرفت و دروس فقه، اصول، تفسیر قرآن، اصول سیاسی و اعتقادی را نزد آیات عظام علامه امینی، حسین قمی، محمد تهرانی و مدنی تا پایان سطح ادامه داد.

نواب از همان جوانی فعالیت‌های سیاسی - مذهبی خود را آغاز کرد. او در دبیرستان صنعتی آلمانی‌ها برای دوستان خود جلسات بحث دینی گذاشته و نسبت به اوضاع آشفته کشور پس از تهاجم قوای روس و انگلیس هشدار می‌داد و یکبار به خاطر برپایی راهپیمایی دانش‌آموزی به سمت مجلس در ۱۷ آذر ۱۳۲۱ تحت تعقیب گرفت.

نواب پس از اتمام تحصیلات دبیرستان، در خرداد ۱۳۲۲ هجری شمسی به استخدام شرکت نفت آبادان درآمد. او با برگزاری جلسات دینی برای کارگران، به مبارزات خود ادامه داد تا اینکه به دلیل درخواست حکم قصاص مشابه برای مهندسی انگلیسی در برابر تنبیه یکی از کارگران شرکت نفت، درگیری‌هایی رخ داد و نواب به عنوان محرک جریان، تحت تعقیب قرار گرفت. او با استفاده از این فرصت به نجف رفت و تحصیلات حوزوی خود را ادامه داد. او در سال ۱۳۲۶ شمسی پس از گذراندن تحصیلات در علوم حوزوی و علوم جدید با نیره‌سادات نواب احتشام رضوی دختر یکی از رهبران قیام مشهد در برابری حجابی ازدواج کرد. حاصل این ازدواج سه دختر به نام‌های فاطمه، زهرا و صدیقه بودند که آخری بعد از اعدام نواب به دنیا آمد.

در نجف بود که نواب با مطالعه کتاب نام «شیعی‌گری» نوشته احمد کسروی به افکار او حساس شد و پس از نشان دادن کتاب به علمای نجف و مرتد دانستن کسروی توسط برخی از آنان در ۱۳۲۳ شمسی برای پیگیری موضوع به ایران آمد. او پس از بازگشت به کشور، به خانه کسروی رفت و نسبت به انحرافات که در نوشته‌هایش دیده بود به او هشدار داد و از گفتن و نوشتن سخنان توهین‌آمیز درباره اسلام و ائمه شیعه و روحانیت بر حذرش داشت. وقتی سخنانش را در کسروی بی‌تاثیر یافت، به فکر ترور و اجرای حکم ارتداد او افتاد. اینچنین بود که در هشتم اردیبهشت ۱۳۲۴، در چهارراه حشمت‌الدوله به کسروی حمله کرد ولی پیش از آنکه به مقصود خود برسد توسط پلیس دستگیر و زندانی شد.

نواب صفوی بعد از آزادی از زندان، موجودیت «جمعیت مبارزه با بی‌دینی» که بعدها نام «جمعیت فدائیان اسلام» به خود گرفت را طی اعلامیه‌ای رسمی با سرلوحه «هو العزیز» و تیتر «دین و انتقام» اعلام و اعدام کسروی را پیگیری

کرد. او به تدریج افرادی چون سیدحسین امامی را جذب کرد و این بار با کمک یارانش توانست احمد کسروی را در ۲۰ اسفند ۱۳۲۴ از میان بردارد. در این روز امامی در ساختمان دادگستری به کسروی حمله کرد و او را با ضربات اسلحه سرد به قتل رساند.

ماجرای کسروی و بازگشت نواب به ایران فرصتی شد تا مبارزاتش با کسانی که مخالف دین می‌دانست ابعاد گسترده‌تری پیدا کند. پس از آزادی نواب از زندان و ترور کسروی یعنی از ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ شمسی او با سفر به شهرهای مختلف و ملاقات با مردم و علما ضمن تبلیغ دین به جذب افراد شجاع، معتقد و مبارز برای فدائیان اسلام پرداخت اما پس از آن با تحت تعقیب قرار گرفتن از سوی رژیم، مجبور به مبارزه مخفی شد.

آشنایی نواب با آیت‌الله کاشانی باعث شد تا از اواسط سال ۱۳۲۴ شمسی علیرغم اینکه وی با ملی‌گراها میانه خوبی نداشت اما با آیت‌الله کاشانی بر سر حمایت از آنان به توافق برسد. موضوعی که باعث شد فدائیان اسلام نقشی اساسی در راه یافتن کاشانی به مجلس، نخست‌وزیری مصدق و ملی شدن صنعت نفت ایفا کنند. آنان از ملی‌گرایان خواسته بودند در صورت رسیدن به قدرت اجرای احکام اسلامی را در دستور کار قرار دهند.

بعد از سال ۱۳۲۷ که اقلیت موجود در مجلس مانع تصویب قرارداد گس-گلشایبان شد، رژیم برای اینکه حتی مخالفی نیز وارد مجلس نشود، توسط هژیر دست به تقلب در انتخابات زد و به بهانه ترور شاه و دست داشتن آیت‌الله کاشانی در این ترور، او را بازداشت و به لبنان تبعید کرد. اینچنین بود که فدائیان اسلام با این جمع‌بندی که هژیر مانع اجرای احکام اسلام شده است، او را ترور کردند و با نامزد کردن آیت‌الله کاشانی و مصدق، بار دیگر گروه اقلیت را در مجلس شورای ملی احیا کردند.

فدائیان اسلام در ماجرای ملی شدن صنعت نفت هم فعال ظاهر شدند و با ترور حاجعلی رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت که به شدت با ملی شدن صنعت نفت مخالفت کرده بود، راه ملی شدن نفت را گشودند. در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ زمانی که اتومبیل رزم‌آرا جلوی مسجد امام (شاه سابق) توقف کرده بود و نخست‌وزیر برای شرکت در مراسم ختم آیت‌الله فیض قصد ورود به صحن مسجد را داشت، خلیل طهماسبی از اعضای فدائیان اسلام بی‌درنگ از پشت سر با شلیک سه گلوله او را از پای درآورد و خود نیز توسط مأموران دستگیر شد. آیت‌الله کاشانی همان زمان در مصاحبه‌ای در رابطه با قتل رزم‌آرا گفت: «این عمل (ترور

رزم آرا) به نفع ملت ایران بود و آن گلوله و ضربه عالی ترین و مفیدترین ضربه ای بود که به پیکر استعمار و دشمنان ملت ایران وارد آمد». کاشانی در گفت و گویی دیگر نیز با اشاره به این موضوع خاطرنشان کرد: «... نخست وزیر مقتول در زمان حیات خود از منافع شرکت نفت جنوب و سیاست استعماری انگلستان به شدت حمایت می کرد. چون عموم طبقات مردم ایران با تصمیم قطعی و خلل ناپذیری برای کوتاه کردن دست طمع سیاست استعماری نفت جنوب قیام کرده بودند، پافشاری رزم آرا برای مقاومت در مقابل افکار عمومی ملت ایران و حمایت از شرکت نفت باعث خشم شدید و عمومی مردم ایران گردید و جوانی غیور، وطن پرست و متدین از میان مردم ایران برخاست و نخست وزیر بیگانه پرست را به جزای اعمال خود رسانید...» اینچنین بود که در مرداد ۱۳۳۱ با فشار علما و افکار عمومی، ماده واحدی به تصویب مجلس رسید که چون خیانت حاجعلی رزم آرا بر ملت ایران ثابت گردیده، قاتل او استاد خلیل طهماسبی به موجب این قانون مورد عفو قرار می گیرد. بدین ترتیب در ۲۳ آبان همان سال، خلیل طهماسبی پس از دو سال از زندان آزاد شد و آیت الله کاشانی در پی آزادی، او را به عنوان «شمشیر بژان اسلام» و «مجری اراده و افکار ملت ایران» مورد ستایش قرار داد. قتل رزم آرا آنچنان موجی ایجاد کرد که دولت مستعجل حسین علاء هم نتوانست در برابر آن بایستد و نه تنها ناتوان از مخالفت با ملی شدن نفت مجبور به استعفا شد که مجلس شورای ملی دکتر محمد مصدق از نمایندگان شاخص ملی گرا را به نخست وزیر برگزید.

با روی کار آمدن دولت مصدق اما اختلافات میان نواب و دولت ملی هم آغاز شد. فدائیان اسلام که از دولت مصدق انتظار داشتند اجرای احکام اسلامی را در راس امور قرار دهد وقتی انتظاراتشان برآورده نشد ساز مخالفت کوک کردند. مخالفت ها که بالا گرفت، دولت مصدق که از جانب فدائیان احساس خطر می کرد، رهبران این گروه از جمله نواب را بازداشت و روانه زندان کرد. نواب به مدت ۲۰ ماه در حبس ماند و یک روز پس از کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت مصدق از زندان آزاد شد.

شرکت در برگزاری تظاهرات ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۷ شمسی در همدردی با مردم فلسطین طی اشغال اراضی و تشکیل دولت اسرائیل، ثبت نام از داوطلبان جنگ با اسرائیل. که دولت اجازه اعزام به آن ها نداد. شرکت در کنگره بین المللی فلسطین در اردن و سخنرانی نواب مبنی بر اسلامی خواندن مسأله فلسطین و نه عربی بودن آن، ملاقات با شاه حسین و دعوت وی به اجرای اسلام، رفتن

به مصر به دعوت اخوان المسلمین، سفر به چند کشور عربی از جمله لبنان، سوریه، عراق، تلاش برای ایجاد وحدت اسلامی، ممانعت از دفن رضاشاه در نجف و قم، ترور نافر جام حسین علاء، فعالیت در قالب هیأت‌های مذهبی و مسافرت به شهرهای مختلف برای تبلیغ دین اسلام از دیگر اقدامات فدائیان اسلام در دوران رهبری نواب صفوی و پس از آن بود.

سرانجام در ساعت سه و نیم بعد از ظهر روز دوم آذرماه ۱۳۳۴ به دنبال ترور نافر جام حسین علاء، سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام به همراه دو تن دیگر از اعضای این گروه بازداشت شدند. روزنامه اطلاعات فردای آن روز در خبری نوشت: «بعد از حادثه سوء قصد علیه جان نخست‌وزیر در مسجد شاه و دستگیری مظفرعلی ذوالقدر ضارب، مشارالیه در بازجویی‌های اولیه اظهار داشت که نواب صفوی دستور اجرای ترور نخست‌وزیر را در اختیار من گذاشته است. علاوه بر این اعتراف از ظواهر امر و طرز صحبت کردن ضارب و شعارهایی که بعد از حادثه داده بود و همچنین گفتن اذان و الله اکبر بعد از حمله به آقای علاء چنین بر مامورین روشن شد که مظفرعلی به تحریک جمعیت فدائیان اسلام که در سال‌های اخیر پنج مرتبه مرتکب سوء قصد علیه جان زمامداران وقت شده‌اند، اقدام به سوء قصد و شلیک گلوله به سوی آقای علاء نموده است و بالنتیجه مقامات انتظامی چه شهربانی و چه فرماندار نظامی مصمم شدند که رهبر این جمعیت را که بعد از وقوع حادثه مخفی شده بود، بازداشت نمایند.»

اینچنین بود که اعضای موثر جمعیت فدائیان اسلام بازداشت شده و به زندان افتادند و کمتر از دو ماه بعد در روز ۲۶ دی‌ماه ۱۳۳۴ در پی برگزاری جلسه دادگاه، نواب صفوی و سه تن از یارانش به نام‌های خلیل طهماسبی، سیدمحمد واحدی و مظفرعلی ذوالقدر به اعدام محکوم شدند. دادگاه تجدیدنظر هم همان روز برگزار شد. به دنبال تثبیت حکم اعدام برای هر چهار نفر، سحرگاه روز ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳۴، سیدمجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام بعد از ۱۰ سال مبارزه بی‌وقفه، در سن ۳۱ سالگی به همراه سه یار دیگرش در میدان تیر لشکر ۲ زرهی تهران تیرباران شدند. پیکر نواب ابتدا در مسگرآباد تهران دفن شد اما بعد از مدتی به قبرستان وادی السلام قم انتقال یافت.

## نواب صفوی در دادگاه فدائیان اسلام



اعلامیه نواب صفوی در اسفند ۱۳۳۲: من مرد سازش نیستم

هوالعزیز

«الان حصص الحق»

اینک حق هویدا گردید و هیچ‌گاه پوشیده نمی‌ماند  
شنیده‌ام که برخی از مغرضین یا نادانان که مشمول این آیه مقدسه



هستند و «اذا ذكر الله وحده اشمازت قلوب الذين لا يؤمنون بالآخرة...»

انگاه که نام خدا به تنهایی برده شود قلوب کسانی که ایمان به آخرت نیاورده‌اند ناراحت می‌شود. «آری اینان که از ثبات قدم من در راه خدا و از اینکه زیر بار هیچ سخنی جز سخن خدا نمی‌رویم ناراحتند و میل دارند که تابع شهوات آن‌ها بشوم و نمی‌شوم تهمت‌هایی به من می‌زنند اما نه در پیش رو و مردانه، بلکه پشت سر و ناجوانمردانه. اینکه به نام خدا و دفاع از حق با چند برهان مختصر به مردانگی و سربلندی پاسخ سخنان پشت سر و زیر پرده آنان را می‌گویم تا اگر مردند و به سخن خویش معتقدند بیایند و بدی مرا پیش روی من اثبات کنند و یا پس از اندیشه عمیقی توبه کنند و به سوی حق بازگردند و بروی مردان حق خاک تهمت نپاشند.

دنیای غرب و شرق و عموم برادران مسلمان ایرانی من و تمام جراید مختلف ایران خصوصا جرایدی که منتخب به حکومت جبهه ملی و مصدق بود، متفقا اعتراف کردند که شکست دهنده انگلستان در ایران و ملی‌کننده نفت و موسس حکومت مصدق، فداکاری‌های من و برادرانم بود تا روزی که عده‌ای از برادران مرا زندانی کردند و شمشیر اسلام را که برای خدا و اسلام بدست آن‌ها دادیم، بر سر و روی ما نواختند و علنا به من گفتند پس از تمام شدن امر نفت هم ممکن نیست که احکام خدا را اجرا نماییم و هرچه نصیحت کردم نپذیرفتند تا روزی که نوشتم شهوات اینان با اجرا احکام خدا مخالف است و به همین جهت شمشیر خود ما را بروی ما کشیده‌اند و تا آن روز در منطق آنان و در صفحات جراید منتسب به جبهه ملی مرد خوبی بودم و از فردای آن روز اولین تیرتهمت در همان روزنامه‌ها به سوی من و برادرانم پرتاب گردیده و در افواه و روزنامه‌های آن‌ها مرد بدی شدم.

مطلب در نزد هر با انصافی پیدا است. در روزهایی که به دست آن‌ها به زندان افتادم و آقای جلالی نائینی و دکتر سعید فاطمی از طرف دولت مصدق نزد من آمدند و به آن‌ها طبق اعترافات خودشان اثبات کردم که به همان دلیل که قبول دارید ما شکست دهنده انگلستان و ملی‌کننده نفت بودیم جنگ شما با ما به نفع انگلستان و موجب تقویت اراده انگلیس بوده است، تصدیق کردند.

من اگر مرد سازش بودم آنگاه که مصدق و کاشانی در سخت‌ترین مواقع زندانی من و برادرانم پیش من می‌فرستادند که بدون شرط اجرای احکام خدا با آن‌ها موافقت کنم تا آزاد شوم، موافقت می‌کردم و آزاد می‌شدم و از مصائب آن روز و تیرهای تهمت ناروا خود را آسوده می‌کردم و وقتی هم که خدای عزیزم

اراده فرمود و حکومت مصدق معتقد شد که با زندان بودن بلکه با کشته شدن من هم برادرانم به یاری خدا شکست نخورده همه روزه در راه خدا ثابت قدم تر می‌گردند و از زندان بیرون آمدم، میل داشتند که با آن‌ها بدون شرط اجرا احکام خدا موافقت کنم و چون نمی‌کردم تهمت‌های غیر مستقیم ادامه داشت و نیز روسای حزب توده در زندان بارها با من تماس گرفتند و با دلایل فلسفی کافی حقایق مقدس اسلام و انحراف بی‌راهه‌های منحرف از اسلام را به آن‌ها ثابت می‌کردم به طوری که اعتراف می‌نمودند و به من می‌گفتند که ما در جنگ با حکومت ظالم هدف مشترک داریم و موفق نمی‌شدند که اندکی موافقت مرا به سوی خود جلب کنند. (فراموش نشود که آن روز حکومت ظالم به گمان آن‌ها حکومت مصدق بود) و چون کرملین و نیز لندن و واشنگتن معتقد بودند و هستند که با هیچ نیرویی نمی‌توانند با تربیت‌شدگان مکتب اسلام بجنگند آن‌ها به طور عموم و توده‌ای‌ها به طور خصوص با حربه تاریک تهمت‌های غیرمستقیم در میان مردم ساده‌لوح و قلیل‌التفکر به جنگ با ما می‌پرداختند و گویا هنوز هم ادامه دارد و اگر خدای نخواستہ من آن طور هستم که آنان می‌گویند آیا برای دنیا است؟ پس بیایید دنیای مرا ببینید. بیایید به دولاب و ببینید که از دنیای شما دنیاخواهان به چه اندازه قناعت کرده‌ام و حساب کنید که زندگانی من و جناب آقای واحدی و جناب آقای طهماسبی که هر سه نفر با خانواده‌های خود در یک خانه اجاره‌ای چهار اطاقی که ماهی پنجاه تومان اجاره آن را برادران وفادار دولاب می‌دهند چگونه و با چه مقدار اثاثیه و زندگی با کمال سربلندی و عزت و بی‌اعتنایی به تمام سلاطین و ثروتمندان دنیا بسر می‌بریم؟ و اندکی بیاندیشید و از خدا بترسید و حیا کنید و تا بدین پایه دنبال جهل و یا شهوات دنیا نروید و اگر مسافرت به ممالک اسلامی بنا بر دعوت مسلمانان نمودم بیایید تا یکی یکی برادران خود را که سهام صد تومانی و پنجاه تومانی و بیست تومانی و کمتر و بیشتر داده‌اند به شما معرفی می‌کنم و تمام مخارج سفرم را یک شاهی و یک شاهی برای شما حساب نموده و شکست روحی و ارادی بزرگی که به یاری خدا توانا به نام یک فرزند شیعه و مسلمان ایرانی به انگلستان و آمریکا وارد کردم با دلایل کافی مشاهده کنید و نهضت روحی و فکری که در دنیای اسلام عربی به یاری خدا به نفع اسلام و تشیع و ایران فقط با یک روح خاطرخواه خدا و محمد و آل محمد (ص) و دست خالی برپا نمودم ببینید و بجای قوت قلب گفتن به یک برادر جوان خود که فقط و فقط جرمش دوستی شدید خدا و محمد و آل محمد (ص) و اجرا

احکام خدا است تهمت ناروا نزنید و با این تهمت‌ها انگلستان و آمریکا و شوروی را تقویت نکنید و با منتسب کردن بهترین افراد زنده خودتان که به اعتراف گذشته خودتان زنده کننده تاریخ و حیات شما بوده‌اند به انگلستان برای انگلستان تحصیل آبرو نکنید که حقیقتاً اگر اثبات کردید که بیگانگان دارای مکتبی به این قدرت هستند آنگاه اثبات کرده‌اید که حق با آن‌ها است. پس دانسته یا ندانسته می‌خواهید اثبات حق و عظمت برای بیگانگان کنید و بنابراین بزرگ‌ترین خدمت را به آن‌ها می‌کنید. شما را به خدا بیایید و این خدمت بزرگ را به بیگانگان نکنید و از خدا بترسید. و از این‌ها گذشته من به نام یک شاگرد کوچک مکتب اسلامی معتقدم که دفاع از حق واجب است و نیز اگر کسی آن طور بود که شما می‌گویید باید در پیشگاه دادگاه عادل شرع محاکمه گردیده اعدام شود.

در خبر است از حضرت موسی بن جعفر سلام‌الله علیه «قل الحق ولو کان علیک» (حق را بگو و گرچه بر زبان تو باشد) پس چنانچه مرد هستی و راست می‌گویید و عقیده دارید، بیایید تا یک محکمه اخلاقی علنی اسلامی تشکیل داده و در آنجا اگر اثبات کردید که من آن طور هستم که شما می‌گویید از حاکم شرع جامع شرایط تقاضا می‌کنم که رسیدگی کرده و حکم اعدام مرا صادر کند و به برادران پاک و متدین خود هم می‌گویم که اجرا کنند و اگر حق با من بود و اعتراف کردید شما را می‌بخشم و از خدا می‌خواهم که شما را ببخشد و در راه خودش ثابت بدارد تا نسنجیده و از روی بی‌ایمانی سخنی نگوید و تیشه جهل به ریشه حیات و سعادت و افتخار خود نزنید.

خاتمتاً اگر تمام افراد بشر به استثنای من به خاطر شهوات دنیا به فرض محال دشمنان خدا و محمد و آل محمد (ص) باشند من به یاری خدا در راه محبت خدا و محمد و آل محمد (ص) با تمام آن‌ها به شدت می‌جنگم و به یاری خدا پیروز می‌شوم.

الهم انصرنا و ما النصر لا من عندک  
تهران - به یاری خدای توانا - سیدمجتبی نواب صفوی

۲ اسفند ۱۳۳۲

## قیام ۱۹ دی

### حماسه جاوید

روز نوزدهم دی ماه، یادآور حماسه بزرگ و با شکوهی است که برگ دیگری از کتاب زرین انقلاب اسلامی را رقم زد. ۱۹ دی سالروز قیام خونین مردم قم است؛ همان روزی که در تاریکی استبداد و ستم روزنه‌ها را به سوی روشنایی گشود و روند انقلاب را به گونه‌ای شکل داد که طومار دو هزار و پانصد ساله نظام شاهنشاهی در مدت زمان کوتاهی در هم پیچیده شود. این روز بزرگ و به یاد ماندنی را گرامی می‌داریم و بر شهیدان و ایثارگران این حماسه جاوید درود می‌فرستیم.

### شهر قیام و انقلاب

شهر مقدس قم در تاریخ انقلاب همواره به عنوان پایگاه اصلی و سازمان

دهنده قیام و مبارزه علیه نظام ستم شاهی به شمار می رفته است. وجود حوزه علمیه و روحانیت متمرکز در این شهر نیز در این مهم تاثیر بسزایی داشته است. آغاز مبارزه و شکل گیری آن و نیز رهبری مردم توسط حضرت امام خمینی (ره) در همین شهر صورت پذیرفت. پس از قیام خونین ۱۵ خرداد ۴۲ نام قم به عنوان مرکز اصلی و هدایت کننده مبارزات بر سر زبان ها افتاد و پس از چهارده سال، قیام ۱۹ دی ۵۶ که آن را «جرقه انقلاب» (۱) نیز نامیده اند بار دیگر موجب قیامی همگانی و مبارزاتی گسترده شد.

## ذخیره الهی

مقام معظم رهبری درباره جایگاه شهر قم در پیروزی انقلاب اسلامی می فرماید: «برای ساختن یک بنا، اول باید پایه های محکم آن را کار گذاشت. هر چه بنا بزرگ تر و سنگین تر و ماندگارتر باشد، پایه های آن محکم تر و قوی تر و شکست ناپذیرتر خواهد بود. اگر ما مبارزه ملت ایران را که به طور عمومی و تعیین کننده، از سال پنجاه و شش آغاز شد به یک بنای رفیع و مستحکم تشبیه کنیم، پایه های قوی و شکست ناپذیر و ماندگار این بنای مستحکم، در قم نشانده و کار گذاشته شد. قم یک ذخیره الهی برای اسلام بود.» (۲)

## جرقه قیام

در روز هفدهم دی ماه سال ۵۶ مقاله ای با عنوان «استعمار سرخ و سیاه»، با امضای احمد رشیدی مطلق در روزنامه اطلاعات درج گردید. نویسنده این مقاله، که در سالروز کشف حجاب به چاپ رسید، به حضرت امام خمینی (ره) اهانت کرده بود. با این که برای اولین بار نبود که عوامل نظام به حضرت امام (ره) اهانت می کردند و این بار حتی اهانت به طور صریح صورت نگرفته بود، اما جرقه ای در شهر مقدس قم زده شد که به قیامی خونین و تاریخ ساز مبدل گردید. این مقاله احساسات و عواطف مردم را نسبت به رهبر و مقتدایشان - که در تبعید به سر می برد - برانگیخت و خشم و انزجار عمومی از نظام را به همراه داشت. (۳)

## لقب امام خمینی (ره)

از عواملی که در شکل گیری قیام نوزده دی و تسریع شکل گیری انقلاب نقش مهمی داشت، شهادت فرزند گران قدر امام بود. شهادت سید مصطفی خمینی (ره) موجی از انزجار و نفرت را نسبت به نظام در بین مردم برانگیخت؛ چرا که آن را اقدامی از سوی نظام و به دستور شاه می دانستند. به همین دلیل مجالس گرامی داشت حاج آقا مصطفی به صحنه های مبارزه علیه نظام و حمایت از امام تبدیل می شد. در همین محافل بود که مردم به پاس مجاهدت ها و رنج هایی که رهبرشان متحمل گردیده بود، به او لقب «امام» دادند.

پیام ها و سخنان امام (ره) در آن ایام شعله های انقلاب را فروزان تر و مردم را بیدارتر نمود. نظام که از روی آوردن همه جانبه مردم به رهبرشان خشمگین شده بود در اقدامی عجولانه، با چاپ مقاله ای توهین آمیز شخصیت حضرت امام (ره) را زیر سؤال برد. (۴)

این اقدام تاوان سختی برای نظام به همراه داشت و به قیام بزرگی علیه حکومت جور انجامید.

## نویسنده مقاله

نویسنده مقاله اهانت آمیز «ارتجاع سرخ و سیاه» در روزنامه اطلاعات که خشم و انزجار عمومی مردم را برانگیخت «رشیدی مطلق» معرفی شده بود. درباره این نویسنده حرف های فراوانی به میان آمده است. ولی آنچه از اسناد و مدارک و اعترافات کارگزاران نظام پلید پهلوی بر می آید، این است که شاه در چاپ آن نقش اساسی داشته است.

محافل مطبوعاتی آن را به داریوش همایون، وزیر اطلاعات وقت نسبت می دهند.

وی در خاطرات خود می گوید: «مقاله از وزارت دربار سرچشمه می گرفت. این مطلب که شاه روایت اولیه مقاله را نپسندید و گفت باید تندتر بشود، درست است». (۵)

## شعله های قیام

اولین حرکت اعتراض آمیز در برابر انتشار مقاله موهن در روزنامه اطلاعات، توسط روحانیت و مردم قم، فردای انتشار آن یعنی روز هجدهم دی ماه شکل گرفت. در این روز دروس حوزه تعطیل شد و مراجع نیز درس خود را تعطیل نمودند. پس از آن بازار قم هم به حوزه ملحق گردید و مردم به همراه علما و روحانیان به منزل مراجع می رفتند و آمادگی خود را برای اقدام علیه این حرمت شکنی اعلام می نمودند. مراجع هم با سخنان خود، ضمن آرام ساختن مردم و روحانیت و تسلی دادن به آنها، علاوه بر محکوم ساختن نظام در این اقدام توهین آمیز بر ادامه مبارزه و اعتراض ها تاکید نمودند. (۶)

## سخنان آیت الله گلپایگانی (ره)

مردم و علما صبح روز هجدهم دی ماه به سمت منزل آیت الله گلپایگانی حرکت کردند. خیلی زود محوطه درونی و بیرونی منزل ایشان از جمعیت پر شد. آیت الله گلپایگانی با چهره ای غمگین و افسرده وارد می شوند. پس از این که ایشان آیه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون) را می خواند بغض مردم می ترکد و صدای گریه از هر سو بلند می شود. آیت الله گلپایگانی ادامه می دهند: «ما هم از وارد شدن این ضایعه بزرگ بر جامعه روحانیت و بر فقه و اجتهاد خبردار شدیم. این ها اشتباه می کنند؛ این ها فکر نکنند، ما دیگر سکوت کرده ایم و چیزی نخواهیم گفت و دست بر می داریم. این ها باید بدانند که اگر سرنیزه را حتی به زیر گلولی ما بگذارند، ما حرفمان را می زنیم». (۷)

## دیدار با علما

صبح روز نوزدهم دی ماه ۱۳۵۶ (برابر با بیست و نهم محرم ۱۳۹۸)، با تعطیل شدن بازار قم در حمایت از حوزه و محکوم کردن اقدام نظام و نیز ادامه تعطیلی دروس حوزه، جمعیت زیادی در مسجد اعظم گرد آمدند. رفتن

به منازل آیات پی گرفته شد و به ترتیب آقایان آیت الله میرزا هاشم آملی، علامه طباطبائی، آیت الله وحید خراسانی و آیت الله مکارم شیرازی برای مردم سخنرانی و از حضرت امام خمینی (ره) حمایت نمودند. (۸)

## فریادهای خاموش

در بعد از ظهر نوزدهم دی ماه ۵۶ آیت الله نوری همدانی سخنرانی کردند. مردم پس از سخنان ایشان آرام و بی سرو صدا به طرف منزل آیت الله مشکینی به راه افتادند. جمعیتی بیش از ده هزار نفر که در آن ایام خفقان و اضطراب جمعیت بسیار زیادی بود، با عزمی راسخ و اراده ای پولادین بر آن بودند تا قدرت پوشالی نظام شاهنشاهی را در زیر گام های استوارشان خرد کنند. مردم به توصیه آیات و مراجع، آرام راهپیمایی می کردند و فریادها در حنجره ها به دنبال راه گریزی می گشت. بعدها سخنرانان مذهبی از این سکوت بهره برده، رژیم را آماج حملات خود قرار دادند که چرا به روی مردمی که حتی شعار نمی دانند آتش گشود. (۹)

## آغاز درگیری

ساعت حدود ۳:۴۰ بعد از ظهر نوزده دی، مأموران شهربانی و ساواک که در یکی از میادین قم راه مردم را سد کرده بودند به دنبال یک برنامه ساختگی، با شکستن شیشه بانک به سوی مردم بی دفاع که حتی شعار هم نمی دانند، آتش گشودند.

مردم نیز که ترسی به دل نداشتند با چوب و پرتاب سنگ، در برابر تیر و گلوله شجاعانه مقاومت کردند.

با مشاهده اولین شهید، خشم و نفرت مردم نسبت به نظام بیش از پیش شد و ترس و وحشت از دل ها رخت بر بست. جمعیت با شعار «الله اکبر» و «لا اله الا الله» و با دردست داشتن سنگ و چوب به سوی عمال شاه سرازیر شد و درگیری به اوج خود رسید. (۱۰)



## غروب غم انگیز

غروب روز نوزدهم دی ماه، شفق سرخ و گلگون بود و فضای شهر پر از غم و غربت شده بود. همه جا پر از مأموران شهربانی بود و تظاهر کنندگان پراکنده شده بودند. تنها چیزی که در منطقه درگیری به چشم می خورد عبا، عمامه و کفش هایی بود که از روحانیان و مردم به جا مانده و آغشته به خون بود. مردم به خیابان های اطراف رفته، این شعار را سرمی دادند «از جان خود گذشتیم، با خون خود نوشتیم، یا مرگ یا خمینی». این شعار زیبا در پایان آن روز غم انگیز، عشق بی کران مردم را به رهبر محبوب خویش نشان می داد.

## شهدا و مجروحین ۱۹ دی

در مورد شهدا و مجروحان قیام ۱۹ دی آمار دقیقی در دست نیست. آن گونه که از گفته ها و نوشته های شاهدان عینی برداشت می شود خیلی از مجروحان از ترس ساواک به بیمارستان مراجعه نکرده بودند؛ زیرا در آن زمان، ساواک، تظاهر کنندگان زخمی را با زنجیر به تخت بیمارستان می بست تا پس از بهبودی آنها را به ساواک منتقل نمایند. در مورد شهدا نیز غیر از چند نفر که به طور یقین در آن روز به شهادت رسیده اند سخن از شهید دیگری به میان نیامده است. البته احتمال این که خانواده شماری از شهدا از ترس ساواک شهدای خود را مخفیانه به خاک سپرده باشند، ضعیف نیست. به هر تقدیر شمار مجروحان بسیار زیاد بود، اما تنها نام پنج شهید به ثبت رسیده است که سه تن از آنان طلبه، یک نفر جوان و دیگری نوجوانی سیزده ساله است. (۱۱)

## حضور همه اقشار

ویژگی خاص قیام نوزده دی شرکت و همکاری همه اقشار مردم بود. این قیام نیز همچون همیشه با رهبری روحانیت شکل گرفت، اما اگر حمایت و پیوستن مردم به روحانیت نبود، به پیروزی نمی رسید. پس از این که علما دروس

حوزه را تعطیل کردند، اقشار مختلف مردم نیز به آنان پیوستند. بازاریان با تعطیل کردن بازار قم، نقش عمده ای در اعتراض به اقدامات نظام داشتند. مردم نیز پیرو جوان وارد صحنه مبارزه شدند و در حمایت از امام خمینی (ره) و روحانیت با علما و طلاب همراهی کردند. (۱۲)

### واکنش مطبوعات و رسانه ها

مطبوعات و رسانه های آن زمان ابتدا با قضیه ۱۹ دی بسیار گذرا برخورد کرده، آن را تحقیر نمودند. آنها تلاش کردند که قیام را بسیار کوچک جلوه دهند و وانمود کنند که هیچ اتفاقی رخ نداده است. همچنین تظاهر کنندگان را مشتئی افراد معلوم الحال لقب دادند که از این شهر به آن شهر در حال ترددند. «سرکوب اغتشاش قم» تعبیری بود که در رسانه ها درباره قیام به کار برده شد. ولی پس از آن از تیتروهایی نظیر: «تظاهرات قم به خاک و خون کشیده شد» استفاده کردند و این، نشان می داد که در رسانه ها، افکار روشن و طرف دار حضرت امام (ره) و انقلاب، یافت می شود. به هر حال این قیام بر روند انقلاب تأثیر بسیار گذاشت و سانسورهای خبری و تحقیرها نتوانست جلو قیام و انتشار خبر آن را در سراسر کشور بگیرد. (۱۳)

### فریادی که آسمان ایران را شکافت

مقام معظم رهبری مدظله العالی در زمان ریاست جمهوری خود در سال روز قیام ۱۹ دی پیامی صادر کردند که بخشی از آن چنین است: «نوزدهم دی ماه یادآور قهرمانی های مردم ایثارگر قم، شهر قیام و شهادت، و روز آغاز مبارزه قاطع و مستمر امت اسلامی با رژیم منحوس پادشاهی است. در نوزدهم دی ماه هزار و سیصد و پنجاه و شش و در اوج قدرت رژیم شیطان پهلوی، در روزهایی که استبداد به جنون کشیده شاه خائن، کار عمال و کارگزاران رژیم را به گستاخی و وقاحت کشانده و اختناق حاکم همه فریادهای ملت محروم و دربند را در سینه خفه کرده بود یک باره فریاد پرخروش و هماهنگ مردم قم آسمان ایران را

شکافت و خواب دژخیمان پهلوی را برآشت. مقاله توهین آمیزی که به دستور شاه خائن علیه امیر مستضعفان و مرجع شیعیان جهان به چاپ رسیده بود، همچون جرقه ای باروتِ خشم مردم مسلمان قم را منفجر ساخت. رژیم نامردمی حاکم نیز بنا به ماهیت ضد خدایی و ضد خلقی خویش دستور داد تا مزدورانش به روی مردم بی دفاع آتش گشودند و خون پاک و مطهر مسلمانان مبارز را به زمین ریختند. قیام دلیرانه مردم قم نقطه شروع مبارزه ای بی امان بود که تا لحظه سقوط حکومت رجّالگان رژیم پهلوی ادامه یافت و پس از آن نیز تا امروز در جبهه های داخلی و خارجی ادامه دارد و خواهد داشت.» (۱۴)

## آثار و نتایج قیام ۱۹ دی

قیام ۱۹ دی با مظلومیت شهدا و حرکت روحانیت و مردم به بار نشست و حرکت ساز شد. پیام حضرت امام (ره) روح تازه ای در کالبد مجروح ملت دمید و انقلاب آهنگ و شتاب تازه ای به خود گرفت. مبارزه علیه رژیم طاغوت شکل همه جانبه ای پیدا کرد و خون تازه ای در رگ نهضت جوشیدن گرفت. به دنبال قیام ۱۹ دی، نهضت به شهرهای دیگر کشیده شد و حماسه چهلیم ها شکل گرفت. تبریز، یزد، جهرم، تهران، مشهد و شهرهای دیگر کشور شاهد قیام هایی خونین در گرامی داشت شهدا بودند. ابتدا تبریز در چهلیم شهدای قم به خاک و خون کشیده شد و پس از آن شهرهای دیگر به همین ترتیب شاهد حماسه هایی جاوید بودند. حماسه چهلیم ها نهضت را به ثمر رساند و با بازگشت امام خمینی (ره) به کشور به پیروزی انقلاب اسلامی انجامید. ۱۹ دی نقطه عطفی در نهضت اسلامی مردم به رهبری امام خمینی (ره) بود که مشعل انقلاب را شعله و رساخت و پیروزی علیه حکومت طاغوت را به ارمغان آورد. (۱۵)

## تاثیر قیام بر نظام طاغوت

نظام شاهنشاهی تا پیش از قیام مردم در ۱۹ دی، مسئله مبارزه و خشم و نفرت مردم از حکومت طاغوت را جدی تلقی نمی کرد. فراگیر شدن نهضت و

قیام های پی در پی، پایه های کاخ و بیداد ستم شاهی را به لرزه درآورد و نظام دریافت که در معرض خطر جدی نابودی قرار دارد. لذا تمام توان خود را برای سرکوب مبارزات و قیام ها به کار گرفت. اما در این کار توفیقی به دست نیاورد؛ چرا که خون شهدا و روحی که امام (ره) در ملت دمید کار خود را کرده بود و هیچ سدی نمی توانست سیل خروشان نهضت را تاب بیاورد. نظام با تمام قدرت به میدان آمد و روحانیت و مردم نیز به رهبری امام (ره) و با توکل به خدای متعال، به مقابله با حکومت پرداختند. (۱۶)

### رسالت نسل نوزده دی

امروز نسل نوزده دی رسالت و وظیفه ای بس سنگین و مهم بر دوش دارد. این نسل علاوه بر درک دوران مبارزه و جهاد علیه طاغوت، آفریننده زیباترین جلوه های ایثار و فداکاری در هشت سال دفاع مقدس بوده و علاوه بر آن مدیریت و گردش امور اجرائی نظام را از آغازین روزهای پیدایش حکومت اسلامی بر عهده داشته است. انتقال روحیه و انگیزه های مبارزاتی و اعتقادی که باعث آفرینش قیام ۱۹ دی و پیروزی انقلاب گردید، به نسل امروز و جوانان نسل سوم، اصلی ترین و مهم ترین وظیفه نسل ۱۹ دی می باشد. بی شک بقای آینده نظام اسلامی در گرو انتقال تاریخ پر شکوه گذشته انقلاب به نسل آینده است. (۱۷)

### مژده فتح

نوزده دی ماه در میان روزهای انقلاب همچون خورشیدی در آسمان نیلگون می درخشد؛ خورشیدی که در فصل سرما نهضت را گرمایی دوباره بخشید و امید به فتح را در دل ها زنده کرد. نوزدهم دی ماه جاری شدن آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا» (۱۸) بر لب های تفتیده انقلاب بود. قیام ۱۹ دی، در ماه محرم، ماه پیروزی خون بر شمشیر، مژده فتح دیگری را برای اسلام به ارمغان آورد. درخت سرخ انقلاب جوانه زد و شکوفه های استقلال و آزادی سبز شد

تا در بهمن ۵۷ به بار بنشیند. اینک سالروز آن حماسه هاست و امروز یاد آور جلوه های ایثار و شهادت است. نوزده دی ماه یادآور تکبیرهایی است که در برابر شلیک هر گلوله، فضای کفرآلود آن زمان را می شکافت و چون تیری بر قلب طاغوت می نشست. یاد شهدای مظلوم و گلگون کفن قیام ۱۹ دی و تمامی شهدای اسلام و انقلاب را گرامی می داریم و خالصانه ترین درودها را به روان پاکشان تقدیم می کنیم

## پی نوشت

۱. رک: هفته نامه نوزده دی، ویژه نامه ۷۹/۱۰/۱۸ و حماسه نوزده دی، ص ۲۳.
۲. حدیث ولایت، ج ۳، ص ۱۳۶.
۳. رک: هفته نامه نوزده دی ویژه نامه، ۷۹/۱۰/۱۸.
۴. رک: حماسه نوزده دی، ص ۱۶.
۵. رک: هفته نامه نوزده دی، ۷۹/۱۰/۱۸.
۶. رک: حماسه نوزده دی، صص ۷۷ و ۷۸ - ویژه نامه نوزده دی، ص ۲.
۷. همان.
۸. رک: حماسه نوزده دی، صص ۷۷ و ۷۸ - ویژه نامه نوزده دی، ص ۲.
۹. رک: حماسه نوزده دی، صص ۹۳ و ۹۴.
۱۰. همان، ص ۹۵.
۱۱. رک: حماسه نوزده دی، صص ۶۱ و ۱۵۹.
۱۲. همان، ص ۱۸.
۱۳. همان، صص ۴۷ و ۱۴۶.
۱۴. پیام مقام معظم رهبری در ۱۳۶۰/۱۰/۱۹.
۱۵. هفته نامه نوزده دی، ویژه نامه ۷۹/۱۰/۱۸.
۱۶. رک: حماسه نوزده دی، مقدمه.
۱۷. هفته نامه نوزده دی، ۷۹/۱۰/۱۸.
۱۸. فتح، آیه ۱.

## ۲۶ دی ماه سالروز فرار شاه

### شهر قیام و انقلاب

سرانجام در روز ۲۶ دی ۱۳۵۷ محمد رضا شاه مجبور شد ایران را به سمت کشور مصر ترك کند، و این در حالی بود که حتی نزدیک ترین حامیان و اربابانش هم از پذیرفتن او امتناع کردند.

ساعت دو بعد از ظهر ۲۶ دی ماه بود که خبر فرار شاه از رادیو پخش شد، فریاد شادمانی مردم ایران به هوا رفت، چراغ اتومبیل ها روشن شد، برف پاک کن ها به رقص درآمدند، بوق ها به راه افتاد، و غلغله شهرهای ایران را برداشت. برخی عکس شاه را در اسکناس درشت پانصد تومانی و هزار تومانی سوراخ کرده بودند و بر دست گرفته بودند. جمعی نیز عکس های حضرت امام خمینی (ره) را بین سرنشینان اتومبیل ها پخش می کردند.

پس از شکست جمشید آموزگار، جعفر شریف امامی و ازهارى در اداره کشور و مهار کردن خشم و نفرت مردم نسبت به حکومت پهلوی، شاه آخرین تیر خود را رها کرد و سعی کرد با انتخاب یکی از اعضای جبهه ملی که به ظاهر

از مخالفان شاه باشد، خشم مردم را فرو نشاند. به همین جهت شاپور بختیار به شرط گرفتن اختیارات کامل و خروج شاه از کشور بعد از رای اعتماد مجلس به دولت، نخست وزیری را پذیرفت. سرانجام در روز ۲۶ دی ۱۳۵۷ محمد رضا شاه مجبور شد ایران را به سمت کشور مصر ترك کند، و این در حالی بود که حتی نزدیک ترین حامیان و اربابانش هم از پذیرفتن او امتناع کردند.

### روایت فرح از فرار

جریان این فرار از زبان فرح دیبا همسر شاه که در آخرین روزهای حضور شاه در ایران در کنار او و همسفر او در خروج از کشور بوده است، این چنین نقل شده است:

"عزیمت اشک آلوده محمدرضا و من در ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ انجام شد. دخالت امریکا در امور داخلی ایران به اندازه ای رسیده بود که دیگر حتی ما را هم در جریان امور قرار نمی دادند، مثلاً ژنرال رابرت هایزر مدتها بود به ایران آمده و فعالیت می کرد در حالی که ما اصلا اطلاع نداشتیم.

وقتی محمدرضا فهمید ژنرال هایزر در تهران است بیشتر مشکوک شد و به من گفت: به محض اخذ رای اعتماد توسط بختیار کشور را ترك خواهیم کرد. ما در روزی که بختیار به مجلس رفته بود در فرودگاه بودیم و جریان مجلس را از طریق تلفن بی سیم گوش می کردیم."

### وقتی شاه مجبور به فرار شد

گسترش موج اعتصابات، کشور را به حال فلج کامل در آورد و درآمد ارزی کشور به صفر رسید. تا جایی که شاه برای خروج از بن بست که در آن گرفتار شده بود به رهبران جبهه ملی روی آورد و قبل از همه دکتر غلامحسین صدیقی را برای مقام نخست وزیری در نظر گرفت. دکتر صدیقی پس از یک هفته مطالعه و مشورت، پاسخ رد داد تا اینکه شاه از شاپور بختیار دعوت

کرد. بختیار این پیشنهاد را به شرط گرفتن اختیار کامل و خروج شاه از کشور بعد از رأی اعتماد مجلس به دولت پذیرفت. شاه ناگزیر، تمام شرایط را پذیرفت.

شاه پس از عدم موفقیت دولت نظامی از هاری در برقراری نظم و آرامش و رفع اعتصاب ها که اقتصاد کشور را فلج کرده بود، راه دیگری جز خروج از کشور نداشت. تشریفات مربوط به خروج شاه خصوصی و غیررسمی بود. مشایعت کنندگان، نخست وزیر، رؤسای مجلسین، وزیر دربار، رییس ستاد ارتش و گروهی از مقامات وابسته به دربار بودند. فرودگاه مهرآباد در محاصره یگان های گارد شاهنشاهی بود. در ساعت یازده و نیم صبح، شاه و همسرش، با یک هلیکوپتر وارد فرودگاه شدند.

### به استراحت احتیاج دارم!

شاه در مصاحبه کوتاهی به خبرنگاران گفت: «مدتی است احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت دارم. ضمناً گفته بودم پس از این که خیالم راحت شود و دولت مستقر گردد، به مسافرت خواهیم رفت. این سفر اکنون آغاز می شود و تهران را به سوی آسوان در مصر ترک می کنم. امروز با رأی مجلس شورای ملی که پس از رأی سنا داده شد، امیدوارم که دولت بتواند هم به جبران گذشته و هم در پایه گذاری آینده موفق شود.»

در آخرین روزها همسر شاه یعنی فرح کوشید تا موافقت شاه را به استعفا از مقام سلطنت و تفویض مقام نیابت سلطنت به او، طبق قانون اساسی جلب نماید. اما شاه نپذیرفت و گفت این کار مشکلی را حل نخواهد کرد. سرانجام شاه روز ۲۶ دی ۱۳۵۷، فرار را برقرار ترجیح داد. از اعضای خانواده ی سلطنتی تنها فرح مانده بود که او نیز همراه همسرش از ایران خارج شد. فرح دیبا در خاطرات خود اینچنین آورده است: "محمدرضا از آن که مجبور به ترك وطن شده بود به شدت متاثر و ناراحت بود ساعت از يك بعد از ظهر گذشته بود که ما در میان بدرقه دکتر شاهپور بختیار (نخست وزیر) دکتر جواد سعید (رئیس مجلس شورای ملی) دکتر علی قلی اردلان (وزیر دربار) و فرماندهان عالی رتبه ارتش و گروهی از رجال و شخصیت های مملکتی



فرودگاه مهرآباد تهران را ترك گفتیم."

او ادامه می دهد: "محمدرضا در گفتگوی کوتاهی که پای پلکان هواپیما با خبرنگاران انجام داد گفت: برای چند روز استراحت به اسوان (مصر) می رود او اضافه کرد همان طور که در موقع تشکیل این دولت گفته بودم مدتی است که احساس خستگی می کنم و احتیاج به استراحت دارم ضمناً گفته بودم بعد از این که خیال ما راحت شود و دولت مستقر شود به مسافرت خواهیم رفت و این سفر اکنون آغاز می شود. امروز با رای مجلس شورای ملی که پس از سنا داده شد امیدوارم که دولت بتواند هم در جریان گذشته و هم در قانون گذاری آینده موفق شود و برای این کار ما مدتی به همکاری و حسن وطن پرستی به معنای اشد کلمه احتیاج داریم سخن دیگری غیر از حفظ مملکت و انجام وظیفه بر اساس میهن پرستی ندارم."

## ماه‌ها بود خواب راحت نداشتیم

فرح در بخش دیگری از خاطراتش می گوید: "محمدرضا بیم آن را داشت که ما به سرنوشت ژنرال داوود خان رئیس دولت افغانستان، که به اتفاق تمام اعضای خانواده اش اعدام شد، دچار شویم. خوشبختانه محمدرضا با پیش بینی درست از ماه‌ها قبل همه اعضای خانواده دیبا و پهلوی را به خارج فرستاده بود فرزندانم در امریکا بودند بیشتر اعضای خانواده محمدرضا هم به جز والاحضرت شمس و شوهرش در امریکا بودند و جایشان امن بود. اما من و محمدرضا ماه‌ها بود از وحشت این که به دست انقلابیون بیفتیم خواب راحت نداشتیم."

و این چنین شد که ساعت حدود چهار بعد از ظهر روزنامه‌های اطلاعات و کیهان با تیتر "شاه رفت" منتشر شدند. تیتر روزنامه‌ها از همیشه درشت تر بود. مردم روزنامه‌ها را بر سر، دست گرفته بودند و به یکدیگر نشان می دادند. برخی بین کلمه "شاه" و "رفت" ابرو باز کرده، با دست کلمه "در" را اضافه کرده بودند. در نتیجه تیتر روزنامه‌ها به صورت "شاه در رفت" خوانده می شد.

## شورای انقلاب تشکیل شد

روز ۲۲ دی ۱۳۵۷، شورای انقلاب به فرمان امام خمینی تشکیل شد. این شورا که ایده شکل‌گیری آن آذرماه ۱۳۵۷ در جریان سفر شهید مطهری به پاریس با امام مطرح شد، اساسی‌ترین رکن قدرت سیاسی و اجرایی انقلابیون محسوب می‌شد.

امام خمینی در ۲۲ دی ماه ۱۳۵۷ پیامی بدین شرح صادر کرد: «به موجب حق شرعی و بر اساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران که نسبت به اینجانب ابراز شده است، در جهت تحقق اهداف اسلامی ملت، شورایی به نام شورای انقلاب اسلامی، مرکب از افراد با صلاحیت و مسلمان و متعهد و مورد وثوق، موقتاً تعیین شده و شروع به کار خواهند کرد... این شورا موظف به انجام امور معین و مشخصی شده است، از آن جمله ماموریت دارد تا شرایط تأسیس دولت انتقالی را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مقدمات اولیه آن را فراهم سازد.» (صحیفه نور، ج ۴، صص ۲۰۷ و ۲۰۸)

پس از صدور فرمان امام، شورای انقلاب بر محور یک هسته اولیه شکل گرفت و به تدریج اعضای دیگری به جمع اضافه شدند. هاشمی رفسنجانی در این باره می‌گوید: «... آقای مطهری در مراجعت از سفر پاریس، دستور رهبر عظیم‌الشان انقلاب را مبنی بر تشکیل شورای انقلاب آوردند. حضرت

امام آقایان شهید مطهری، شهید بهشتی و موسوی اردبیلی و شهید باهنر و اینجانب هاشمی رفسنجانی را به عنوان هسته اول شورای انقلاب تعیین و اجازه داده بودند که افراد دیگر با اتفاق نظر این پنج نفر اضافه شوند و در جلسات ابتدایی تصمیم بر این شد که حتی الامکان ترکیب شورا از اعضای روحانی و غیرروحانی به نسبت مساوی و نزدیک به هم باشد.»

هاشمی درباره روند تکمیل اعضای شورای انقلاب می‌گوید: «ترتیب انتخاب اعضای دیگر و تکمیل شورا تا آنجا که حافظه یاری می‌کند و با استمداد از حافظه دیگران چنین بود: پیش از پیروزی انقلاب آقایان سید محمود طالقانی، سیدعلی خامنه‌ای، محمدرضا مهدوی کنی، احمد صدر حاج سیدجوادی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سبحانی، مهندس مصطفی کتیرایی، سرلشگر ولی‌الله قرنی، سرتیپ علی اصغر مسعودی به اتفاق آرا به عضویت انتخاب شدند.»

عزت‌الله سبحانی هم درباره تشکیل شورای انقلاب، به نقش آیت‌الله مطهری اشاره می‌کند: «شورای انقلاب پیشنهادی بود که خود آقای مطهری برای من تعریف کرد. امام خمینی هم با این قضیه موافقت کردند و اینگونه مقرر شد که شش نفر از علما، اصل و محور شورای انقلاب باشند و غیر از آن‌ها نیز چند نفر از غیرروحانیون هم باشند. منتها کسانی که مورد اعتماد هستند؛ یعنی در چند سال گذشته، مذهبی بودن و اعتقاد مذهبی آنان اثبات شده است، با آن شش نفر روحانی مجموعاً شورای انقلاب را تشکیل بدهند. روحانیونی که بعدها برای ما روشن شد، عبارت بودند از حضرات آیات آقای مطهری، آقای بهشتی، آقای موسوی اردبیلی، آقای هاشمی رفسنجانی، آقای باهنر و ششم آقای مهدوی کنی و آیت‌الله خامنه‌ای هم که بعداً اضافه شدند. آقای مهندس بازرگان، آقای صدر حاج سیدجوادی، پدر من، آقای مهندس کتیرایی، دکتر شیبانی، آقای دکتر سنجابی و بنده. ما را به عنوان اعضای غیرروحانی انتخاب کردند که با آن شش نفر روحانیون، مجموعاً شورای انقلاب را تشکیل دهیم. این اسامی را آقا تصویب کرده بود. آقای مطهری به من گفت، چهار نفر دیگر را هم که در خارج از کشور بودند؛ یعنی دکتر یزدی، بنی صدر، قطب زاده و حبیبی، بخش خارجی شورای انقلاب باشند و شما هم بخش داخلی.»

در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی، شورای انقلاب مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست‌وزیر دولت موقت پیشنهاد و امام خمینی نیز وی را به عنوان رییس دولت موقت انقلاب منصوب کرد. پس از پیروزی انقلاب و تشکیل

دولت موقت، دکتر حسن حبیبی، دکتر عباس شیبانی، ابوالحسن بنی‌صدر، صادق قطب‌زاده، مهندس میرحسین موسوی، احمد جلالی و دکتر حبیب‌الله پیمان نیز به جمع اعضای شورای انقلاب اضافه شدند.

ریاست این شورا در ابتدا برعهده آیت‌الله مرتضی مطهری بود اما با شهادت وی ریاست شورای انقلاب به آیت‌الله طالقانی منتقل شد. حسن حبیبی نام روسای شورای انقلاب و مدت تصدی این سمت توسط آنان را چنین بیان می‌کند: «اولین رییس شورای انقلاب، استاد شهید آیت‌الله مطهری بود که در تاریخ یازدهم اردیبهشت ماه ۱۳۵۸ به وسیله گروه فرقان به شهادت رسید. سپس شادروان آیت‌الله سید محمود طالقانی به ریاست شورای انقلاب انتخاب شد که وی نیز در نوزدهم شهریور ماه ۱۳۵۸ به دنبال یک حمله قلبی دارفانی را وداع گفت. تا این تاریخ اسامی اعضای شورای انقلاب همچنان مخفیانه باقی ماند؛ ولی پس از فوت آیت‌الله طالقانی، اعضای این شورا رسماً معرفی شدند. آیت‌الله دکتر محمد بهشتی، پس از آیت‌الله طالقانی عهده‌دار سمت دبیری شورای انقلاب شد. پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری، دکتر بنی‌صدر ریاست شورای انقلاب را نیز به عهده گرفت.»

مهندس سبحانی هم درباره ریاست شورای انقلاب می‌گوید: «ریاست شورای انقلاب اول با مرحوم طالقانی بود. بعد مرحوم بهشتی و وقتی هم که بنی‌صدر رییس جمهور شد، شورای انقلاب به ملاحظه اینکه او رییس جمهور شده است او را به ریاست شورای انقلاب انتخاب کرد، ولی حرف او خیلی نفوذ نداشت. برتری داخل شورای انقلاب همچنان دست رهبران حزب جمهوری بود.»

از مهم‌ترین فعالیت‌های شورای انقلاب در طول حیات آن علاوه بر پیشنهاد مهندس بازرگان به عنوان نخست وزیر دولت موقت، می‌توان به تصویب اساسنامه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، ملی شدن بانک‌ها، سامان بخشیدن به دادگاه‌های انقلاب، برگزاری همه‌پرسی نظام جمهوری اسلامی، بررسی پیش‌نویس قانون اساسی، تصویب قانون شوراها، محلی، ملی شدن صنایع بزرگ، تصویب آیین‌نامه مجلس خبرگان و برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و مجلس اشاره کرد.

به دنبال بحران گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ و استعفای دولت موقت، شورای انقلاب بیانیه مهمی خطاب به ملت صادر کرد و یادآور شد که مصمم است در فرصت محدودی، برگزاری همه‌پرسی درباره قانون اساسی، انتخابات مجلس شورای ملی و ریاست جمهوری و... را به انجام

برساند. متعاقب این بیانیه اعلام شد که شورا ترکیب تازه‌ای خواهد داشت و با ادغام دولت در شورا اعضای جدید شورا انتخاب شدند و در اداره مملکت، اینگونه بین اعضای شورا تقسیم کار شد: آیت‌الله خامنه‌ای - دفاع و پاسداران، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی - وزارت کشور، شهید باهنر - آموزش و پرورش، مهدوی کنی - کمیته انقلاب و دادگستری، شهید بهشتی - جهاد سازندگی، بنی صدر - وزارت خارجه، معین فر-نفت، حبیبی - آموزش عالی، عزت‌الله سبحانی - برنامه و بودجه، میناچی - ارشاد ملی، شهید قدوسی - دادگاه انقلاب. این افراد فعالیت‌های خود را آغاز کرده و در مدت کوتاهی نسبتاً موفق شدند بر خلأ سیاسی موجود فایق آیند. همه‌پرسی قانون اساسی در ۱۲ آذر ۱۳۵۸ و متعاقب آن انتخابات ریاست جمهوری در بهمن ۱۳۵۸ برگزار شد و مجلس شورای اسلامی در ۷ خرداد ۱۳۵۹ افتتاح گردید.

با شروع کار مجلس و شورای نگهبان و دیگر نهادها، مسوولیت و ضرورت وجودی شورای انقلاب به پایان رسید. لذا در ۱۲ تیر ۱۳۵۹ آیت‌الله بهشتی اعلام کرد: «مسوولیت شورای انقلاب دو هفته دیگر پایان می‌یابد.» آخرین جلسه شورای انقلاب در ۲۶ تیر ۱۳۵۹ برگزار شد و حسن ابراهیم حبیبی سخنگوی شورای انقلاب، در آخرین مصاحبه خود پس از این جلسه اعلام کرد: «امروز با رسمیت یافتن مجلس شورای اسلامی و کامل شدن اعضای شورای نگهبان قانون اساسی، کار شورای انقلاب که تاکنون وظیفه قانونگذاری را برعهده داشت نیز به پایان رسید.»

آخرین اعضای شورای انقلاب عبارت بودند از: آیت‌الله خامنه‌ای، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله موسوی اردبیلی، دکتر محمدجواد باهنر، آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، دکتر حسن حبیبی، دکتر عباس شیبانی، مهندس مهدی بازرگان، مهندس عزت‌الله سبحانی، صادق قطب‌زاده، مهندس علی‌اکبر معین‌فر و ابوالحسن بنی‌صدر.

## منابع

دوران مبارزه - اکبر هاشمی رفسنجانی؛ چاپ اول، ۱۳۷۶  
 شورای انقلاب اسلامی ایران - مجید سائلی کرده ده، مرکز اسناد انقلاب اسلامی  
 شورای انقلاب، از تولد تا انحلال - گفت‌وگو با عزت‌الله سبحانی - روزنامه اعتماد ملی







# امیر کبیر





میرزا محمد تقی خان فراهانی (۱۲۲۲-۱۲۶۸ق.) مشهور به امیرکبیر، صدراعظم ایران در دوره ناصرالدین شاه قاجار. وی در دوره صدارت سه سال و سه ماه (۳۹ ماهه) خود، اصلاحاتی را در زمینه‌های آموزشی، اجتماعی و سیاسی ایران آغاز کرد. امیرکبیر دائرالفنون را بنیان نهاد، مسائل قضایی را به عالمان دینی سپرد، مسجد و مدرسه دینی ساخت، بست نشینی در بیوت علما و تعزیه خوانی را محدود و شورش بایی‌ها را سرکوب کرد. او با دسیسه اطرافیان شاه از مقام خود برکنار و به کاشان تبعید شد و در حمام فین به دستور شاه به قتل رسید. قبر وی در حرم امام حسین (ع) است.

#### زندگی نامه

میرزا محمدتقی خان (۱۲۲۲ هجری) فرزند «کربلایی قربان» متولد یکی از محله‌های «اراک» بود. پدرش در خانه «میرزاعیسی قائم مقام اول» به آشنایی اشتغال داشت. میرزاتقی خان پس از پدرش در دستگاه قائم مقام ثانی سمت پدر را حفظ کرد. میرزا تقی خان در ابتدای جوانی منشی و محرم اسرار «میرزا عیسی» ملقب به میرزا بزرگ پدر قائم مقام ثانی بود و بعد از فوت وی در خدمت پسرش درآمد و به شغل کتابت مشغول شد و تا سال ۱۲۴۴ق. که قائم مقام او را به همراهی «خسرو میرزا» پسر ولیعهد به روسیه فرستاد، به منشی‌گری مشغول بود و پس از بازگشت از روسیه به لقب «مستوفی نظام» ملقب گردید.

وی در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه قاجار به مقام صدارت اعظمی و به دامادی خاندان سلطنت رسید. او با عزت الدوله خواهر ناصرالدین شاه ازدواج کرد. [۱]

تحولات مهمی در زمان وی در شئون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و اجتماعی کشور رقم خورد؛ از جمله سنگ بنای مدرسه «دارالفنون» در اوایل سال ۱۲۶۶ق. به دست وی گذاشته شد و در روز یکشنبه پنجم ربیع الاول سال ۱۲۶۸ق. از طرف ناصرالدین شاه و رجال دولت گشایش یافت. مخالفان امیرکبیر اقدامات بسیاری علیه او انجام دادند و نزد شاه جوان قاجار از وی به بدگویی پرداختند و او در نهایت برکنار، تبعید و به قتل رسید. [۲]

## اقدامات و اصلاحات

## سیاست‌های دینی و مذهبی

گفته‌اند که امیرکبیر به لحاظ مذهبی، فردی مقید و معتقد بوده است. او ظواهر مذهب تشیع را که مذهب رسمی کشور بود، حرمت می‌گذاشت و احترام علمای دین را محفوظ می‌داشت ولی با برخی از رفتارهای دینی ایرانیان موافق نبود. به گفته اعتضادالسلطنه امیرکبیر زهد خشک را استهزاء می‌کرد. پاره‌ای از سیاستهای دولت وی نسبت به روحانیان را ناشی از دیدگاه وی در ضرورت کاستن اقتدار و نفوذ برخی از روحانیون شمرده‌اند. این سیاست، متوجه امامان جمعه و شیخ الاسلام‌هایی بود که در افکار قاطبه مردم نفوذ داشته، مروج برخی از تفکرات بودند که به زعم امیر خرافه و کهنه پرستی به حساب می‌آمدند. از سوی دیگر، خانه و بیت این گروه از روحانیان، مصون و جای تحصن بود و از این راه اعمال قدرت و در سیاست مداخله می‌کردند. امیر چنین حق و مسئولیتی برای روحانیان نمی‌شناخت. به علاوه، نفوذ و رویه آن‌ها را مانع برخی از اصلاحات می‌دانست. امیر با توقیف و تبعید برخی از روحانیان متنفذ تبریز و منع بست و جلوگیری از تعزیه‌خوانی این سیاست را دنبال کرد. [۳]

امیرکبیر چند مسجد و مدرسه دینی ساخت؛ از جمله مدرسه شیخ عبدالحسین در بازار تهران. او ساختمان امام‌زاده زید تهران را بنا کرد و طی یک دستور چاپخانه‌ها را از چاپ آیات قرآنی بر کاغذهای باطله منع کرد تا مبادا به قرآن اهانت گردد. در این دوره، در برخی از مناطق اراذل و اوباش مست کرده و عربده می‌کشیدند و زنان و دختران پس از غروب آفتاب از ترس حمله آن‌ها جرأت بیرون آمدن از خانه را نداشتند. گاهی اوقات مردان مست در چهارسوق‌ها قمه خود را از غلاف بیرون می‌کشیدند و عبور و مرور را قطع می‌کردند. امیر در دوره صدارت خود میگساری را ممنوع کرد و مجازات‌های سختی برای قانون شکنان در نظر گرفت. [۴]

## مبارزه با فرقه‌گرایی و انحرافات دینی

## بایبیت:

علی محمد باب در سال (۱۲۶۰ ه. ق) یعنی اواخر سلطنت محمدشاه، ادعای

مهدویت کرده و جماعتی را پیرو خود گردانید. در پی شورش‌هایی که در دوران امیر کبیر به وقوع پیوست، باب به دستور امیرکبیر کشته شد، اما بابی‌های یزد، کرمان، زنجان و مازندران از قتل باب باخبر شده و به خون‌خواهی او قیام کردند حتی مصمم شدند که امیرکبیر و ناصرالدین شاه را به قتل برسانند. امیر با سرعت تمام شورش‌ها را خواباند. [۵]

یکی از کارهای امیر شکستن بست نشینی بود که گاه به وجهه مذهبی کشور آسیب می‌رساند. در آن زمان در ایران معمول بود عناصر شرور و آشوب طلب و جانی برای فرار از مجازات به سفارتخانه‌های خارجی یا به خانه مجتهدین یا حرم حضرت عبدالعظیم و حرم حضرت معصومه در قم پناهنده می‌شدند، امیرکبیر با صدور فرمانی در ۱۲۶۶ق اساس بست نشینی را از بین برد و به عمال دولت دستور داد هر مجرمی را در هر کجا که باشد دستگیر کرده و به مجازات برسانند. [۶]

### سیاست مالی

کاستن از مخارج دولت از برنامه‌های جدی امیرکبیر بود. او هیأتی از مستوفیان (مسئولان دریافت مالیات) را تحت نظر مستوفی الممالک آشتیانی (وزیر استیفاء) تشکیل داد.

این هیأت پس از رسیدگی‌های لازم، کمبود عایدات را نسبت به هزینه‌های مستمر، یک میلیون تومان تشخیص داد. امیرکبیر برای خاتمه دادن به بحران مالی و متوازن ساختن عایدات خزانه دستور داد به تناسب از حقوق و مقرری کارکنان دولت کاسته شود و این عمل را از حقوق خود گرفته تا کوچک‌ترین مستخدمین اجرا کرد.

علاوه بر آن مستمری‌های سنگین شاهزادگان، علما، سادات و متنفذین را قطع کرد و برای شاه مقرری ماهانه‌ای در حدود هزار تومان تعیین نمود. [۷]

برنامه دیگر دیگر امیرکبیر سامان دادن به عایدات بود. او مالیات عقب‌افتاده حکام ولایات و خوانین محلی را وصول کرد و زمین‌های مزروع را از نو مورد ارزشیابی قرار داد؛ زیرا آخرین بار ۸۰ سال پیش از آن در زمان کریم خان زند اراضی را ارزشیابی کرده بودند و از آن وقت تغییر فاحشی در قیمت زمین و دیگر اموال منقول رخ داده بود. [۸]

## امور نظامی و امنیتی

### تشکیل ارتش نوین

امیرکبیر برای اصلاح وضع نظامی ایران، وزارت جنگ را شخصا برعهده گرفت و یک مدرسه نظامی در تهران تأسیس و معلمان و مربیان نظامی از کشورهای بی طرف برای تعلیم افسران استخدام کرد. [۹] لباس نظامیان را متحدالشکل کرد. این لباس شبیه لباس نظامیان اطریشی بود. او برای تأمین اسلحه مورد نیاز چند کارخانه اسلحه سازی در اصفهان، شیراز و تهران به راه انداخت. بنای عمارت توپخانه به دستور امیرکبیر در سال ۱۲۶۷ ق آغاز شد. ساختمان سربازخانه‌ها در خارج از شهرها و بنای قراولخانه‌ها در داخل شهرها و سراه‌ها، شروع به ساختن شد. از دیگر اقدامات، ساختن قلعه‌های نظامی در محل‌های سوق الجیشی و ایجاد پادگان‌های دائمی بود. [۱۰]

از دیگر اصلاحات امیرکبیر، تشکیل نیروی دریایی در خلیج فارس و خریداری کشتی از دولت انگلیس بود. [۱۱]

### نظام اطلاعاتی و امنیتی

در دولت امیرکبیر دستگاه خفیه نویسی و اطلاعاتی نسبتاً وسیع و منظم بود. امیر ماموران بسیاری گماشته بود تا گزارش‌های منظمی از آنچه در شهرها و ولایات و دستگاه‌های دیوانی و لشکری و حتی سفارتخانه‌های خارجی می‌گذشته، مستقیم برای او فرستند.

دستگاه اطلاعاتی امیرکبیر در سه جهت اصلی کار می‌کرده است: ۱- خبرگیری از وضع ولایات و فعالیت‌های مأموران دیوانی و لشکری به خصوص برای جلوگیری از رشوه‌گیری و نیز جلوگیری از تعدی مالیاتی و دستبرد به حقوق طبقه روستائی؛ ۲- گزارش وقایع شهری به ویژه از لحاظ نظم و امنیت عمومی؛ ۳- مراقبت از فعالیت سفارتخانه‌های خارجی در تهران. [۱۲]

### امور قضایی و برخورد با جرم

اصلاحات امیرکبیر نظام دادگستری ایران را در چند جهت پوشش داد: اصلاح محضر شرع، بنای دیوانخانه عدالت، رسیدگی به دادخواهی مردم علیه دولت، آئین جدید دادخواهی اقلیت‌های مذهبی، [۱۳] و برانداختن رسم

شکنجه متهم و مجرم. [۱۴]

قضاوت میان مرافعات و منازعات مردم و رسیدگی به جرم، در دوره امیرکبیر به عالمان دینی و مجتهدان بزرگ سپرده شد. گفته‌اند که او در اجرای احکام طبق شرع و قانون، بسیار حساس بود، چنانکه نقل شده است که وقتی خادم امیرکبیر را نزد شیخ عبدالرحیم بروجردی قاضی محکمه بردند، شیخ پس از احراز جرم به امیرکبیر نوشت، او مجرم است شما به مصلحت خود با او برخورد کنید. امیرکبیر بدین رو که شیخ بروجردی در اجرای حکم، او را ملاحظه کرده، وی را عزل و شیخ عبدالحسین تهرانی را به جایش منصوب نمود. [۱۵]

### اخلاق و کردار مدنی

امیرکبیر به مبارزه با نادرستی و رشوه خواری پرداخت. رشوه خواری به مفهوم کلی شامل پیشکش (وزیران و بزرگان می‌دادند و می‌گرفتند)، مداخل (دیوانیان می‌گرفتند) و سیورسات (لشکریان می‌گرفتند) می‌شد؛ که امیرکبیر همه را ممنوع اعلام کرد. هرزگی و قمه‌کشی و لوطی بازی هم در شهرها رواج داشت که امیرکبیر سعی در کنترل آن‌ها کرد. مسئولیت امنیت شهرها به عهده قراولخانه سپرده شد. همچنین القاب دیوانی را حذف کرد. [۱۶]

### امور شهر و خدمات شهری

امیرکبیر در این مورد کارهای زیادی انجام داد. آبله کوبی (واکسن زدن) را در سرتا سراسران مرسوم ساخت و رساله‌ای در این باب از زبان انگلیسی به فارسی ترجمه و چاپ کرد و آبله کوبانی به نواحی مرزی (برای مسافران تازه وارد) و ولایات فرستاد. آفت دیگر وبا بود که غیر از مقاله‌هایی که در وقایع‌التفاهیه نوشته می‌شد، جزوه «قواعد معالجه وبا» راجع به چگونگی این بیماری و جلوگیری از سرایت آن نوشته شد و میان روحانیون و سرشناسان محله‌های شهر پخش شد و به علاوه برای محافظت ممالک محروسه (شهرها و ایالات کشور) از آلودگی وبا، در مرزها قاعده قرنطینه گذارده شد که مسافران را چند روز در آنجا نگاه دارند و دود بدهند و بعد روانه شوند. تأسیس مریضخانه با توانایی درمان ۴۰۰ بیمار و مجزه به داروخانه، ارسال پزشک به ولایات، دادن تصدیق طبابت به پزشکان، جمع‌آوری گدایان، رفع کم‌آبی تهران از طریق جاری کردن رودخانه کرج به

شهر، تأسیس چاپارخانه برای نامه‌های پستی، ایجاد تذکره چاپی برای مسافرت ایرانیان، قانون بلیط دروازه برای مسافرت از تهران برای حفظ امنیت، ساختن بنای تیمچه (سرای اتابکیه)، بازار امیر، میدان توپخانه، عمارت توپخانه و سبزه میدان در تهران و آثار دیگر در اصفهان از دیگر اقدامات بود. [۱۷]

## دانش و فرهنگ جدید

### تأسیس دارالفنون:

با توجه به نتایج و رفتار بد زعمای دولت انگلیس نسبت به شاگردانی که در زمان عباس میرزا و سپس در دوره محمدشاه برای تحصیل به انگلیس اعزام شده بودند، امیرکبیر چنین تشخیص داد که تأسیس مدرسه‌ای در خود کشور و استخدام معلم از خارج با صرفه‌تر و مفیدتر خواهد بود.

به همین منظور در سال ۱۲۶۶ ق مقدمات افتتاح مدرسه‌ای که در آن جوانان ایرانی بتوانند با علوم جدید و صنایع اروپایی آشنایی پیدا کنند فراهم ساخت تا در آنجا مانند مدارس پلیتکنیک آن زمان تمام علوم و صنایع و فنون نظامی تدریس شود.

به همین مناسبت اسم مدرسه را دارالفنون گذاشت. در سال اول تأسیس مدرسه مطابق شرح وقایع التفاقیه ۱۰۵ نفر شاگرد داشته و در هفت رشته به قرار زیر مشغول تحصیل بودند.

۲۶ نفر توپخانه، ۲۰ نفر طب، ۲۰ نفر پیاده نظام، ۵ نفر سواره نظام، ۱۲ نفر مهندسی، ۷ نفر داروسازی، ۵ نفر معدن‌شناسی. [۱۸]

### روزنامه وقایع التفاقیه:

امیرکبیر برای بیداری افکار و اطلاع مردم از جریان امور مملکتی تصمیم گرفت روزنامه‌ای در تهران دایر نماید. به دستور امیر روزنامه وقایع التفاقیه تأسیس یافت. اولین شماره‌ی آن در روز جمعه ۵ ربیع الثانی ۱۲۶۷ ق در تهران به اسم روزنامه‌ی اخبار دارالخلافه تهران منتشر شد ولی شماره دوم بنام روزنامه وقایع التفاقیه انتشار یافت و بعدها تحت عناوین روزنامه دولت علیه ایران، روزنامه ایران، روزنامه رسمی دولت ایران طبع و توزیع گردید. [۱۹]

## سیاست‌های اقتصادی

### صنعت جدید

امیر برای فنون غربی ارزش بسزایی قائل بود و به تأثیر اقتصادی آن پی برده بود و یکی از مواد مهم برنامه او در ترقی ایران ایجاد صنایع جدید بود. نقشه‌ی امیر در بنای صنعت ملی شامل استخراج معادن، ایجاد کارخانه‌های مختلف، استخدام استادان فنی از انگلیس یا پروس، فرستادن صنعتکاران به روسیه، خرید کارخانه از فرنگ و حمایت از محصولات داخلی بود. به همین خاطر او فرمان آزادی استخراج معادن برای اتباع ایرانی را صادر کرد. و دولت و مردم هر دو به این کار دست زدند. افزایش تولید معادن مستلزم آموزش اصول فنی جدید بود. پس برای مدرسه دارالفنون استادان معدن‌شناس از اطریش استخدام کرد. برای ترقی صنعت از پشتیبانی و کمک به اهل فن هیچ دریغ نمی‌کرد. [۲۰]

### کشاورزی

ایمنی اجتماعی و حفظ حقوق کشاورزان دو عامل اصلی ترقی کشاورزی بود. با برانداختن آئین کهنه سیورسات و حمایت از روستائیان، میزان تولید مواد کشاورزی افزایش یافت و کشت محصولات تازه‌ای نیز آغاز گردید. بنای سد ناصری بر رودخانه کرخه، ایجاد پل شوشتر، رواج کشت نیشکر، بنای سد تازه گرگان، و زراعت پنبه آمریکایی از دیگر کارهای امیرکبیر است. [۲۱]

### اقتصاد ملی در برخورد با اقتصاد استعمار

محور سیاست امیر را حمایت اقتصاد ملی می‌ساخت. جوهر اندیشه اقتصادی او این بود که صنعت داخلی ترقی پذیرد و صادرات افزایش یابد و بازار کالای فرنگی محدود شود. اساس اقتصاد بازرگانی خارجی ما بر آزادی تجارت قرار گرفته بود اما این وضع زاده شده طبیعی اقتصاد ایران نبود، بلکه شکست سیاسی نظام سرمایه داری انگلیس و روس آنرا بر ما تحمیل کرده بود. ارقام اصلی تجارت ما را واردات و صادرات به سه کشور انگلیس، روسیه و عثمانی تشکیل می‌داد اما

از نظر کیفیت و کمیت، تعادل و هماهنگی وجود نداشت. که امیر جلوی این وادارات بی‌رویه را گرفت. مثلاً در زمان محمدشاه کالای وارداتی ایران از انگلیس به سالی یک میلیون لیره رسید. بعد از میزان آن کاسته شد و در سال ۱۲۶۷ هنگام صدارت امیرکبیر به نصف آن تقلیل یافت. [۲۲]

### تبعید و قتل

اصلاحات امیرکبیر موقعیت برخی از سفارتخانه‌ها و درباریان را متزلزل کرد و آن‌ها به امیرکبیر تهمت زدند که انگیزه سلطنت دارد از این رو خواستار عزل وی شدند. همراهی مهدعلیا مادر شاه، اعتمادالدوله و میرزا آقاخان نوری با مخالفین نیز در عزل او موثر بود. این چنین بود که آنان ناصرالدین شاه را تحت تاثیر قرار دادند و با این استدلال که امیر قصد توطئه علیه شاه را دارد وی را به عزل امیرکبیر ترغیب کردند.

از این رو، حکم عزل امیرکبیر در روز ۱۹ محرم سال ۱۲۶۷ هجری قمری به وی ابلاغ شد. چهار روز پس از آن، میرزا آقاخان نوری به سمت صدارت منصوب شد.

امیرکبیر دو روز پس از عزل در بیست و پنج محرم سال ۱۲۶۸ هجری قمری به کاشان تبعید شد و در هجدهم دی ماه ۱۲۳۰ هجری شمسی در حمام فین کاشان با بریدن رگ دستانش به قتل رسید. [۲۳] به روایت میرزا محمدجعفرخان، حقایق‌نگار خورموجی در کتاب مشهور «حقایق‌الخبار ناصری» پیکر امیر را روز بعد از قتل ابتدا در گورستان «پشت مشهد» کاشان دفن کردند اما چند ماه بعد، با تلاش همسرش عزت‌الدوله، پیکر امیرکبیر را به کربلا حمل کردند و در اتاقی که در آن به سوی صحن امام حسین (ع) باز می‌شود به خاک سپردند. [۲۴]

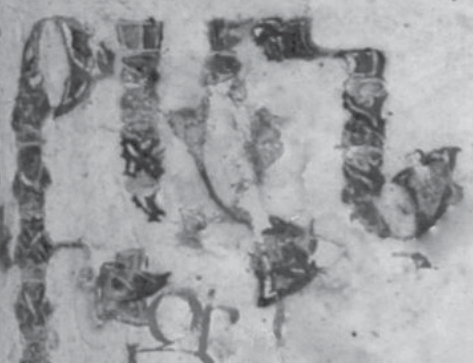


## پی نوشت

- رضوی نژاد، ۱۳۷۷ ص ۱۹-۲۱.
- رضوی نژاد، ۱۳۷۷ ص ۱۹-۲۱.
- بنا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ۱۳۴۸، ص ۱۷۹.
- نک: اکبر هاشمی رفسنجانی، امیر کبیر چاپ دوازدهم، قم جامعه مدرسین، ۷۳ ص ۱۲۶.
- محمد امیر شیخ نوری، فراز و فرود اصلاحات در عصر امیر کبیر، ص ۴۴۸.
- بینا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ص ۱۷۹-۱۸۰.
- مدنی، سید جلال‌الدین؛ ۱۳۶۵، ج ۱، ص ۲۳۲.
- آدمیت، فریدون؛ ۱۳۴۸، ص ۲۶۱-۲۸۹.
- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا؛ ۱۳۵۵، ص ۲۶۵.
- آدمیت، فریدون؛ ۱۳۴۸، ص ۲۹۹-۲۸۰.
- اقبال آشتیانی، عباس؛ میرزا تقی خان امیر کبیر، ۱۳۴۰، ص ۱۹۷.
- روشنی زعفرانلو، قدرت‌الله؛ ۱۳۵۴، ص ۷۸-۶۹.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، ص ۳۰۰-۳۰۹.
- رضاقلی، علی؛ جامعه شناسی نخبه کشی، ۱۱۲-۱۲۱.
- اکبر هاشمی رفسنجانی، امیر کبیر چاپ دوازدهم، قم جامعه مدرسین، ۷۳، ص ۱۳۲.
- نیز آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، صص ۳۲۳-۳۱۰.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، صص ۳۲۴-۳۲۷.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، صص ۳۶۲-۳۷۱.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، صص ۳۷۲-۳۸۰.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، صص ۳۹۱-۳۹۵.
- آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، ص ۴۱۴.
- بینا، علی اکبر؛ تاریخ سیاسی و دیپلماسی ایران، ص ۱۳۴۸.
- (رضوی نژاد، ۱۳۷۷ صص ۱۹-۲۱).



Հորհրդան  
Հորհրդան



որպէս յառաջագե  
վէրտին կարգել  
կատարու թին վան  
իրացն հաստատել  
օրինեզ որպէսս

անդեցին ճեգրնկուկա  
բանէ անասանեք է  
սպասարգք եղեն բա  
բար , կանեղեքինձ  
որ իսկզբանէ զհե  
երթեալէ ի անկեայն  
Ծնարտոութիւն կարգ  
ար գրել թեզ բան  
թեոսկիւն զԵւանի  
ցես զբանիցն որոց  
արակերտեցաք զԵւ  
արտոյթիւն



کتاب

# کتاب مقدس

## عهد قدیم و عهد جدید

" کتاب مقدس " عنوان مجموعه‌ای از نوشته‌های کوچک و بزرگ است که مسیحیان همه و یهودیان بخشی از آنها را " کتاب آسمانی و الهی " خود می‌دانند. عنوان معروف این مجموعه در زبان انگلیسی و بیشتر زبان های اروپایی (Bible) و یا کلمه های هم خانواده آن است که از کلمه یونانی Biblia، به معنای "کتاب‌ها"، گرفته شده است. ۱.

در زبان های فارسی و عربی عنوان "عهدین" نیز برای این کتاب به کار می رود. این عنوان به این اعتقاد مسیحیان اشاره دارد که خدا دو عهد و پیمان ۲ با انسان بسته است:

یکی "عهد قدیم" ۳، که در آن خدا از انسان پیمان گرفته است که بر شریعت الهی گردن نهد و آن را انجام دهد. این عهد و پیمان - که نماد آن ختنه کردن است - ابتدا با حضرت ابراهیم (ع) بسته شده و سپس در زمان حضرت موسی (ع) تجدید و تحکیم شده است.

با ظهور حضرت عیسی (ع) دوران این عهد و پیمان پایان یافته و خدا عهد

دیگری با انسان بسته است. این "عهد جدید" ۴ پیمان بر سر محبت خدا و عیسی مسیح است.

بنابراین مسیحیان به دو دوره و عصر قائلند: ۱. دوره "عهد قدیم" ۲. دوره "عهد جدید". آنها متناظر با این تقسیم، کتاب های مربوط به دوره اول را عهد قدیم و کتاب های مربوط به دوره دوم را عهد جدید می خوانند و هر دو قسمت را مقدس و معتبر می شمارند. بنابراین نامگذاری به عهد قدیم و جدید مربوط به مسیحیت است.

اما یهودیان معتقدند که خدا تنها یک پیمان با انسان بسته و آن همان پیمان "شریعت" است. بر این اساس آنان تنها بخش قدیم را، که "عهد" می نامند، قبول دارند.

#### الف) عهد قدیم

عهد قدیم، که تنها بخش مورد اعتقاد یهودیان و قسمتی از کتاب مسیحیان است، حدود سه چهارم کتاب مقدس را در بر می گیرد. این مجموعه، که گفته می شود طی قرن ها و به دست نویسندگان مختلف نگاشته شده، در برگیرنده مطالب متنوعی از قبیل تاریخ، شریعت، حکمت، مناجات، شعر و پیشگویی است. بیشتر کتاب های این بخش به زبان عبری و اندکی از آن به زبان کلدانی نوشته شده است. ۵. این مجموعه مشتمل بر ۳۹ یا ۴۶ کتاب است این اختلاف از تفاوت دو نسخه قدیمی عهد قدیم نشأت می گیرد.

#### دو نسخه قدیمی عهد قدیم

مجموعه عهد قدیم در اصل، غیر از بخش کوچکی از آن، به زبان عبری نگاشته شده است. در سده های قبل از میلاد مسیح، این مجموعه به یونانی ترجمه شده است. بنابراین، دو نسخه قدیمی از این کتاب وجود دارند که تا اندازه ای با هم متفاوتند.

پس از اشغال سرزمین فلسطین در قرن چهارم قبل از میلاد، به دست اسکندر، یهودیان در سراسر امپراتوری پراکنده شدند و به تدریج زبان مادری خود (عبری) را فراموش کردند و به زبان یونانی روی آوردند. در قرن سوم قبل از میلاد و در زمان حکومت بطلمیوس فیلادلفوس بر مصر، به امرا و یهودیان اسکندریه کتاب عهد قدیم را به زبان یونانی ترجمه کردند. این ترجمه به "سبعینیه" معروف است؛ چون گفته می‌شود که این کتاب را حدود هفتاد نفر ترجمه کرده‌اند.

نسخه سبعینیه با متن عبری تفاوت‌هایی دارد. مهم‌ترین تفاوت آنها، این است که هفت کتاب در این نسخه موجود است که متن عبری آن در دست نیست. این کتاب‌ها عبارتند از: طوبیت، یهودیت، حکمت سلیمان، حکمت یشوع بن سیراخ، باروک، کتاب اول مکابیان و کتاب دوم مکابیان. همچنین برخی از کتاب‌های موجود در متن عبری در نسخه سبعینیه بخش‌هایی اضافه دارند.

در دو قرن قبل از مسیحیت و یک قرن پس از آن بسیاری از یهودیان و نیز بعداً مسیحیان، از این نسخه استفاده می‌کردند، تا اینکه در حدود سال ۱۰۰ م. سران یهود شورایی تشکیل دادند و بر رسمیت ۳۹ کتاب. که در متن عبری بود، رأی دادند و اسفار هفتگانه موجود در ترجمه سبعینیه را غیر قانونی اعلام کردند. اما مسیحیان این نسخه را معتبر دانسته، به استفاده از آن ادامه دادند تا اینکه پروتستان‌ها در قرن شانزدهم به متن عبری بازگشتند و این هفت کتاب را غیررسمی اعلام کردند.

بنابراین، یهودیان و پروتستان‌های مسیحی متن عبری را قانونی می‌دانند و کتاب‌های عهد قدیم را ۳۹ عدد می‌شمرند و دو فرقه مسیحی کاتولیک و ارتدکس نسخه سبعینیه را معتبر دانسته، تعداد کتاب‌های عهد قدیم را ۴۶ می‌دانند.

#### تقسیم بندی عهد قدیم

تفاوت دیگر دو نسخه قدیمی عهد قدیم در ترتیب کتاب‌های این مجموعه است. مطابق ترتیب و تقسیم نسخه عبری. که یهودیان آن را قبول دارند. این مجموعه به سه بخش، تورات، نبییم (انبیا) و کتوبیم (مکتوبات)، تقسیم می‌شود.



"تورات" مشتمل بر پنج سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه می‌شود. بخش دوم، یعنی "کتاب انبیا" به دو بخش انبیای متقدم و انبیای متأخر تقسیم می‌گردد. بخش نخست، کتاب‌های یوشع، داوران، دو کتاب سموئیل و دو کتاب پادشاهان را در بر می‌گیرد و بخش دوم، کتاب‌های اِشعیا، ارمیا، حزقیال، هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبقوق، صنفیا، حجّی، زکریا و ملاکی را شامل می‌شود.

بخش سوم، یعنی "مکتوبات"، از کتاب‌های مزامیر، امثال، ایوب، غزل غزل‌ها، روت، مراثی ارمیا، استر، جامعه، دانیال، عزرا، نحمیا و دو کتاب تواریخ ایام تشکیل شده است.

در نسخه سبعینیه، ترتیب کتاب‌ها و تقسیم بندی آنها به گونه دیگری است. بر طبق تقسیم و ترتیب این نسخه. که مورد قبول مسیحیان است. این مجموعه به سه بخش "کتاب‌های تاریخی"، "کتاب‌های حکمت، مناجات و شعر" و "کتاب‌های پیشگویی (نبوت)" تقسیم می‌شود.

بخش اول، شامل پنج سفر تورات و کتاب‌های یوشع، داوران، روت، دو کتاب سموئیل، دو کتاب پادشاهان، دو کتاب تواریخ ایام، عزرا، نحمیا، و استر می‌شود. بخش دوم یعنی "حکمت، مناجات و شعر"، پنج کتاب ایوب، مزامیر، امثال جامعه و غزل غزل‌ها را شامل می‌شود.

بخش سوم، که از هفده کتاب تشکیل شده، کتاب‌های اشعیا، ارمیا، مراثی، ارمیا، حزقیال، دانیال، هوشع، یوئیل، عاموس، عوبدیا، یونس، میکاه، ناحوم، حبقوق، صنفیا، حجّی، زکریا و ملاکی را در بر می‌گیرد.

#### ب) عهد جدید

بخش دوم کتاب مقدس عهد جدید است که تنها مسیحیان آن را قبول دارند و یهودیان آن را معتبر نمی‌دانند. این بخش نیز مشتمل بر کتاب‌ها و رسالات متنوع و نیز مطالب گوناگونی است. عهد جدید به زبان یونانی نوشته شده است و این در حالی است که حضرت عیسی و حواریون به زبان آرامی. که لهجه ای از زبان عبری است، سخن می‌گفته‌اند. علت این امر، آن است که با کشورگشایی

اسکندر و ایجاد یک امپراتوری بزرگ، زبان و فرهنگ یونانی در بسیاری از مناطق آن تبلیغ شد و زبان یونانی به عنوان زبان علمی و زبان دوم مورد توجه قرار گرفت، به گونه ای که بسیاری از مردم، به خصوص در حوزه دریای مدیترانه، با این زبان آشنایی یافتند. هنگامی که رسولان مسیحی با مردم این مناطق سخن می گفتند و برای آنها می نوشتند، طبیعی بود که از زبان مشترک، یعنی یونانی، استفاده کنند.

#### تقسیم بندی عهد جدید

عهد جدید به طور کلی به چهار بخش تقسیم می شود:

۱. زندگی نامه و سخنان حضرت عیسی: این بخش مشتمل بر چهار انجیل است که گفته می شود متی، مرقس، لوقا و یوحنا آنها را نگاشته اند (کلمه انجیل، یونانی و به معنای مژده است). در واقع این چهار کتاب، سیره عملی و گفتاری حضرت عیسی هستند که افرادی آن را روایت می کنند. سه انجیل نخست سبکی یکسان دارند و مطالب مندرج در آنها هماهنگ است و با فرهنگ یهودی اختلاف چندانی ندارد. در این سه انجیل از الوهیت حضرت عیسی (ع) سخنی نیست. انجیل چهارم از نظر مطالب با سه انجیل دیگر متفاوت است و با فرهنگ یهودی سازگاری ندارد و در آن، الوهیت حضرت عیسی (ع) مطرح شده است. سه انجیل اول، اناجیل همناوا یا همدید (Synoptic) نامیده می شوند.
۲. تبلیغات و مسافرت‌های تبلیغی مبلغان مسیحی: در این بخش تنها یک کتاب به نام اعمال رسولان وجود دارد که اقدامات حواریون و دیگر مسیحیان، به خصوص پولس را بیان می کند.
۳. نامه ها: حواریون و رسولان مسیحی صدر اول، نامه هایی به شهرها و افراد مختلف نگاشته اند که ۲۱ عدد از آنها در مجموعه عهد جدید وجود دارد. سیزده یا چهارده عدد از این نامه ها از پولس و از هفت نامه باقیمانده، سه نامه به یوحنا، دو نامه به پطرس و دو نامه دیگر به یعقوب و یهوذا منسوب است.
۴. روایا و مکاشفه: در این بخش نیز تنها یک کتاب وجود دارد که به یوحنا منسوب است و در پایان عهد جدید واقع شده است.



عهد جدید مشتمل بر ۲۷ کتاب است که عبارتند از:

۱. **انجیل متی:** "متی" فردی یهودی بود که برای رومیان باج و خراج می گرفت. این شغل نزد یهودیان مذموم بود. وقتی عیسی او را دعوت کرد او پذیرفت و از حواریون او شد. انجیل اول که غالب محققان برآند که بین سال های ۶۵-۷۰ م. یعنی بیش از سی سال پس از حیات زمینی حضرت عیسی (ع)، نوشته شده به این حواری منسوب است. در این انجیل که با سنت یهودی مطابقت دارد و سخنی از الوهیت حضرت عیسی در آن نیست، نسب، تولد، کودکی، شروع به تبلیغ، موعظه ها، معجزات، دستگیری، مصلوب شدن حضرت عیسی (ع) و سرانجام برخاستن او از میان مردگان، با تفصیل نسبی آمده است.

۲. **انجیل مرقس:** این انجیل، که کوتاه ترین و قدیمی ترین اناجیل است و غالباً تاریخ آن را نیز به سال های ۶۵-۷۰ م. برمی گردانند، به مرقس منسوب است. مرقس از حواریون نبوده، بلکه شاگرد خاص پطرس حواری بوده است. گفته می شود که او مطالب این انجیل را از پطرس نقل می کند. این انجیل از نظر محتوا و سبک، مانند انجیل متی است، با این تفاوت که مختصرتر است و قسمت هایی از زندگی عیسی، مانند تولد و کودکی او را در بر ندارد. پژوهندگان کتاب مقدس برآند که متی و لوقا از این انجیل استفاده کرده اند.

۳. **انجیل لوقا:** لوقا پزشکی غیر یهودی بود که پس از حضرت عیسی به دست پولس ایمان آورد و شاگرد و همراه او شد. انجیل سوم و نیز کتاب اعمال رسولان را وی برای فردی به نام تئوفیلوس نوشته است. با اینکه پولس مبدع الهیات عیسی خدایی است، ولی در دو کتاب منسوب به لوقا، که شاگرد خاص او بود. هیچ سخنی از الوهیت مسیح نیست و انجیل لوقا از نظر مطالب و سبک، شبیه دو انجیل قبل است. گفته می شود این انجیل همزمان با انجیل متی یا اندکی پس از آن نوشته شده است.

۴. **انجیل یوحنا:** این انجیل به یوحنا پسر زبیدی منسوب است. یوحنا یکی از حواریون بود. وی در زمان حیات زمینی حضرت عیسی طفل خردسالی بود. در این انجیل هم، زندگی نامه و سخنان حضرت عیسی آمده است، ولی ویژگی

بارز آن مسیح شناسی خاص آن است. در این انجیل، مسیح جنبه الوهی یافته و خدای متجسد گردیده است. غالب محققان امروزی تاریخ نگارش این انجیل را به پایان قرن اول، یعنی نزدیک به هفتاد سال پس از حضرت عیسی، برمی گردانند.

**۵. کتاب اعمال رسولان:** نویسنده این کتاب همان نویسنده انجیل سوم است و این امر از ابتدای کتاب مشخص است. پس این کتاب هم به شاگرد خاص پولس، (لوقا) منسوب است. در هشت باب اول این کتاب، فعالیت ها و تبلیغات حواریون حضرت عیسی، و در رأس همه پطرس، مطرح شده است. در باب نهم سخن از ایمان آوردن ناگهانی پولس به میان می آید که تا قبل از آن یهودی ای سختگیر و شکنجه گر مسیحیان بود. این کتاب از باب نهم به بعد، بیشتر به مسافرت ها و تبلیغات پولس می پردازد و از حواریون کمتر سخن می گوید. این کتاب قطعاً پس از انجیل سوم نوشته شده است.

#### لیست سایر کتاب ها به قرار ذیل است:

۶. نامه پولس به رومیان؛ ۷. نامه اول پولس به قرنتیان؛ ۸. نامه دوم پولس به قرنتیان؛ ۹. نامه پولس به غلاطیان؛ ۱۰. نامه پولس به افسسیان؛ ۱۱. نامه پولس به فیلیپیان؛ ۱۲. نامه پولس به کولسیان؛ ۱۳. نامه اول پولس به تسالونیکیان؛ ۱۴. نامه دوم پولس به تسالونیکیان؛ ۱۵. نامه اول پولس به تیموتائوس؛ ۱۶. نامه دوم پولس به تیموتائوس؛ ۱۷. نامه پولس به تیطس؛ ۱۸. نامه پولس به فلیمون؛ ۱۹. نامه به عبرانیان؛ ۲۰. نامه یعقوب؛ ۲۱. نامه اول پطرس؛ ۲۲. نامه دوم پطرس؛ ۲۳. نامه اول یوحنا؛ ۲۴. نامه دوم یوحنا؛ ۲۵. نامه سوم یوحنا؛ ۲۶. نامه یهودا؛ ۲۷. مکاشفه یوحنا

### پی نوشت

۱. برگرفته از کتاب مقدس، عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، آیات عشق، قم، ۱۳۸۲.
۲. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، ص ۲۳.
۳. Testament.
۴. Old Testament.
۵. New Testament.
۶. دوزبان عبری و کلدانی از زبان های سامی و هم خانواده با عربی اند.
۷. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، ص ۲۵.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ  
وَالَّذِي جَعَلَ مِنَ  
النَّارِ سَمُوكًا  
وَالَّذِي جَعَلَ  
الْجِبَالَ أَوْتَادًا  
وَالَّذِي سَخَّرَ  
لِنَاوِيحِهِمْ  
الطُّيُورَ وَهُوَ  
الْعَلِيمُ  
الْقَدِيرُ  
الَّذِي جَعَلَ  
الْبَحْرَيْنِ يَمُودًا  
يَلْتَقِيَانِ  
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ  
مَّا يَبْغِيَانِ  
وَالَّذِي جَعَلَ  
الْبَحْرَيْنِ يَمُودًا  
يَلْتَقِيَانِ  
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ  
مَّا يَبْغِيَانِ  
وَالَّذِي جَعَلَ  
الْبَحْرَيْنِ يَمُودًا  
يَلْتَقِيَانِ  
بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ  
مَّا يَبْغِيَانِ



تأمل

# پرسش

## منظور از تأیید عیسی توسط روح القدس در قرآن چیست؟

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ»؛ «وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ» چه معنایی دارد و تفسیر این عبارت چیست؟

### پاسخ اجمالی

موضوع تأیید و کمک عیسی بن مریم توسط روح القدس، در چند آیه قرآن آمده است. اما در این که منظور از روح القدس در این آیات چیست و تأیید به چه معنا است؛ مفسران احتمالاتی را ذکر کرده‌اند:

۱. تعدادی از مفسران تفسیر روح القدس در این آیات را به مانند آیات دیگر قرآن به جبرئیل تفسیر کرده‌اند. اما در این که کمک و یاری رساندن جبرئیل به عیسی (ع) چگونه بوده است، احتمالاتی وجود دارد که در پاسخ تفصیلی آمده است.

۲. برخی از مفسران روح القدس را به انجیل تعبیر کرده‌اند؛ به این معنا که خداوند به وسیله انجیل حقانیت عیسی (ع) را بر مردم آن زمان اثبات کرد و وجود انجیل، این چنین تأیید و کمکی بر عیسی شد.

۳. روح القدس، همان اسم اعظمی است که عیسی (ع) توسط آن مردگان را زنده می‌کرد و با این اسم بود که حقانیت عیسی بر همگان آشکار شد.

۴. منظور از روح در این عبارت، روح عیسی (ع) است و «القدس» از خداوند باری عالی تعبیر می‌کند. اما در این‌که چرا خداوند روح عیسی (ع) را به خود نسبت داده، به نظر می‌رسد برای بزرگ کردن و گرامی داشتن عیسی (ع) بوده است.

### پاسخ تفصیلی

موضوع تأیید و کمک عیسی بن مریم (ع) توسط روح القدس، چندین بار در قرآن آمده است:

۱. «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَقَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...» [۱].

۲. «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ...» [۲].

۳. «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتْكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ...» [۳].

در آیه اول و دوم نام حضرت عیسی (ع) بعد از ذکر کلمه پیامبران آمده است. علت این ذکر خاص بعد از عام، به خصوص در آیه اول تأکید بر نام عیسی (ع) بوده که شریعت جدیدی را بعد از موسی (ع) آورده است، البته این پیامبران مقام بالایی داشته‌اند، اما بعد از موسی (ع)، قطعاً عیسی (ع) دارای شریعت جدید بوده و دین موسی را نسخ کرده و این علت ذکر خاص عیسی (ع) است. [۴].

مفسران «بیّنات» در دو آیه اول را نیز به معنای معجزات عیسی (ع)؛ مانند زنده کردن مردگان، شفا دادن مریض‌ها و ... ذکر کرده‌اند. [۵].

بحث در مورد روح القدس به دو صورت می‌تواند تقریر شود: اول این‌که، روح القدس به صورت کلی چه معنایی در قرآن دارد؛ در این مورد بحث‌های مفصلی جریان دارد که نیازی به ذکر آنها در این جا نیست. [۶]. دوم: روح القدس در این آیات، چه معانی دارد؛ در این آیات، احتمالاتی پیرامون روح القدس وجود دارد که برخی از آنها معتقدانی نیز دارد و برخی تنها در حد

احتمال ذکر شده‌اند. این احتمالات از این قرارند:

۱. تعدادی از مفسران روح القدس در این آیات را به مانند آیات دیگر قرآن به جبرئیل تفسیر کرده‌اند، اما در این‌که کمک و یاری رساندن جبرئیل به عیسی (ع) چگونه بوده است، احتمالاتی وجود دارد:

الف. جبرئیل کسی بوده که عیسی (ع) را در تمام دوران زندگی یاری رسانیده و این یاری در تمام مراحل زندگی بوده است. این تقریر این اشکال را دارد که این امتیاز، اختصاص به عیسی (ع) نداشته و تمام انبیا و اولیای الهی را در بر دارد، پس این سؤال به وجود می‌آید که چرا تنها نام عیسی (ع) ذکر شده است؟

ب. بنابر همین قول، احتمال دیگری وجود دارد که این تأیید و کمک را به عیسی (ع) اختصاص می‌دهد. بنابر دلالت قرآن یهودیان شخصی شبیه به عیسی (ع) را گرفته و به صلیب کشیدند و گمان بردند که او همان عیسی (ع) است، در حالی که اشتباه کرده بودند. این معجزه موجب نجات جان عیسی (ع) شد. برخی از مفسران این احتمال را داده‌اند که تأیید و کمک عیسی (ع) توسط روح القدس در همین موضوع بوده است. [۷]

ج. برخی نیز احتمال داده و گفته‌اند: از آن‌جا که مریم به نفخه جبرئیل، به عیسی (ع) حامله شده؛ لذا کمک عیسی (ع) توسط روح القدس تنها اختصاص به عیسی (ع) داشته و عبارت هیچ اشکالی ندارد. [۸]

۲. برخی از مفسران روح القدس را به انجیل تعبیر کرده‌اند؛ به این معنا که خداوند به وسیله انجیل حقانیت عیسی (ع) را بر مردم آن زمان اثبات کرد و وجود انجیل، تأیید و کمکی بر عیسی شد. [۹]

۳. روح القدس، همان اسم اعظمی است که عیسی (ع) توسط آن مردگان را زنده می‌کرد و با این اسم بود که حقانیت عیسی بر همگان آشکار شد.

۴. منظور از روح در این عبارت؛ روح عیسی (ع) است و منظور از «القدس» خداوند باری تعالی تعبیر می‌کند، اما در این‌که چرا خداوند، روح عیسی (ع) را به خود نسبت داده، به نظر می‌رسد برای بزرگ کردن و گرمی داشتن عیسی (ع) بوده است. [۱۰]

اینها احتمالاتی بود که در تفسیرهای مختلف ذکر شده است؛ برخی از مفسران یکی را انتخاب کرده‌اند [۱۱] و برخی دیگر چند قول را قوی دانسته‌اند.

[۱۲] برخی از تفاسیر روایی اهل سنت نیز برای این موارد خبرهایی را نقل کرده‌اند. [۱۳]

هر یک از این اقوال، دارای ادله‌ای بوده و دارای قوت هستند ولی از آن‌جا که بیشتر مفسران روح القدس در آیات دیگر را به جبرئیل حمل می‌کنند، اعتقاد به قول اول از قوت بیشتری برخوردار است.

## پی‌نوشت

- [۱]. بقره، ۸۷: «ما به موسی کتاب دادیم و در پی او پیامبرانی فرستادیم و به عیسی بن مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم ...».
- [۲]. بقره، ۲۵۳: «از آن فرستادگان برخی را بر برخی برتری بخشیدیم. از آنان کسی است که خدا با او سخن گفت، و برخی از آنان را درجات و مراتبی بالا برد. و عیسی بن مریم را دلایل و نشانه‌های روشن دادیم، و او را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدیم ...».
- [۳]. مائده، ۱۱۰: «یاد کنید هنگامی که خدا فرمود: ای عیسی بن مریم! نعمتم را بر خود و بر مادرت یاد کن، آن‌گاه که تو را به وسیله روح القدس توانایی بخشیدم، که با مردم در گهواره [به اعجاز] و در میان سالی [به وحی] سخن گفت ...».
- [۴]. فخرالدین رازی، ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۹۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ ق.
- [۵]. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تحقیق: اعلمی، حسین، ج ۱، ص ۱۵۷، انتشارات الصدر، تهران، چاپ دوم، ۱۴۱۵ ق.
- [۶]. برای اطلاعات بیشتر، ک: ۵۹۷۳: روح در قرآن و علت عدم توضیح بیشتر در مورد ماهیت آن.
- [۷]. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۱۵۷.
- [۸]. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۹۶.
- [۹]. از جمله کسانی که این قول را مطرح کرده است: محمد رشید بن علی رضا (رشید رضا)، تفسیر المنار، ج ۱، ص ۳۱۲، هیئة المصرية العامة للكتاب، مصر، ۱۹۹۰ م.
- [۱۰]. این قول به برخی از بزرگان منسوب است که در برخی از تفاسیر نقل شده است: مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۹۶.
- [۱۱]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه: بلاغی، محمد جواد، ج ۱، ص ۳۰۷، انتشارات ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
- [۱۲]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۰۸ - ۳۰۹، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش؛
- [۱۳]. مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۵۹۶.
- [۱۴]. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۸۶، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.

# پرسش

## منظور از باقیات الصالحات چیست؟

### پاسخ اجمالی

در تعریف و بیان این اصطلاح دو نوع تعریف وجود دارد.

۱. باقیات صالحات؛ اعمال صالحی است که نزد خدا محفوظ می ماند و باعث شکر و اجر عظیم از جانب پروردگار می شود. بنابراین تعریف، باقیات صالحات تمام اعمالی هستند که انسان در دنیا انجام داده و در آخرت ثمره اش را می بیند. تعدادی از مصادیق باقیات صالحات که در روایات نیز آمده از این قرار است: ذکرهای مختلف که حمد و ثنای الهی را بگویند، نماز شب، نمازهای یومیه، حب اهل بیت و ...

۲. این قسم محدودتر از قسم اول بوده و مصادیق آن نیز خاص تر از معنای اول است. بنابراین تفسیر، باقیات صالحات، هر فکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته ای است که اثرات و برکاتش - حتی بعد از مرگ پدیدآورنده اش - در اختیار افراد و جوامع قرار گرفته و به همین دلیل، پاداش هایی را بعد از مرگ برای مرده به دنبال دارد. مواردی چون وقف، فرزند صالحی که برای انسان استغفار کند و ... به عنوان مصادیقی از این تعریف به شمار آمده اند.

### پاسخ تفصیلی

باقیات صالحات از مسائل مهمی است که قرآن نیز در دو آیه بر آن تأکید کرده است: «وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ



رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا» [۱]؛ «الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا». [۲] قطعاً باقیات صالحات از موضوعات مهمی بوده که برای لزوم تلاش در کسب آن، روایات بسیاری وجود دارد و حتی در روایتی از باقیات صالحات تعبیر به گنج شده است که گنج واقعی برای انسان، همین میتواند باشد؛ «امام صادق (ع) فرمود: خدای عز و جل به موسی فرمود: در شب و روز مرا بسیار یاد کن و هنگام ذکر من خاشع باش، و به هنگام بلا شکیب باش، و پیش ذکر من آسوده باش و مرا پرستش کن و چیزی را شریک من قرار مده، بازگشت همه به سوی من است، ای موسی مرا (برای روز درماندگی) ذخیره خود ساز، و گنج (باقیات صالحات) کردارهای شایسته و پاینده خود را به من بسپار». [۳]

اما در تعریف و بیان این اصطلاح دو نوع تعریف وجود دارد:

۱. «باقیات صالحات؛ اعمال صالحی است که نزد خدا محفوظ می ماند و باعث شکر و اجر عظیم خداوند می شود». [۴]

بنابر این تعریف، باقیات صالحات اعمال صالحی هستند که انسان در دنیا انجام داده و در آخرت ثمره اش را می بیند. طبق این تعریف می توان در وجه تسمیه این اصطلاح گفت: «اعمال انسان، برای انسان نزد خدا محفوظ است و این را صریح قرآن فرموده. پس اعمال آدمی برای آدمی باقی می ماند و از آن به باقیات یاد می شود. حال اگر آن عمل صالح باشد باقیات صالحات خواهد بود، و این گونه اعمال نزد خدا ثواب بهتری دارد، چون خدای تعالی در قبال آن به هر کس که آن را انجام دهد پاداش خیر می دهد و نیز نزد خدا بهترین آرزو را متضمن است». [۵]

۲. تعریفی محدودتر از تعریف پیشین نیز وجود داشته و مصادیق آن نیز خاص تر از معنای اول می باشد؛ بنابر این تفسیر، باقیات صالحات، هر فکر و ایده و گفتار و کردار صالح و شایسته ای است که طبعاً باقی می ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می گیرد. [۶] به بیان دیگر، بعد از مرگ نیز خیر شخص باقی مانده و قابلیت افزایش و خیررسانی به مرده را نیز دارد. بنابر معنای اول؛ موارد و مصادیق باقیات صالحات بسیار گسترده می باشد و اعمال بسیاری را در بر می گیرد. در روایات و سخن اندیشمندان دینی نیز مصادیق گوناگونی برای باقیات صالحات ذکر شده است که البته هیچ کدام در مقام بیان حصر این اصطلاح در معنای مورد نظر خود نبوده اند؛ لذا می توان مفهوم وسیعی برای این اصطلاح در نظر گرفت. در این جا تعدادی

از مصادیق باقیات صالحات را بر اساس روایات و کلام بزرگان بر می‌شمیریم:  
 الف. ذکر گفتن: «امام باقر(ع) فرمود: رسول خدا(ص) از کنار مردی عبور می‌کرد که در باغش درخت می‌کاشت. پس آن حضرت(ص) در کنارش ایستاد و فرمود: تو را راهنمایی نکنم بر کاشتن درختی که ریشه‌اش پا برجاتر و میوه‌هایش زودرس‌تر و بهتر و پاینده‌تر باشد؟ عرض کرد: چرا مرا راهنمایی فرما ای رسول خدا، فرمود: چون بامداد کنی و شام کنی بگو: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر»؛ زیرا اگر آن را بگویی به شماره هر تسبیح‌ای ده درخت در بهشت داری (که هر درختی از آنها یکتوع) از انواع میوه‌ها (می‌دهد) و آنها از (باقیات صالحات) است.» [۷]

در این روایت اگرچه تعدادی از ذکرها بیان شده است، ولی می‌توان این استنباط را داشت که هر ذکر که در آن یاد خداوند و حمد و ثنای او وجود داشته باشد، می‌تواند مصداقی از باقیات صالحات قرار گیرد.

ب. نماز خواندن: «امام صادق(ع): باقیات صالحات همان نماز شب و دعای سحراست.» [۸]

«راوی از امام صادق(ع) در مورد باقیات صالحات پرسید، ایشان فرمود:

باقیات صالحات همان نماز است؛ پس بر انجام آن مراقبت کن ...» [۹]  
 ج. در برخی از روایات نیز محبت اهل بیت به عنوان باقیات صالحات شمرده شده است: «امام صادق(ع) به حصین بن عبد الرحمن فرمود: محبت ما اهل بیت را کوچک بشمار که آن از باقیات صالحات است.» [۱۰] «ابوبصیر می‌گوید: امام صادق(ع) در بیان باقیات صالحات فرمودند که همان ائمه اطهار می‌باشند.» [۱۱]

د. معانی کلی دیگری نیز در ضمن معنای باقیات صالحات ذکر شده است: «باقیات صالحات همان علم و عمل درست است و این دو بهتر از مال و مقام هستند؛ زیرا نفع این دو دائمی و باقی می‌باشد اما مال و مقام، از بین می‌روند.» [۱۲]

«(در بیان باقیات صالحات) .... بالاترین درجه ثواب، تفکر در معرفت و شناخت خداوند و در کس محبت او می‌باشد؛ زمانی که انسان می‌گوید سبحان الله همانا به دست آورده که خداوند از هر چیزی که شایسته او نیست، منزّه می‌باشد و این سعادت بزرگ برای انسان است.» [۱۳] «نمازهای پنج‌گانه، اعمال حج، روزه ماه رمضان و ... ذیل باقیات صالحات قرار می‌گیرند.» [۱۴]

اینها موارد و مصادیقی بودند که در احادیث و تفاسیر برای باقیات صالحات به معنای اول، ذکر شده‌اند اما همان‌گونه که گفته شد اینها در مقام حصر نبوده و تنها ذکر مصداق می‌باشد و این اصطلاح می‌تواند دایره بسیار وسیعی را در بر بگیرد.

اما معنای دوم باقیات صالحات خاص‌تر می‌باشد و طبیعتاً مصادیق کمتری را نیز در بر می‌گیرد. در روایات، اگر چه برای خصوص این نوع از مصادیق، عبارت باقیات صالحات ذکر نشده، اما در میان عوام و خواص این اصطلاح رواج بسیاری داشته و حتی گاه کلمه باقیات صالحات تنها در همین معنا استفاده می‌شود. حال مصادیقی که در روایات ذکر شده و میتوان آنها را ذیل این معنا دانست از این قرار است:

«امام صادق(ع): اجر و پاداشی انسان را (پس از مرگ) دنبال نمی‌کند مگر سه خصلت:

۱. صدقه جاریه‌ای که پس از مردن شخص نیز جریان داشته باشد و این صدقه حتی اگر تا روز قیامت هم باقی باشد، پاداشش به آن شخص می‌رسد. صدقه و خیراتی که وقف نموده که به ارث وارث نیز نرسد.

۲. روش خیر و سیره هدایت کننده‌ای که ایجاد کرده و خود به آن عمل می‌نموده و دیگران هم پس از آن به آن عمل می‌نمایند.

۳. فرزند صالحی که برای او استغفار نماید». [۱۵]

«امام صادق(ع) فرمود: شش خصلت است که مؤمن بعد از مردن از آنها بهره‌مند می‌گردد. ۱. فرزند صالحی که برای او استغفار نماید.

۲. قرآنی که از خود به یادگار گذاشته و پس از مرگش خوانده می‌شود. ۳.

چاه آبی که حفر کرده و در اختیار مردم گذاشته است. ۴. درختی که غرس

کرده. ۵. آبی که به جریان انداخته و وقف کرده. ۶. روش نیکویی که پس از

مرگش مردم به آن عمل می‌کنند». [۱۶] روایات دیگری نیز وجود دارند که

این معانی را ذکر کرده‌اند. [۱۷]

## پی نوشت

- [۱]. مریم، ۷۶: «و خدا هدایت یافتگان را بر هدایت می افزاید و اعمال صالحی که (اجرش نعمت) ابدی است نزد پروردگار تو بهتر (از مال و جاه فانی دنیا) است هم از جهت ثواب الهی و هم از جهت حسن عاقبت اخروی».
- [۲]. کیهف، ۴۶: «مال و فرزندان، آرایش و زیور زندگی دنیا هستند، ولی اعمال شایسته پایدار نزد پروردگارت از جهت پاداش بهتر و از لحاظ امید داشتن به آنها نیکوتر است».
- [۳]. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ج ۹، ص ۱۴۴۳، کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی (ع)، اصفهان، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
- [۴]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص ۱۰۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۵]. همان، ج ۱۳، ص ۳۱۹.
- [۶]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۴۶، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ش؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، محقق و مصحح: فارس صاحب الجوائب، احمد، ج ۱۴، ص ۸۰، دار صادر، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- [۷]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۵۰۶، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق؛ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ترجمه مصطفوی، سید جواد، ج ۴، ص ۲۶۸ - ۲۶۹، کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- [۸]. قطب الدین راوندی، سعید بن عبدالله، فقه القرآن، محقق و مصحح: حسینی، سید احمد، ج ۱، ص ۱۲۹، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.
- [۹]. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، محقق و مصحح: رسولی محلاتی، هاشم، ج ۲، ص ۳۲۷، المطبعة العلمية، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- [۱۰]. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۱۵، انتشارات علامه، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.
- [۱۱]. دیلمی، حسن بن محمد، غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب ابی الأئمة الأطهار (ع)، محقق و مصحح: ضنیغ، اسماعیل، ص ۱۸۱، دلیل ما، قم، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- [۱۲]. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۱۹۶، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۴ق.
- [۱۳]. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۱، ص ۴۶۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
- [۱۴]. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: المرعشی، محمد عبد الرحمن، ج ۳، ص ۲۸۳، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- [۱۵]. ابن ابی جمهور احسائی، محمد بن علی، عوالی اللئالی العزیزیه، ج ۳، ص ۲۶۰، دار سید الشهداء للنشر، قم، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
- [۱۶]. شیخ صدوق، الخصال، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۱، ص ۳۲۳، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
- [۱۷]. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۵۷، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

# پرسش

گناه چه تأثیری در قوای ادراکی انسان داشته و آیا بر علوم تجربی و امور مادی نیز تأثیر منفی دارد؟

## پاسخ اجمالی

براساس آموزه‌های اسلامی؛ در کنار عوامل اجتماعی و محیطی، گناه نیز دارای نقشی منفی و عاملی برای اختلال در فهم و ادراک انسان می‌باشد و آیات و روایات نیز به این واقعیت اشاره کرده و دست کم «گناه» و «توان عقل در ادراک» را کاملاً مرتبط با هم می‌دانند. هرچه آدمی از گناه دور باشد، از مرتبه کامل‌تری در نفس و روح برخوردار بوده و درک او نسبت به مسائل، قوی‌تر و آگاهانه‌تر خواهد بود.

گناه بر عقل عملی و عقل نظری آدمی تأثیر می‌گذارد، و گناه‌کار، حکمی مخالف با عقل را ترجیح می‌دهد. اما باید توجه داشت که تأثیر گناه در قوای ادراکی انسان نسبت به امور مادی و علوم تجربی به گونه‌ای نیست که زندگی مادی او را تحت تأثیر قرار دهد؛ چرا که بشریت در طول تاریخ، دانشمندان گناه‌کاری را به خود دیده است.

## پاسخ تفصیلی

رابطه گناه با قوای ادراکی و تأثیر گناه بر ادراک، یکی از مباحث معرفت‌شناسی و علم النفس است.

براساس آموزه‌های اسلامی؛ در کنار عوامل اجتماعی و محیطی، گناه نیز دارای نقشی منفی و عاملی برای اختلال در فهم و ادراک انسان می‌باشد و آیات و روایات نیز به این واقعیت اشاره کرده و دست کم «گناه» و «توان عقل در ادراک» را کاملاً مرتبط با هم می‌دانند:

«ای افراد بایمان! اگر پرهیزکار باشید، خدا راهکاری جهت جدا ساختن حق از باطل در اختیارتان قرار خواهد داد». [۱] از آن جا که این آیه شریفه به تأثیر تقوا بر شناخت و قوه تمییز انسان تصریح دارد، می‌توان تأثیر گناه و بی‌تقوایی را در اختلال و ضعف شناخت و قوای ادراکی یک امر واقعی دانست.

«سرانجام گنه‌کاران آن شد که آیات خدا را دروغ پنداشته و آن را به مسخره گرفتند». [۲]

روایاتی نیز در ادامه خواهد آمد.

عوامل ذهنی و خارجی در اختلاف فهم‌ها اثر بسزایی دارند. اختلاف فهم‌ها باعث می‌شود تا مردم در درک آن اصولی که اسلام، اساس خود را بر پایه آنها بنا نهاده اختلاف داشته باشند، ولی اختلاف در فهم دو انسان به اختلاف صفات باطنی و دارا بودن ملکات فاضله و یا ملکات زشت برگشت می‌کند. انسانی که دارای صفت حمیده «انصاف» است، داوری و درک مطلبش نظیر انسان دیگری که چموش و سرکش است نمی‌باشد، انسان معتدل و باوقار، معارف را طوری درک می‌کند و انسان عجول، متعصب و هواپرست طوری دیگر! از این رو، دستور العمل‌های اسلامی، طوری صادر شده که قوای ادراکی انسان را اصلاح می‌کند. [۳]

### رابطه گناه و قوای ادراکی انسان

نخست باید دانست که رابطه گناه با قوای ادراکی شامل چه مواردی می‌شود.

قوای افعال ارادی نفس سه قسم است:

۱. قوه شهویه به منظور جلب منفعت؛

۲. قوه غضبیه برای دفع ضرر؛

۳. قوه فکریه مربوط به تصور و تصدیق فکری و اقامه دلیل [۴] (عقل نظری

و عقل عملی).

باتوجه به آن که تکرار هر عمل، خُلق و صفتی راسخ را در نفس پدید می‌آورد، انجام گناه نیز مطابق با سنخ خویش، صفتی به وجود می‌آورد که انجام گناهان دیگری را در پی دارد و به مرور زمان، انسان را دارای یک ویژگی منفی خواهد کرد؛ [۵] از این رو در روایت می‌خوانیم که ردیلت نفاق، ردیلت کینه را به وجود می‌آورد. [۶] و می‌توان گفت، گناه نتیجه عدم اعتدال نفس و حالتی ظالمانه در قوای سه‌گانه است، که تکرار آن موجب رسوخ حالت غیر اعتدالی و ظالمانه در نفس می‌شود، اما تقوا و اعتدال در به کارگیری قوای نفس، موجب به وجود آمدن همه فضایل نفس می‌شود.

به عبارت دیگر؛ هرچه آدمی از گناه دور باشد، از مرتبه کامل تری در نفس و روح برخوردار بوده و درک او نسبت به مسائل، قوی‌تر و آگاهانه‌تر خواهد بود، اما گناه به عنوان عاملی که از افراط یا تفریط در غضب و شهوت برمی‌خیزد، تکرارش موجب رسوخ حالتی غیراعتدالی می‌گردد که انسان را در ردیف حیوانات و یا پست‌تر از آنان قرار خواهد داد و خود را همین تن و بدن مادی می‌داند و نمی‌تواند خود را بشناسد. [۷] چنان‌که در قرآن می‌خوانیم: «و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آنها را به "خود فراموشی" گرفتار کرد، آنها فاسقانند». [۸]

### تأثیر گناه بر عقل عملی

در مواردی عقل عملی مستقلاً حسن و قبح افعال را که منشأ حکم باید و نباید است، می‌فهمد، کارکرد عقل در حوزه عمل؛ آن است که نوع انسان، اعمالی که در راه رسیدن به اعتدال نفس کمک می‌کند را درمی‌یابد و در راه سعادت و تقرب به خداوند، با کمک همین عقل عملی راه می‌پیماید. متون دینی به حکم مستقل عقل عملی، گواهی داده و آن را الهامی از جانب خداوند می‌داند: «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخته، سپس شرّ و خیرش را به او الهام کرده است». [۹]

اگر انسان، حکمی مخالف با عقل عملی را ترجیح دهد، در واقع تحت تأثیر قوه غضبیه و یا شهویه، با توجیه خود، آن را کار نیکی پنداشته و بر همین اساس، حکم به وجوب عمل کرده و آن را انجام می‌دهد. [۱۰] این ارتکاب گناه گرچه با علم به خوبی و بدی صورت می‌پذیرد، اما در اثر تکرار چنین گناهانی، عمل ناپسند به گونه‌ای خواهد شد که حتی عقل عملی او هم علیه

آن حکمی نکرده و قبیح و زشتش نمی‌شمارد. [۱۱] و در مراحل بعد، کار به آن جا می‌رسد که از رفتاری که عقل عملی آن را نیک می‌داند یا هیچ تصویری نداشته و یا آن را زشت و ناپسند می‌داند!

این سخن به آن معنا است که ملکه شدن حالت غیراعتدالی قوای شهویه و غضبیه موجب می‌شود آنچه خوب است را بد بداند و زمینه را برای از دست دادن فضایل و تحصیل سایر رذایل فراهم سازد، چنان‌که قرآن می‌فرماید: «جمعی هستند که گمراهی بر آنها مسلّم شده است. آنها [کسانی هستند که] شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند». [۱۲]

امام علی (ع) می‌فرماید: «خدا سفیهان را لعنت می‌کند؛ چون مرتکب گناهان می‌شوند». [۱۳] تعبیر از گناه‌کار به سفیه، به معنای این است که گناه‌کار، از حیث عقلی و قوه شناخت دچار اخلال و عدم اعتدال است. در مقابل، روایاتی بر فراست و تیزبینی مؤمن که از فضایل عقلانی محسوب می‌شود، اشاره می‌کند:

پیامبر خدا(ص) فرمود: «از زیرکی مؤمن پروا کنید؛ زیرا که او در پرتو نور خدای عزّ و جلّ می‌نگرد». [۱۴]

او با غلبه بر غضب و شهوت، دارای فضیلتی عقلانی می‌شود که به وسیله آن، راه هدایت و ضلالت را تشخیص می‌دهد.

### تأثیر گناه بر عقل نظری و علم تجربی

التزام به تقوا می‌تواند بر عقل نظری که ناظر به واقعیت‌ها است، نیز تأثیر گذارد و از آن جهت که گناه، نشانی از ناعتمادی است، تکرار گناه را می‌توان عامل رسوخ حالت ظالمانه در قوای تحریکی نفس ارزیابی کرد که بر قوای ادراکی انسان تأثیر می‌گذارد. در مقابل تقوا، به کارگیری هریک از قوا در جایگاه خویش است و نشانه آن حاکم بودن احکام عقل نظری بر قوای تحریکی است که از این طریق، این دو نیرو تحت انقیاد نفس قرار می‌گیرند و تقوا مانع افراط یا تفریط در عملکرد آنها می‌شود. [۱۵]

اما باید توجه داشت که تأثیر گناه در قوای ادراکی انسان نسبت به امور مادی و علوم تجربی به گونه‌ای نیست که زندگی مادی او را تحت تأثیر قرار دهد؛ چرا که بشریت در طول تاریخ، دانشمندان گناه‌کاری را به خود دیده



است و در قرآن نیز به این واقعیت اشاره شده است: «هریک از این دو گروه را از عطاى پروردگارت، بهره و کمک مى دهیم و عطاى پروردگارت هرگز [از کسی] منع نشده است». [۱۶] طبق این آیه شریفه؛ حقیقت آن است که نیروی اختیار و گزینش و نیروی کوشش و تلاش، همه از جانب خدا می رسد، حتی گناه کاران و نافرمایان نیز قوت خویش را از خدا مدد می گیرند، پس بخشش خدا از هیچ کس ممنوع و بازداشته نیست. [۱۷] بنابراین، تأثیر گناه بر ضعف قوای ادراکی، علت تامه نیست، چرا که گناه کارانی را می بینیم که دارای شناخت و ادراک حصولی و نظری صحیح بوده و انسان های تقوای پیمانه ای را مشاهده می کنیم که دارای ادراک قوی و شناخت صحیح نیستند؛ پس تأثیر گناه به طور موجه جزئی است؛ یعنی نمی توان گفت ضعف قوای ادراکی انسان تماماً در اثر گناه است و همه شناخت های او - حتی در حوزه علوم تجربی و امور مادی - را نادرست می گرداند.

در پایان، به روایاتی درباره آثار گناه بر قوای ادراکی انسان اشاره می کنیم:  
پیامبر خدا (ص) در سخنانی فرمودند:

«[گاه] بنده گناهی می کند، پس دانشی را که پیش تر می دانسته، از یاد می برد». [۱۸]

«هر کس گناهی را مرتکب شود، عقلی از او جدا می شود که دیگر هرگز به او باز نمی گردد». [۱۹]

«از مستی گناه بیرهیز چرا که برای گناه هم جنونی مانند جنون شراب وجود دارد، بلکه جنونش شدیدتر است». [۲۰]

«فقط با عقل است که هر خیری به دست می آید». [۲۱]

## پی نوشت

- [۱]. انفال، ۲۹.
- [۲]. روم، ۱۰. آیات دیگری نیز در همین راستا وجود دارند، مانند: احقاف، ۳۰؛ مائده، ۱۶؛ عنکبوت، ۶۹.
- [۳]. ر. ک: طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۱۲۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- [۴]. طباطبایی، سید محمد حسین، الکبائر و الصغائر، ص ۱۴، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق؛ راغب اصفهانی، حسین بن محمد، الذریعة إلى مکارم الشریعة، ص ۴۶، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۳۷۳ ش.
- [۵]. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۵۰.
- [۶]. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (ص)، ص ۳۱۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ ق.
- [۷]. ر. ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۲۱۹.
- [۸]. حشر، ۱۹.
- [۹]. شمس، ۷ و ۸.
- [۱۰]. ر. ک: طباطبائی، سید محمد حسین، رسائل سبعة، ص ۱۳۶، ۱۷۶ و ۲۰۰، قم، بنیاد علمی و فکری علامه طباطبائی، ۱۳۶۲ ش.
- [۱۱]. ر. ک: طباطبائی، سید محمد حسین، مجموعه مقالات، ج ۱، ص ۱۱۲ - ۱۱۴، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.
- [۱۲]. اعراف، ۳۰.
- [۱۳]. سید رضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق، صبحی صالح، ص ۲۹۹، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- [۱۴]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱۸، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۱۵]. ر. ک: یورسینا، زهرا (میترا)، تأثیر گناه بر غایت و کارکرد عقل در اندیشه غزالی، مجله فلسفه و کلام اسلامی، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۶۱ - ۱۸۱؛ شکر، مهدی، تأثیر گناه بر شناخت، با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبائی، فصلنامه علمی - پژوهشی دانشگاه قم، سال یازدهم، شماره اول.
- [۱۶]. اسراء، ۲۰.
- [۱۷]. تفسیر هدایت، ج ۶، ص ۲۱۳.
- [۱۸]. ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، ص ۲۱۱، دار الکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.
- [۱۹]. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، المحجة البيضاء فی تهذیب الإحیاء، ج ۵، ص ۲۴، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ چهارم، ۱۳۷۶ ش.
- [۲۰]. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ص ۴۵۳، قم، شریف رضی، چاپ چهارم، ۱۴۱۲ ق.
- [۲۱]. محدث نوری، حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۹، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق.

## پرسش

معرفت، علم و بصیرتی که در دعای مرزداران صحیفه سجّادیه از آن یاد شده، چه تفاوتی با هم دارند؟

سلام علیکم؛ این جمله قسمتی از دعای امام سجّاد(ع) در صحیفه سجّادیه برای اهل ثغور است: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ عَرِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ، وَ عَلِّمُهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ بَصِّرْهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ». فرق بین این فقرات دعا چیست؟ (عَرَّفَ و عَلَّمَ و بَصَّرَ) امام با هر کدام چه درخواست جداگانه‌ای دارد؟

### پاسخ اجمالی

کتاب صحیفه‌ی سجّادیه مجموعه‌ای از دعا‌های امام سجّاد(ع) است؛ این مجموعه حاوی مطالب و معارف بسیاری در زمینه‌های مختلف است که بیست و هفتمین دعای آن به دعای مرزبانان معروف است؛ امام(ع) در این دعا برای پیروزی و موفقیت کسانی که مشغول حفظ و حراست از مرزهای کشورهای اسلامی هستند، دعا می‌کند. بخشی از این دعا این است: «بار خدایا، درود فرست بر محمد و خاندان او و به مدافعان مرزها، هر چه نمی‌شناسند آنان را بشناسان و هر چه نمی‌دانند به آنها بیاموز و چشمانشان را بر هر چه نمی‌بینند بگشای».[۱]

معنای واژه‌های معرفت، علم و بصیرت، تقریباً نزدیک بهم است؛ بلکه گاهی به صورت مترادف و به معنای دانش و شناخت به کار می‌روند.[۲] اما در تفاوت بین معنای معرفت و علم چنین گفته‌اند:

۱. معرفت، ادراک جزئی و علم ادراک کلی است.

۲. معرفت، در تصورات و علم در تصدیقات به کار می‌رود.  
 ۳. معرفت، ادراک جزئی از روی دلیل یا آثار است، ولی علم اختصاص به آن ندارد.

۴. معرفت، ادراک دوم از چیزی است که اول آن را ادراک کرده باشد و بعد از فراموش کردن مجدداً متذکر شود.

۵. معرفت، ادراک بعد از جهل یعنی ادراک مسبوق به عدم را گویند.  
 به همین جهت در مورد خداوند باید گفت؛ خداوند به موجودات علم دارد؛ اما نمی‌توان گفت خداوند به موجودات معرفت دارد. هم‌چنین می‌توان گفت به خدا معرفت داریم، اما نمی‌توان گفت به او علم داریم؛ زیرا شرط علم این است که به احوال معلوم احاطه کامل داشته باشد. [۳]  
 «بصیرت» به معنای دانایی، هوشیاری و به معنای بذل توجه و دقت در مورد چیزی است. [۴]

البته در عرفان، بصیرت به عنوان اصطلاحی خاص مطرح است؛ و به معنای نیرویی است در قلب‌های نورانی که با آن نیرو شخص حقایق و باطن اشیا را می‌یابد و می‌بیند. [۵]

از این رو احتمال دارد این سه جمله به یک معنا باشند، ولی به جهت اهمیت دانش و آگاهی، و نقش مهم آن در حفظ مرزها این موضوع با تعبیرات مختلف بیان شده است. چنان‌که این احتمال نیز داده می‌شود که این سه جمله دارای معنای مختلف باشند؛ زیرا حفظ مرزها نیاز به انواع دانش‌ها دارد؛ از این رو تعبیرات مختلف امام (ع) هر کدام اشاره به نوع خاصی از دانش دارد؛ [۶] مانند این‌که یک مرزبان باید نسبت به جغرافیای محیط خود اطلاعات کافی داشته باشد؛ یعنی از امور جزئی نیز مطلع باشد؛ به همین جهت است که امام (ع) فرمود: «عَرِفْتُهُمْ مَا يَجْهَلُونَ». چنان‌که مرزبانان باید از برنامه و طرح‌های دشمنان، یعنی امور کلی شناخت کافی داشته باشند؛ لذا امام فرمود: «عَلِمْتُهُمْ مَا لَا يَعْلَمُونَ». هم‌چنین حفظ مرزها متوقف بر هوشیاری و بذل توجه و دقت است، به این جهت امام (ع) فرمود: «بَصَّرْتُهُمْ مَا لَا يُبْصِرُونَ».

شاید به همین جهت برخی این جملات را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: «بار خدایا بر محمد و آل او درود فرست، و آنچه (از رموز و اسرار جنگ) به آن نادانند به ایشان بشناسان، و آنچه (چگونگی رفتار و دشمنان را که) نمی‌دانند به آنها بیاموز، و به آنچه (مکر و فریب دشمنان که) نمی‌بینند بینشان فرما». [۷]

## پی نوشت

- علی بن الحسین (ع)، امام چهارم، الصحيفة السجادية، ص ۱۲۶، قم، دفتر نشر الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۶ ش؛ صحيفة سجادية، ترجمه، آیتی، ص ۱۷۷، تهران، سروش، چاپ دوم، ۱۳۷۵ ش.
- [۲]. ر. ک: معین، محمد، فرهنگ معین؛ عمید، حسن، فرهنگ عمید، ماده علم، معرفت و بصیرت.
- [۳]. ر. ک: سجادی، سید جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، ج ۳، ص ۱۸۴۶، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۳ ش؛ جمیل صلیبا، ترجمه، صانعی دره بیدی، منوچهر، فرهنگ فلسفی، ص ۵۹۹، تهران، حکمت، چاپ اول، ۱۳۶۶ ش.
- [۴]. همان، ص ۱۹۶.
- [۵]. فرهنگ معارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۳۲.
- [۶]. کبیر مدنی، سید علیخان، ریاض السالکین فی شرح صحيفة سید الساجدین، ج ۴، ص ۱۹۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- [۷]. صحيفة سجادية، ترجمه و شرح، فیض الإسلام، ص ۱۸۱، تهران، فقیه، چاپ دوم، ۱۳۷۶ ش.

## پرسش

آیا از نظر قرآن، عمل به «ظن» و «گمان» مطلقاً ممنوع است؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، چگونه می‌توان به مضمون برخی آیات که نمی‌توان تفسیری قطعی از آنها ارائه داد عمل نمود؟

آیاتی نظیر «لا تقف ما لیس لک به علم» و «ان الظن لا یغنی من الحق شیئاً»، عمل به ظنون را جایز نمی‌دانند، در حالی که بسیاری از احکام ما از خبرهای ظنی اند (ظنی السند)، و خود آیات هم ظنی اند (در دلالت) که طبق این آیات به خود آنها هم نباید عمل کرد؛ چرا که دور پیش می‌آید؟

## پاسخ

ابتدا باید گفت که همواره نباید به «ظن» و «گمان» با دیده منفی نگریست. بیشتر رفتارهای مردم با اعتماد به ظن و گمان قوی انجام می‌شود و در آیات بسیاری از قرآن کریم نیز عمل به «ظن» و یا «گمان قوی» در طراز عمل به «علم» قرار گرفته است. اساساً انسانها اگر به گمان قوی خود ترتیب اثر ندهند، روال زندگی آنها دچار مشکل خواهد شد. آن ظن و گمانی مورد نکوهش قرآن است که تنها برآمده از توهم و خیالات بوده و از عنصر عقل برای ارزیابی آن کمک گرفته نشده باشد.

با توجه به این مقدمه، در مورد قرآن کریم باید از چند جنبه بحث کرد:  
الف) جنبه سندی: یعنی پیامبر اسلام (ص) قرآن را از وحی الهی گرفته و برای مردم بیان کرده، و به صورت متواتر از پیامبر (ص) به ما رسیده است.

ب) جنبه دلالتی: الفاظ قرآن کریم از نظر دلالت بر معانی چند دسته می‌شوند:

محکم؛ یعنی آیه‌ای که صد در صد بر معنا دلالت دارد، و دلالت آن قطعی است؛ [۱] مانند آیه: «قل هو الله احد». [۲] اما اگر احتمال بیش از یک معنا در آیه بود، در این صورت یا دلالت آن بر دو مدلول یا مدلول‌های متعدد آن مساوی است که آن را مجمل می‌گویند؛ مانند: «ثَلَاثَةٌ قُرُوءٌ»؛ [۳] یا یکسان نیست، و یکی بر دیگری رجحان دارد، در این صورت معنای راجح را «ظاهر» می‌گویند؛ مانند: «وَلَا تُنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ»؛ [۴] و معنای مرجوح را «مؤول» می‌گویند، مانند: «يُدُّ اللَّهُ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ». [۵] نص و ظاهر هر دو را محکم می‌خوانند و مجمل و مؤول هر دو را متشابه گویند. [۶]

اکثر آیات قرآن از نوع محکمت‌ها؛ یعنی نص و ظاهر است. بنابراین، اشکالی در دلالت آنها وجود ندارد و آیات کمتری از سنخ متشابه و تعداد اندکی هم مجمل هستند. [۷]

ظنی الدلاله بودن برخی آیات قرآن نیز آن را از حجیت نمی‌اندازد؛ زیرا:

۱. ظنّ، اسمی است برای آنچه که از آماره‌ای (علامت و نشانه) حاصل می‌شود، و هرگاه آن آماره قوی شود ظنّ و گمان به علم منتهی می‌شود؛ اما هرگاه آن آماره ضعیف شود، توهم است. [۸] لذا برای فهم کلمات پروردگار، راهی جز این نیست که همه آیات را در کنار هم قرار داده و از آنها حقیقت را دریافت کرد، و اگر در ظواهر برخی از آیات، در ابتدای نظر، ابهام و پیچیدگی باشد، می‌توان با توجه به آیات دیگر، آن ابهام و پیچیدگی را برطرف ساخت و به عمق آن آیه رسید. [۹]

۲. در مورد آیات قرآن احتمالات متعددی وجود دارد که منافات با استدلال بر عدم حجیت ظنّ دارد. [۱۰] و آیه‌ای مانند آیه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»، [۱۱] دلیل بر این است که قاعده اولیه در مسئله ظنّ، عدم حجیت است، مگر این‌که با دلیل قطعی دیگری، حجت بودن آن ثابت گردد؛ به‌علاوه؛ این آیه شریفه، تنها از پندارهای بی‌اساس و گمان‌های بی‌پایه و خرافی، مانند گمان و پندار بت‌پرستان سخن می‌گوید، و کار به ظنّ و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلا موجود است ندارد. بنابراین، چنین آیاتی در مسئله عدم حجیت ظنّ قابل استناد نیست. [۱۲]

به عبارتی دیگر، این آیات نمی‌خواهد بگوید که اگر احتمال قوی می‌دهی که غذایی مسموم است، به این احتمال توجه نکرده و غذا را بخور! زیرا

مقصود از آیه «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» این است که: در هر اعتقاد یا عملی که تحصیل علم ممکن است، پیروی از غیر علم حرام است، و در اعتقاد و عملی که نمی‌شود به آن علم پیدا کرد زمانی اقدام و ارتکاب جایز است که دلیل علمی آن را تجویز نماید، مانند پیروی و اطاعت پیامبر اکرم (ص) در اوامر و نواهی که از ناحیه پروردگارش دارد؛ زیرا ادله عصمت انبیا و امام (ع) دلیل علمی هستند بر این که همه آن چیزی که آنها دستور می‌دهند مطابق با واقع است، و هرکس که دستورات وی را عمل نماید به واقع رسیده است.

دلیل قطعی داریم بر این که پیروی چنین ظن‌هایی واجب و لازم است، و آن دلیل قطعی عبارت است از بنای عقلا بر حجیت ظهور، پس اگر پیروی از علم تنها به آن معنا بود که در هر مسئله خود انسان علم پیدا کند، پیروی ما از ظاهر آیه پیروی علم نبود؛ زیرا یقین نداریم که مقصود واقعی از آن همان معنایی است که از ظاهرش استفاده می‌شود، احتمال می‌دهیم شاید مقصود واقعی آیه، غیر از معنای ظاهرش باشد، و خود آیه می‌گوید پیروی از ظن و گمان نکن، پس باید از آیه پیروی نکنیم که در این صورت خود آیه ناقض و مخالف خودش خواهد بود. [۱۳]

## پی نوشت

- [۱]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۳، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۲]. اخلاص، ۴.
- [۳]. بقره، ۲۲۸.
- [۴]. نساء، ۲۲.
- [۵]. فتح، ۱۰.
- [۶]. میرزا خسروانی، علی رضا، تفسیر خسروی، تحقیق، بهبودی، محمد باقر، ج ۱، ص ۴۰۵، تهران، اسلامیه، چاپ اول، ۱۳۹۰ ق.
- [۷]. معرفت، محمد هادی، التمهید فی علوم القرآن، ج ۳، ص ۱۴، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- [۸]. حسین بن محمد راغب اصفهانی، معجم مفردات ألفاظ القرآن، ص ۵۳۹، دمشق، بیروت، دار العلم الدار الشامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق.
- [۹]. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۴۳۵.
- [۱۰]. ابن‌الشهید، ابو جعفر، محمد بن حسن بن زین الدین، استقصاء الاعتبار فی شرح الاستبصار، ج ۱، ص ۲۸، قم، مؤسسه آل‌البیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۹ ق.
- [۱۱]. «گمان، هرگز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد»؛ یونس، ۳۶.
- [۱۲]. تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۲۸۶.
- [۱۳]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۹۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.



# پرسش

## تفسیر هو الاول والاخر و الظاهر والباطن چیست؟

### پاسخ اجمالی

در قرآن کریم خداوند این‌گونه معرفی شده است: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».

امام صادق (ع) در معنای «الْأَوَّلُ» فرموده: خداوند نخستین موجودی است که قبل از او اولی نبوده، و آغازی بر او مقدم نیست، و «الْآخِرُ» یعنی هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و دگرگون گردد، تنها او است که همیشه به یک حالت بوده و باشد. در تبیین معنای ظاهر و باطن گفته شده: «الظاهر» یعنی حجت‌های روشن و برهان‌های نورانی و نشانه‌های مختلف، که دلالت بر ربوبیت و صحت یکتا بودنش دارد و «الباطن» یعنی کسی است که از دیدگان پنهان است؛ یعنی ذاتش از اوهام و خیالات بشر مخفی می‌باشد و انسان نمی‌تواند با حواس او را درک کند و یا به ذاتش دست یابد.

### پاسخ تفصیلی

خداوند در قرآن برای تبیین توحید نزد مخاطبان می‌فرماید: «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ».[۱]

چنین توصیف و تعبیری در یک آیه و با این کلمات، تنها یک بار در قرآن آمده است. روایات مختلفی نیز پیرامون این صفات به بحث پرداخته‌اند. راوی می‌گوید: از امام صادق (ع) شنیدم در پاسخ کسی که از تفسیر آیه «هُوَ

الأوَّلُ وَ الأَآخِرُ» پرسید، فرمود: خداوند نخستین موجودی است که قبل از او اولی نبوده، و آغازی بر او مقدّم نبوده است (از چیزی قبل از خود به وجود نیامده) و پایانی است که انتها بودنش از جهت ختم و پایان نیست، آن گونه که از صفت مخلوقات به نظر می آید (چنان که گویند: فلانی آخرین فرزند فلان کس است از حیث این که دیگر بعد از او فرزندی نداشته است) و لکن خدا قدیم اوّل (دیرینه ای است که هیچ چیز قبل از او نبوده و هیچ چیز بر او پیشی نگرفته بود) و آخری است جاودانه و زوال ناپذیر که همیشه بوده و هست و خواهد بود، بدون ابتدا و انتها، پدید آمدن بر او وارد نیست، از حالی به حال دیگر نگردد، و آفریننده همه چیز است».[۲]

در روایت دیگری، امام کلمه باطن را با تفصیل بیشتر، این گونه تفسیر می کند: «ابن ابی یعفر می گوید: از حضرت صادق (ع) پیرامون قول خدا «هُوَ الأوَّلُ وَ الأَآخِرُ» پرسیدم و گفتم: معنای اول را فهمیدم و اما معنای کلمه آخر را شما برایم بیان کنید. امام فرمود: هر چیز جز پروردگار جهانیان نابود شود و دگرگون گردد. حال این نابودی و دگرگونی یا از خارج به او راه یابد یا رنگ و شکل و وصفش عوض شود و از زیادی به کمی و از کمی به زیادی گراید، تنها او است که همیشه به یک حالت بوده و خواهد بود، او است اول و پیش از هر چیز و او است آخر برای همیشه، صفات و اسمای گوناگون بر او وارد نشود، چنان که بر غیر او وارد شود، مانند انسان که گاهی خاک و گاهی گوشت و خون و گاهی استخوان پوشیده و نرم شده است و ...».[۳]

همچنین علما در تبیین معنای ظاهر و باطن آورده اند: «الظاهر، یعنی حجت های روشن و برهان های نورانی و نشانه های مختلف، دلالت بر ربوبیت و صحت یکتا بودنش دارد و همچنین دلالت دارد که هیچ موجودی نیست، مگر آن که شهادت به هستی او می دهد، و هیچ مخلوقی نیست مگر آن که پرده از توحیدش برمی دارد. و الباطن یعنی کسی است که از دیدگان دیگران، پنهان است، پس او، هم «ظاهر» است و هم «مخفی»، ظاهر است از طریق دلایل و نشانه ها، ولی ذاتش از اوهام و خیالات بشر مخفی می باشد؛ یعنی ذاتش محجوب و پوشیده و در عین حال از طریق نشانه ها آشکار است».[۴] مفسران دیگری نیز تفسیری نزدیک به این معنا را ذکر کرده اند.

[۵] البته معانی دیگری نیز برای این صفات ذکر شده است.[۶]

آنچه ذکر شد مختصری از تفسیر آیه مورد بحث بوده است، ولی این صفات خداوند طبیعتاً بحث های مفصلی را در علوم عقلیه به خصوص کلام و

فلسفه اسلامی به خود اختصاص داده‌اند و حتی برخی از مفسران نیز بدان‌ها پرداخته‌اند؛ [۷] شاید به همین جهت امام سجّاد (ع) پیرامون این نوع از آیات فرموده‌اند: «خدای عز و جل دانست که در آخر الزمان مردمی محقق و مو شکاف آیند از این رو سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و آیات سوره حدید را که آخرش «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک است». [۸]

## پی‌نوشت

- [۱]. حدید، ۳: «أَوَّلُ وَأَخْرَهْتِي وَبَيَّنَّا وَبَنَّا وَجُودَ هَمَّةٍ أَوْسَتْ وَأَوْبَهُ هَمَّةٍ أَمُورِ عَالِمٍ، دَانَا سْتِ».
- [۲]. شیخ صدوق، معانی الاخبار، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، ص ۱۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۳ق؛ شیخ صدوق، معانی الاخبار، ترجمه، محمدی شاهرودی، عبد العلی، ج ۱، ص ۲۶ - ۲۷، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
- [۳]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۱، ص ۱۱۵، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق؛ کافی، ترجمه، مصطفوی، سید جواد، ج ۱، ص ۱۵۶، کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۹ش.
- [۴]. ابن فهده حلی، احمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، محقق و مصحح: موحدی قمی، احمد، ص ۳۲۱، دارالکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۰۷ق؛ ابن فهده حلی، احمد، آیین بندگی و نیایش (ترجمه عدة الداعی)، مترجم: غفاری ساروی، حسین، ص ۵۶۱، بنیاد معارف اسلامی، قم، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
- [۵]. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۲۳۹، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۴ق؛ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۹۸، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۶]. تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله، تفسیر التستری، تحقیق: عیون السود، محمد باسل، ص ۱۶۱، منشورات محمد علی بیضون، دارالکتب العلمیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۲۳ق.
- [۷]. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۲۹، ص ۴۴۴ - ۴۴۸، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق؛ صدر المتألهین، محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: خواجوی، محمد، ج ۶، ص ۱۵۳ - ۱۵۷، انتشارات بیدار، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۶ش.
- [۸]. الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰.

## پرسش

مراد از آیات عام و خاص چیست؟ فرق بین آیات عام و خاص در قرآن چیست؟ انواع آیات عام و خاص را بیان کنید؟

### پاسخ

«عام»، لفظی است که بدون حصر، تمام افرادی که صلاحیت آن را دارند فرا می‌گیرد، یکی از الفاظ آن «کُلُّ» است که در اول جمله می‌آید؛ [۱] مانند: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»، [۲] یا در پی آن، مانند: «فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». [۳] اما «خاص» عبارتی است که برخی مصادیق واژگان یا عبارت عامی را از دایره شمول آن خارج می‌کند.

در آیه شریفه: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...» [۴] لفظ «الانسان» عام بوده و عبارت «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» خاص است.

عام بر سه قسم است:

۱. آن‌که بر عموم خود باقی باشد؛ که در این رابطه باید گفت که بیشتر عام‌ها، عقلاً و شرعاً تخصیص می‌خورند مثلاً آیه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ» [۵] به حالت ناچاری تخصیص زده شده است. [۶]

اما به هر حال آیاتی هرچند اندک داریم که به عموم خود باقی‌اند و مختص ندارند؛ مانند آیات شریفه «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...» [۷] و «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»؛ [۸] (تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، بنده اویند!) [۹].

۲. عامی که از ابتدا منظور از آن خاص می‌باشد؛ مانند آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ»؛ [۱۰] که گوینده آن یک نفر به نام نعیم بن مسعود اشجعی یا بادیه‌نشینانی از قبیله خزاعه بوده است. [۱۱]

این‌گونه است آیه «فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ» [۱۲]

که منظور از ملائکه جبرئیل است. [۱۳]

۳. عامّ مخصوص (تخصیص زده شده). [۱۴] که در قرآن مثال‌های زیادی دارد.

در فرق بین این دو عام گفته‌اند: اولی (عامی که منظور از آن خاص می‌باشد) همه افراد را شامل نمی‌شود، نه از جهت لفظ، و نه از ناحیه حکم؛ بلکه دارای افرادی است که در یکی از آنها استعمال شده است. ولی دومی، عموم و شمولش نسبت به تمام افراد منظور شده از جهت فراگیری لفظ نه از لحاظ حکم. [۱۵]

در ادامه باید گفت که یکی از انواع خاص در قرآن آن است که عموم سنت را تخصیص می‌زند، و این نوع کم است؛ از جمله مثال‌های آن، آیه «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ» [۱۶] است که تخصیص زده سخن رسول اکرم (ص) را که: «مأموریت یافته‌ام با مردم بجنگم تا این‌که لا اله الا الله بگویند». [۱۷]

## پی‌نوشت

- [۱]. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۱، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق.
- [۲]. رحمن، ۲۶.
- [۳]. حجر، ۳۰.
- [۴]. عصر، ۲ - ۳.
- [۵]. مانده، ۳.
- [۶]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۷]. نساء، ۲۳.
- [۸]. مریم، ۹۳.
- [۹]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۳.
- [۱۰]. «اینها کسانی بودند که [بعضی از] مردم، به آنان گفتند: مردم (لشکر دشمن) برای [حمله به] شما اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید!»؛ آل عمران، ۱۷۳.
- [۱۱]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۴؛ فیض کاشانی، ملا محسن، الاصفی فی تفسیر القرآن، تحقیق، درایتی، محمدحسین، نعمتی، محمدرضا، ج ۱، ص ۱۸۳، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
- [۱۲]. آل عمران، ۳۹.
- [۱۳]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۵.
- [۱۴]. همان.
- [۱۵]. همان، ص ۶۳۴.
- [۱۶]. توبه، ۲۹.
- [۱۷]. الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۳۷.

## پرسش

### بنیان‌گذار علوم قرآنی کیست؟

#### پاسخ

علوم قرآنی از همان ابتدای نزول قرآن شکل گرفت، و فرد خاصی را نمی‌توان واضع علوم قرآنی به شمار آورد. البته امام علی (ع) با توصیه به فراگیری ادبیات قرآنی در این زمینه نقش چشم‌گیری داشتند. روایت در این زمینه می‌گوید: «عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّثَلِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَ فَرَأَيْتُهُ مُطْرِقاً مُتَفَكِّراً فَقُلْتُ: فِيهِمْ تَفَكُّرٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ بِنْدِكُمْ هَذَا الْخَنَاءَ فَأَرَدْتُ أَنْ أَصْنَعَ كِتَاباً فِي أُصُولِ الْعَرَبِيَّةِ فَقُلْنَا: إِنْ فَعَلْتَ هَذَا أَحْبَبْتَنَا، ثُمَّ أَتَيْتُهُ بَعْدَ ثَلَاثِ، فَأَلْقَى إِلَيَّ صَحِيفَةً فِيهَا: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْكَلَامُ كُلُّهُ: اسْمٌ وَفِعْلٌ وَحَرْفٌ، فَالاسْمُ مَا أَنْبَأَ عَنِ الْمُسَمَّى، وَ الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنِ حَرَكَةِ الْمُسَمَّى وَ الْحَرْفُ مَا أَنْبَأَ عَنِ مَعْنَى لَيْسَ بِاسْمٍ وَلَا فِعْلٍ، ثُمَّ قَالَ لِي: تَتَّبِعُهُ وَرَدُّ فِيهِ مَا وَقَعَ لَكَ. وَ اعْلَمْ يَا أبا الْأَسْوَدِ أَنَّ الْأَشْيَاءَ ثَلَاثَةٌ: ظَاهِرٌ وَ مُضْمَرٌ وَ شَيْءٌ لَا ظَاهِرٌ وَلَا مُضْمَرٌ، وَإِنَّمَا تَتَفَاضَلُ الْعُلَمَاءُ فِي مَعْرِفَةِ مَا لَيْسَ بِظَاهِرٍ وَلَا مُضْمَرٍ. قَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: فَجَمَعْتُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَ عَرَضْتُهَا عَلَيْهِ فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ حُرُوفُ النَّصْبِ فَذَكَرْتُ فِيهَا «إِنَّ وَ أَنَّ وَ لَيْتَ وَ لَعَلَّ وَ كَأَنَّ» وَ لَمْ أَذْكَرْ «لَيْكَنَّ»، فَقَالَ لِي: لِمَ تَرَكَتَهَا؟ فَقُلْتُ: لَمْ أَحْسِبْهَا مِنْهَا، فَقَالَ: بَلَى هِيَ مِنْهَا فَزِدْهَا فِيهَا» [۱].

ابی اسود دثلی می‌گوید؛ خدمت علی بن ابی طالب (ع) رسیدم. دیدم سرش را پایین انداخته و در حال تفکر است. گفتم ای امیر مؤمنان به چه می‌اندیشید؟ فرمود: شنیدم در شهر شما کسی قرآن را اشتباه می‌خواند؛ لذا تصمیم گرفتم درباره اصول و مبانی زبان عربی، نوشته‌ای تهیه کنم. گفتم اگر این کار را بکنید ما را زنده کرده‌اید و این زبان را در میان ما ماندگار ساخته‌اید.

سه روز بعد که خدمت حضرت رسیدم، نوشته‌ای به من داد که در آن آمده بود؛ بسم الله الرحمن الرحيم. زبان به طور کلی از سه عنصر تشکیل شده است. اسم و فعل و حرف. اسم آن است که از مسمی خبر می‌دهد، فعل آن چیزی است که از حرکت (کار) مسمی خبر می‌دهد و حرف آن چیزی است که از معنایی خبر می‌دهد که نه اسم است، نه فعل. سپس به من فرمود: تو این مطلب را دنبال کن و چیزهایی که به نظرت می‌رسد بر آن بیفزای و بدان ای ابوالاسود که اشیاء سه گونه‌اند: آشکار و پنهان و چیزی که نه آشکار است و نه پنهان، و میان دانشمندان درباره شناخت آنچه که نه آشکار است و نه پنهان اختلاف است.

ابوالاسود می‌گوید: من مطالبی را گرد آوردم و خدمت آن حضرت رساندم. از آن جمله حروف ناصبه بود که اینها را اسم بردم: «إِنَّ، أَنْ، لَيْتَ، لَعَلَّ و كَأَنَّ». اما لکن را نام نبردم. امام به من فرمود: چرا آن را کنار گذاشته‌ای؟ گفتم: آن را از حروف ناصبه به شمار نیاورده‌ام. فرمود: چرا، آن هم جزء این حروف است. و حضرت آن را بر آن حروف افزود.

برای آگاهی بیشتر: مقصود از علوم قرآنی، ۳۳۰۱۷

## پی‌نوشت

[۱]. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، الفصول المهمة فی أصول الأئمة (تکملة الوسائل)، محقق، مصحح، الفایینی، محمد بن محمد الحسین، ج ۱، ص ۶۸۴، موسسه معارف اسلامی امام رضا علیه السلام، قم، چاپ اول، ۱۴۱۸ ق، ۱۳۷۶ ش.

## پُرستش

**پنهان کاری امام حسن عسکری (ع) درباره امام مهدی (عج) چگونه با وجوب معرفت امام سازگار است؟**

شیعیان روایت می‌کنند امام حسن عسکری (ع) (پدر امام منتظر) فرمان داد خبر تولد فرزندش (امام مهدی) (عج) از همه پنهان شود به جز افراد مورد اعتماد. از طرفی برخلاف این می‌گویند: هر کس امام را نشناسد او خدا را نشناخته، و کسی دیگر غیر از خدا را می‌پرستد! و اگر در این حالت بمیرد بر کفر و نفاق مرده است! سپس چرا پدرش این قدر متشدد بوده که برای شیعه چنین چیزهای سخت و دشواری انتخاب کرده است!؟

### پاسخ اجمالی

امام شناسی در تفکر شیعی از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ زیرا بدون شناخت امام، خدا شناسی و پیامبر شناسی صحیح نیز امکان ندارد؛ چرا که از طریق امام و با ارشاد و راهنمایی او است که می‌توان به شناخت درستی از خدا و رسول اورسید. از این رو بسیاری از کسانی که از شناخت واقعی امام باز مانده اند در دیگر اصول عقاید خویش به بیراهه رفته اند.

شناخت امام به معنای مشاهده و شناخت فیزیکی و چهره به چهره او نیست. بسیاری از افراد بودند که امام زمان خویش را می‌دیدند، ولی نصیبی از شناخت امام نداشتند. همان گونه که در باره پیامبر نیز بسیاری؛ مانند ابو جهل‌ها بودند که او را میدیدند و با وی حشر و نشر داشتند، ولی به شناخت پیامبر دست نمی‌یافتند. در مقابل، فردی همچون اویس قرنی با



این که در طول عمر خود یک بار هم پیامبر را مشاهده نکرد. اما از چنان شناختی نسبت به پیامبر برخوردار بود که پیامبر از او تمجید کرد. شناخت امام به معنای شناخت مقام و منزلت او پیش خدا و نقشی است که او در نظام هستی دارد. در این شناخت دیدن امام ضرورت ندارد. امام حسن عسکری (ع) با راهنمایی‌ها و ارشادات خود و بیان حقایق در باره امام دوازدهم این نوع شناخت را در اختیار مردم و شیعیان قرار داده است.

### پاسخ تفصیلی

امامت در تفکر اسلامی اهمیت بسیاری دارد. از تعالیم قرآن به دست می‌آید که مقام امامت برتر از مقام نبوت است؛ زیرا خداوند پس از آن که ابراهیم (ع) را در زمان نبوتش مورد آزمایشهای گوناگون قرار داد، به وی منصب امامت داد: "به یاد آور هنگامی را که پروردگار ابراهیم او را به آزمون‌هایی آزمود وی آن آزمونها را به اتمام رساند، خداوند فرمود تو را پیشوای مردم قرار دادم". [۱] به خاطر همین جایگاه منیع امامت است که گزینش انتصاب امام از توان عقل بشر بیرون و یک امر الهی است. به همین جهت اختلاف شیعه و سنی در این مسئله تنها اختلاف درباره مصداق امام نیست، که بعضی‌ها تصور می‌کنند. تعریف امامت در نزد دو گروه کاملاً متفاوت است. امامت از دیدگاه شیعه مسئله‌ای کلامی و از اصول دین است؛ زیرا اعتقاد به انتصاب امام از سوی خداوند دارد، ولی اهل تسنن آن را مسئله‌ای فقهی و از فروع دین می‌دانند؛ چون به انتخاب امام از طرف مردم اعتقاد دارند.

در احادیث اسلامی، امامت و امام شناسی جایگاه والایی دارد. پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: "کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است". [۲] از این روایت و سایر روایت‌هایی که به همین مضمون وارد شده است، وجوب شناخت امام و امام شناسی فهمیده می‌شود؛ زیرا فهم عمیق و کامل از توحید بدون شناخت از طریق امامت (با تعریف شیعه) ممکن نیست. [۳] فهم صحیح از اصول عقاید دینی تنها از طریق امامت حاصل می‌شود. از این رو آنان که از این طریق دور افتاده‌اند، در فهم مسائل اساسی و اصول دین به انحراف رفته‌اند.

اما مراد از این شناخت، رؤیت با چشم و چهره به چهره نیست. هم چنان که مراد از پیامبر شناسی، دیدن و مشاهده صورت ظاهری پیامبر نیست. شاید بتوان گفت که رؤیت جسم امام کمترین نقش را در شناخت او دارد. از این رو اویس قرنی با وجود این که در تمام عمرش حتی یک بار هم پیامبر اکرم (ص) را ندید، ولی از معرفت بالایی نسبت به رسول خدا (ص) برخوردار بود. پیامبر خدا (ص) از وی بسیار تعریف و تمجید نمود. [۴] حدیث "اویس بهترین تابع است" را محدثین و دانشمندان شیعه و اهل سنت از پیامبر خدا (ص) روایت کرده اند. [۵] چنین شخصیتی بعد از رحلت رسول خدا (ص) همواره از شیعیان و ارادتمندان امام علی (ع) بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. در مقابل افرادی چون ابوجهل و دیگر کفار که همیشه در کوچه و بازار پیامبر (ص) را می دیدند، از شناخت آن حضرت نصیبی نداشتند و همواره به دنبال آزار و اذیت و حتی در صدد کشتن آن حضرت بودند. همچنین بودند کسانی که امام را بسیار می دیدند، ولی شناخت حقیقی نداشتند و پیدا نکردند و حتی قاتل امام شدند.

پس مشاهده جسم و بدن امام، نقشی در شناخت امام ندارد؛ زیرا شناخت امام به معنای شناخت حقیقت امامت و مقام و منزلت او در پیشگاه خداوند، شناخت جایگاه امام در جهان هستی، شناخت وظایف و تکالیف خود در مقابل امام است. به عبارت دیگر یعنی درک این که امام دارای مقام عصمت و وارث پیامبر و جانشین او است و اطاعت او، اطاعت خدا و پیامبر و برطرف کننده هر گونه شک و حیرت است. [۶] شناخت این که امام و پیامبر از یک نور آفریده شده اند. چنان چه پیامبر اکرم (ص) فرمود: "خداوند تعالی من و علی را از یک نور آفرید". [۷] شناخت این که امام ترجمان وحی الهی و بیان گر حقایق قرآنی، یگانه زمان و معدن پاکی و قداست است. [۸]

پس باید گفت که امام حسن عسکری (ع) به هیچ وجه مردم را از شناخت امام به معنایی که گفته شد منع نکرد. بلکه ایشان به عللی تنها درباره دیدن فرزندش محدودیت ایجاد کرده بود. از جمله به خاطر ترس از دشمنان که مبادا او را به شهادت برسانند و هم چنین به علت این که به تدریج زمینه را برای غیبت امام مهدی (ع) فراهم سازند. البته این محدودیت هم برای همه نبود و برخی از خواص شیعه، توفیق زیارت حضرت را پیدا می کردند.

## پی نوشت

- [۱]. بقره، ۱۲۴.
- [۲]. تفتازانی، سعد الدین، شرح المقاصد فی علم الکلام، ج ۵، ص ۲۳۹، چاپ اول، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۰۹. ق؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴. ق؛ حر عاملی، محمد بن الحسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۱، ص ۱۱۲، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۷ ش.
- [۳]. مفید، محمد بن محمد نعمان، الحکایات، ص ۲۲، چاپ دوم، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴. ق؛ علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الإمامة، ج ۱، ص ۴۹، چاپ دوم، مؤسسة الصادق، تهران، ۱۴۱۰. ق.
- [۴]. قمی، عباس، سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۹۹، چاپ دوم، اسوه، قم، ۱۴۱۶. ق.
- [۵]. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، ج ۱، ح ۱۸۱، دارالفکر، بیروت، بی تا.
- [۶]. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۳.
- [۷]. قندوزی حنفی، شیخ سلیمان، ینابیع المودة، ص ۲۵۶، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۸. ق.
- [۸]. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۷۱، منشورات اعلمی، تهران، بی تا.

## پرسش

**آیا طبق آیاتی مانند «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»، پیامبر(ص) و امامان(ع) شاهد بر اعمال مردم هستند؟ آیا این موضوع با ستار العیوب بودن خدا منافات ندارد؟**

امام صادق(ع) می فرماید: کارهای بندگان، چه خوبان و چه بدان، هر بامداد بر رسول خدا(ص) عرضه می شود، پس از آنها بر حذر باشید، و این همان فرموده خدای عز و جل است: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ» و ساکت شد. آیه ذکر شده در روایت، آیه ۱۰۵ سوره توبه می باشد و شأن نزول آن مربوط به منافقانی است که از جنگ تبوک سر باز زدند پس نزد پیامبر آمده و توبه کردند. این آیه شریفه چه ارتباطی با سخن امام(ع) دارد که آن را برای سند سخن خود می آورند؟ و مگر خدا ستار العیوب نیست پس چرا در روایات آمده که خداوند اعمال ما را برائمه(ع) عرضه می کند و آبروی ما را نزد آنان می برد؟

## پاسخ

بسیاری از آیات قرآن، برای خود شأن نزولی داشته که مربوط به یک واقعه(جنگ، اختلاف اجتماعی، توطئه و...) می شود. اما معارفی که در این آیات مطرح می شود، صرفاً اختصاص به آن واقعه ندارد، بلکه یک حکم کلی به شمار می رود. به عنوان مثال؛ در جریان جنگ بدر چنین می خوانیم: «شما آنها را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت». [۱] با این که این جمله مستقیماً اشاره به کشته شدن کفار قریش در جنگ بدر دارد، ولی این حکم، منحصر به این جنگ نشده بلکه از آن حکم دائمی و کلی به دست آمده که اشاره

به توحید افعالی یا همان مسئله «امر بین الامرین» دارد. [۲] این نوع استفاده از معارف قرآنی، در بین علما و دانشمندان اسلامی، امری شایع و مقبول است. بنابراین، اگر از آیه «وَقُلْ اَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ» [۳] یک حکم کلی استخراج شود که خدا و پیامبر و مؤمنین (ائمه) شاهد بر اعمال مردم هستند، دور از انتظار نیست؛ [۴] زیرا هرچند که سیاق آیات انصراف به این دارد که این آیه مربوط به افرادی می‌شود که زکات پرداخت می‌کنند، اما به دلیل مطلق بودن این آیه، نمی‌توان آن را مختص به افراد خاصی مثل زکات دهندگان دانست. [۵]

ستار العیوب بودن خدا، به معنای صبور بودن خدا در مقابل گناهان بندگان و رسوا نکردن آنان در بین هم‌نوعان است. [۶] اما این مسئله منافات با این ندارد که برخی از مخلوقات خدا همچون فرشتگان و یا حتی زمین [۷] و زمان، [۸] شاهد بر اعمال بندگان باشند. چه برسد به پیامبران و امامان معصوم که انسان‌های کامل و خلیفه خدا بر روی زمین هستند [۹] و آگاه بودن از اعمال مردم، به عنوان یکی از شئون خلافت الهی، به آنان اعطا شده باشد. از این رو، آیات متعددی پیامبر اسلام (ص) را شاهد بر اعمال مردم دانسته است. [۱۰].

## پی‌نوشت

- [۱]. انفال، ۱۷.
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۱۵، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۳]. توبه، ۱۰۵.
- [۴]. نک: قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۰۴، قم، دارالکتاب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق؛ نک: «عرضه اعمال بر امام»، ۱۰۸۸۷؛ امامان معصوم: شاهد اعمال انسان‌ها»، ۶۱۳۴۸.
- [۵]. علامه طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۱۰۰، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- [۶]. نک: چشم برزخی و ستار العیوب بودن خدا، ۳۱۲۳۳.
- [۷]. زلزله، ۴.
- [۸]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۵۲۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۹]. «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ بقره، ۳۰.
- [۱۰]. بقره، ۱۴۳؛ احزاب، ۴۵.

## پُرسش

**آیا دعاهایی که در آن «یا محمد یا علی اکفیانِی فاینکما کافیان» آمده، برخلاف آیاتی مانند «ألیس اللّهُ بکافی عبده» نیست که کفایت را تنها منحصر به خدا دانسته است؟**

در برخی از تفاسیر در تفسیر آیه «ألیس اللّهُ بکافی عبده» (زمر ۳۶) آمده است: **إنما الکافی هو اللّهُ دون سواه حیث الکفایة تعنی تمام الربوبیة ولایة «و کفی باللّهِ وکیلاً» (۴: ۴۵) و علماً «و کفی باللّهِ علیماً» (۷۰) و وكالة «و کفی باللّهِ وکیلاً» (۸۱) و آیات دیگری که کفایت تنها به خدا نسبت داده شده است. و طبق این آیات، که لفظ «کافی» تنها به خدا نسبت داده شده، دعاهایی که در آنها کفایت را از غیر خدا می‌خواهیم درست نیستند و برخلاف قرآن است؛ مانند «یا محمد یا علی اکفیانِی فاینکما کافیان». آیا این برداشت صحیح است و این دعاها با قرآن مخالفت دارند؟**

### پاسخ اجمالی

هرچند آیاتی مانند «ألیس اللّهُ بکافی عبده» دل انسان مؤمن به خدا را به راستی آرامش می‌دهد، و تنها خدای مهربان را گشاینده گره‌ها و برطرف کننده غم‌ها می‌داند، اما آدمی چاره‌ای ندارد که در امور خود توسل به اسباب و وسائط فیض الهی نماید و این توسل از راه‌ها و الفاظ مختلفی نمود پیدا می‌کند که در روایات بیان شده است؛ مانند لفظ «اکفیانِی» و وقتی چنین عقیده‌ای همراه با این بود که همه چیز به دست قدرت الهی و اذن او است، در این هنگام الطاف نپنهان و آشکار خداوند، و ضمانت خداوندی برای کفایت

نمودن همه امور بنده‌اش را مشاهده خواهد کرد. چنان‌چه در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ آنها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد او است، میان من و شما گواه باشند! همان‌طور که دیده می‌شود، لفظ «کفی» به الله و «من عنده علم الكتاب» نسبت داده شده است؛ و طبق روایات، «من عنده علم الكتاب» پیامبران و ائمه اطهار (ع) هستند بنابراین، برداشت یاد شده از آیات اگر به معنای رد دعاهایی باشد که با الفاظ «اکفیانی» از معصومان (ع) چیزی خواسته می‌شود، مورد تأیید نیست.

## پاسخ تفصیلی

در آیه شریفه می‌خوانیم: «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ» [۱].

به دنبال تهدیدهایی که خداوند در آیات گذشته نسبت به مشرکان بیان فرمود، و وعده‌هایی که به پیامبرش داده است، سخن از تهدیدهای کفار به میان می‌آورد و می‌فرماید: «آیا خداوند برای نجات و حفظ بنده‌اش در برابر دشمنان کافی نیست؟ اما آنها تو را به غیر او تهدید می‌کنند و از غیر او می‌ترسانند» (أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ). خداوندی که قدرتش برتر از همه قدرت‌ها است و از نیازها و مشکلات بندگانش به خوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد چگونه ممکن است بندگان با ایمانش را در برابر طوفان حوادث و موج عداوت دشمنان تنها بگذارد؟ [۲]

اگرچه شأن نزول آیه در مورد تخویف و تهدید به خشم بُت‌ها است، [۳] ولی مفهوم آیه چنان وسیع و گسترده است که هر نوع تهدید به غیر الله را شامل می‌شود، و به هر حال این آیه نویدی است برای همه پویندگان راه حق و مؤمنان راستین مخصوصاً در محیط‌هایی که در اقلیت قرار دارند و از هر سو مورد تهدیدند. این آیه شریفه به آنها دلگرمی و ثبات قدم می‌بخشد،

روح آنها را سرشار از نشاط و گام‌هایشان را استوار می‌سازد، و اثرات روانی زیانبار تهدیدهای دشمنان را خنثی می‌کند، آری هنگامی که خدا با ما است از غیر او وحشتی نداریم، و اگر از او بی‌گانه و جدا شویم همه چیز برای ما وحشتناک است. [۴]

در ادامه اشاره می‌کند به مسئله «هدایت» و «ضلالت» و تقسیم مردم به دو گروه «گمراه» و «هدایت یافته» و این‌که همه اینها از ناحیه خدا است تا روشن شود تمامی بندگان نیازمند درگاه اویند، و بی‌خواست او چیزی در عالم رخ نمی‌دهد، می‌فرماید: «کسی را که خداوند گمراه کند هیچ هدایت کننده‌ای ندارد.» (وَمَنْ يُضَلِّلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ).

در برخی از تفاسیر از قسمت نخست آیه «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» چنین برداشت شده است: در این آیه شریفه، تنها خدا برای بندگان کافی دانسته شده، نه غیر او و «کفایت»، به معنای ربوبیت و پروردگاری کامل است در زمینه‌های ولایت، علم، وکالت، هدایت و... و برای هر کدام به آیاتی تمسک می‌کند. [۵] همچنین با توجه به معنای کفایت که «بی‌نیازی نسبت به دیگری» است، گفته شده: روی این اصل در غیر خدا نه کفایت کلی است و نه شرکت در کفایت، که اولی الحاد است و دوّمی شرک. [۶] و دعاهایی مانند «یا محمد یا علی إكفیانی فإئنکما کافیان» هرگز پذیرفته نیست، آری نصرت و یاری و هم‌یاری در ابعاد غیر الهی لازمه زندگی بشری است، چنان‌که «و انصرانی فإئنکما ناصرانی» پذیرفته است، ولی کفایت فراتر از نصرت است و در انحصار خداست. [۷]

نادرستی این برداشت از آیات، با نکات زیر روشن می‌شود:

یک. «تفسیر قرآن به قرآن» وقتی یکی از بهترین گرایش‌های تفسیری خواهد بود، که سخنان معصومان (ع) نیز مدنظر قرار گیرد؛ چون مفسرانی که چنین گرایش تفسیری دارند، به این امر مهم توجه کرده‌اند و نباید در این گرایش زیاده‌روی و تندروی نمود. از مهم‌ترین ویژگی «المیزان فی تفسیر القرآن» علامه طباطبایی (ره) روش تفسیر قرآن به قرآن است که به گونه‌ای جامع این روش در آن اجرا شده است. افزون بر آن، به روش اجتهادی نیز دیدگاه‌ها را مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد و با ادله مختلف دیدگاه منتخب خود را اثبات می‌کند. ایشان در باره کافی بودن خدا برای امور بندگان می‌گوید: این‌که فرمود: خدا کافی و کفیل او است، علتش این است که خدای تعالی سببی است که تمامی سبب‌ها بدو منتهی می‌شود، در نتیجه وقتی



او چیزی را اراده کند بجا می‌آورد و به خواسته خود می‌رسد، بدون این‌که اراده‌اش دگرگونی پذیرد، او است که می‌گوید: «ما يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيْهِ» [۸] و چیزی بین او و خواسته‌اش حائل نمی‌گردد، چون او است که می‌گوید: «وَاللَّهُ يَخْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ» [۹] و اما سایر اسباب که انسان‌ها در رفع حوائج خود متوسل بدان‌ها می‌شوند، سببیت خود را از ناحیه خدا مالکند، و آن مقدار را مالکند که او به آنها داده، و هر صاحب قدرتی آن مقدار قدرت دارد که به آن داده، در نتیجه در مقام فعل آن مقدار می‌تواند عمل کند که خدای تعالی اجازه‌اش را داده باشد. [۱۰] بنابراین، «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» به این جهت است که تمام امور به دست قدرت خدا است و هر چیزی که ایجاد می‌شود به ایجاد و اذن او است و هرکسی غیر او نیازمند به خدای تعالی هستند. [۱۱]

دو. اگر به منابع تفسیری، روایی و اخلاقی بنگریم؛ این آیه شریفه را بیانگر فضیلت مقام توکل دانسته‌اند و گفته‌اند: مقصود از کفایت در این جا «توکل» است و هرکس بر خدا توکل کند، خدا برای او بس و کافی است: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» [۱۲] در این صورت، این آیه شریفه در بیان عنوان «توکل» است که نباید بر غیر خدا «توکل» نمود؛ و هر کس کفایت کارش را از غیر خدا طلب کند، فضیلت توکل را از دست داده است؛ [۱۳] چون تکیه کردن و کمک خواستن از پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) توسل نام دارد، [۱۴] نه توکل. [۱۵]

سه. دعاهایی که با عباراتی مانند «اِکْفِیَانِ» در احادیث وارد شده، برای آن است تا به این وسیله از پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) کمک و یاری طلبیده شود و این به معنای توکل بر آن بزرگواران نیست تا شرک باشد، بلکه همان توسل است؛ در توشل، خداوند را حاجت دهنده اصلی می‌دانیم و از اولیای الهی می‌خواهیم برآمدن حاجت ما را از درگاه الهی درخواست کنند. [۱۶] و این در خواست، نه تنها مؤثر دانستن غیر خدا نیست، بلکه اعتراف به این مطلب است که تنها حاجت دهنده و مؤثر در عالم هستی، خدای تعالی است؛ زیرا تأثیرگذاری آنها، به صورت غیر استقلالی و وابسته به اراده و قدرت الهی است و اسباب و واسطه‌های فیض همچنان که در اصل وجود و بقای خویش، وابسته و قائم به او هستند، در فاعلیت و تأثیرگذاری نیز وابسته به اراده و قدرت خداوند می‌باشند. پس، نه توحید در ربوبیت به معنای انکار نقش اسباب و واسطه‌های فیض است و نه اثبات نقش اسباب

و واسطه‌های فیض، منافات با توحید ربوبی دارد. بلی، اگر کسی اسباب و واسطه‌های فیض را، فاعل مستقل از اراده و قدرت خدا بداند و یا معتقد به مبدأ مؤثری در عالم هستی باشد که خدا آن را سبب و واسطه فیض قرار نداده، دچار شرک گشته است. بنابراین، توسل و حاجت خواستن از اولیای الهی حتی با الفاظی مانند «اکفیان»، تمسک به رابطه‌های فیض الهی و اسبابی است که فاعل بودن آنان وابسته به قدرت و اراده خداوند است.

چنانچه در آیاتی از قرآن کریم می‌خوانیم:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»؛ [۱۷] آنها که کافر شدند می‌گویند: تو پیامبر نیستی! بگو: کافی است که خداوند، و کسی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد اوست، میان من و شما گواه باشند! همان‌طور که دیده می‌شود، لفظ «کفی» به الله و «من عنده علم الكتاب» نسبت داده شده است؛ و طبق روایات، «من عنده علم الكتاب» پیامبران و ائمه اطهار (ع) هستند. [۱۸]

«(در حالی که) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان داده راضی باشند، و بگویند: خداوند برای ما کافی است! و به زودی خدا و رسولش، از فضل خود به ما می‌بخشند ما تنها رضای او را می‌طلبیم. (برای آنها بهتر است!)». [۱۹]

این آیه شریفه دلالت می‌کند که الطاف و کفایت الهی برای بندگان از طریق پیامبران و اولیا به ما می‌رسد. و همان‌گونه که دیده می‌شود، رسول خدا (ص) از سوی خدا صاحب فضل به شمار آمده و در آیات دیگری، با این‌که تنها خدا صاحب فضل اعلام شده است، اما به هرکسی که شایسته باشد می‌بخشد که پیامبران و اولیای الهی از کامل‌ترین آنها هستند: «فضل (و موهبت نبوت و عقل و منطق، در انحصار کسی نیست بلکه) به دست خداست و به هر کس بخواهد (و شایسته بداند)، می‌دهد و خداوند، واسع [دارای مواهب گسترده] و آگاه (از موارد شایسته آن) است». [۲۰]

چهار. از جمله ذکرها و دعاهایی که در روایات آمده و به نوعی سفارش به توسل با لفظ «اکفیان» را می‌کند، از این قراراند:

امام صادق (ع) فرمود: هر گاه امری تو را به اندوه افکند بگو در آخرین سجده نماز بگو: «يَا جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ يَا جَبْرَائِيلُ يَا مُحَمَّدُ تَكَرَّرْ ذَلِكَ - اَكْفِيَانِي مَا أَنَا فِيهِ فَإِنَّكُمَا كَافِيَانِ وَ اَحْفَظَانِي بِأَذْنِ اللَّهِ فَإِنَّكُمَا حَافِظَانِ». [۲۱]

همچنین در سجده یکی از نمازهای زیارت این دعا خوانده می‌شود: «يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ، يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ، اَكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ، وَ اَنْصُرَانِي فَإِنَّكُمَا

نَاصِرَای» [۲۲].

### نتیجه این‌که

۱. هرچند آیاتی مانند «أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ» دل انسان مؤمن به خدا را به راستی آرامش می‌دهد، و تنها خدای مهربان را گشاینده گره‌ها و برطرف‌کننده غم‌ها می‌داند، اما آدمی چاره‌ای ندارد که در امور خود توسل به اسباب و وسائلی فیض الهی نماید و این توسل از راه‌ها و الفاظ مختلفی نمود پیدا می‌کند که در روایات بیان شده است؛ مانند لفظ «اکفیانی» و وقتی چنین عقیده‌ای همراه با این بود که همه چیز به دست قدرت الهی و اذن او است، در این هنگام الطاف نهان و آشکار خداوند، و ضمانت خداوندی برای کفایت نمودن همه امور بنده‌اش را مشاهده خواهد کرد.

۲. بر اساس مبانی قرآنی؛ پیامبر اسلام (ص) و ائمه اطهار (ع) به عنوان بهترین وسیله برای تقرب به خدای متعال و راهی برای پیمودن هر چه آسان‌تر کمال الهی و زندگی در دنیا هستند. و برداشت یاد شده از آیات اگر به معنای رد دعاهایی باشد که با الفاظ «اکفیانی» از معصومان (ع) چیزی خواسته می‌شود، مورد تأیید ما نیست.

البته آنچه گفته شد به معنای این نیست که نگارنده تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن» توسل را قبول ندارند، بلکه ایشان هم از علمای مذهب شیعه بوده و توسل را قبول دارند، اما آن برداشتی که در این جا کرده‌اند، ظاهراً نادرست است.

### پی‌نوشت

- [۱]. زهر، ۳۶.
- [۲]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۵۸، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
- [۳]. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۹، ص ۱۴۵، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۳ ق.
- [۴]. تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۵۹.
- [۵]. صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۵، ص ۳۳۹، انتشارات فرهنگ اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۳۶۵ ش.
- [۶]. صادقی تهرانی، محمد، ترجمان فرقان (تفسیر مختصر قرآن کریم)، ج ۴، ص ۴۲۳، انتشارات شکرانه، قم، چاپ اول، ۱۳۸۸ ش.
- [۷]. همان: الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۵، ص ۳۳۹.
- [۸]. ق، ۲۹: «أَنْ گفتار (حتمی مندرج در لوح محفوظ که کفار هیزم آتش‌اند) هرگز در نزد من

- تبدیل نمی شود (تخلّف و نسخ بر نمی دارد)».
- [۹]. رعد، ۴۱: «و خداست که (درباره همه حوادث جهان) حکم می کند، در حالی که هرگز حکم او را بازگرداننده ای نیست، و او حسابرسی سریع است».
- [۱۰]. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۱۴، دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ ق.
- [۱۱]. هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة و تکملة منهاج البراعة، محقق و مصحح: میانجی، ابراهیم، ج ۲، ص ۲۷۲، مکتبه الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ ق.
- [۱۲]. طلاق، ۳.
- [۱۳]. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۱، ص ۲۲۱، مکتبه الفقیه، قم، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق؛ دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۲۰، الشریف الرضی، قم، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق؛ صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، شرح أصول الکافی، محقق و مصحح: خواجوی، محمد، ج ۱، ص ۴۳۰، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۳ ش.
- [۱۴]. رک: «توسل در قرآن و سنت»، سؤال ۲۰۳۲.
- [۱۵]. رک: «توکل به خداوند»، سؤال ۳۳۱۲.
- [۱۶]. رک: «طلب حاجت از غیر خدا»، سؤال ۹۴؛ «واسطه قرار دادن ائمه (ع) در دعا»، سؤال ۱۶۵۱۲.
- [۱۷]. رعد، ۴۳.
- [۱۸]. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، محقق و مصحح: موسوی جزائری، سید طیب، ج ۱، ص ۳۶۷، دارالکتب، قم، چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
- [۱۹]. توبه، ۵۹: «وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ».
- [۲۰]. آل عمران، ۷۳: «إِنَّ الْفَضْلَ يَبْدُ إِلَيْهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ».
- [۲۱]. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، محقق و مصحح: غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۵۵۹، دارالکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۲۲]. طبری املی صغیر، محمد بن جریر، دلائل الامامة، ص ۵۵۲، بعثت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق. a.